عباس پرویز - نصرالله فلسفی - علی اصغر شمیم

# تاریخ عمومی

برای سال ششم ادبی دبیرستانها

طبق برنامه جدید شورایعالی فرهنگ

چاپ اول - مهرماه ۱۳۳۶

دوره کتب تاریخ جغرافیای دبیرستانی

تألیف مؤلفین انتخاب

جامعترین علمی ایران

کتب نوع

خوب چاپ شده

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به :

بنگاه مطبوعاتی سعادت . بنگاه مطبوعاتی علمی

تهران - خیابان ناصر خسرو

قیمت ۷۰ ریال

عباس پرویز - نصرالله فلسفی - علی اصغر شمیم




# تاریخ عمومی

برای

# سال ششم ادبی

دبیرستانها

طبق برنامه جدید شورای عالی فرهنگ

چاپ اول مهر ماه ۱۳۳۶



بنگاه مطبوعاتی سعادت - بنگاه مطبوعاتی علمی

تهران - خیابان ناصرخسرو



چاپخانه حیدری

# فصل اول

## نتایج کنگرهٔ وین و اتحاد مقدس

**نظر اجمالی** پس از آنکه در سال ۱۸۱٤ قواء متفقین وارد خاك فرانسه شد وپاریس را فتح کرد ناپلئون ناگزیر از سلطنت دست کشید و بپادشاهی جزیرهٔ کوچك الب قناعت نمود با استعفای ناپلئون از امپراطوری فرانسه متفقین لوئی هیجدهم از خاندان بوربن را بسلطنت برگزیدند و برای تقسیم متصرفات فرانسه بین خود و کوچك کردن کشور مزبور در شهر وین پایتخت اطریش کنگره‌ای تشکیل دادند که جلسات آن بیش از هشت ماه ( اکتبر ۱۸۱٤ ـ ژوئن ۱۸۱٥ ) طول کشید . اما قبل از اتخاذ تصمیمات قطعی چون اختلافاتی بر سر تقسیم متصرفات فرانسه بین انگلیس واطریش از طرفی وروسیه وپروس از طرف دیگر بروز کرد وناپلئون نیز بیاری دوستان خود بفرانسه بازگشت و بساط سلطنت را در قصر توئیلکری بر پا ساخت متفقین لشکریانی تهیه دیدند و برای جنگ با ناپلئون آماده شدند و وی را در محل واترلو واقع در خاك بلژیك شکست سختی دادند . ناپلئون پس از این شکست رسماً از امپراطوری استعفاء داد وباشارهٔ دولت انگلیس عازم جزیرهٔ سنت هلن شد و در همانجا محبوس بود تا آنکه بسال ۱۸۲۱ بدرود زندگی گفت

**نتایج کنگرهٔ وین**

دول معظم اروپا بمحض شکست ناپلئون بتعقیب مقاصد خود پرداختند وجلسات کنگرهٔ وین را تشکیل دادند وسرحد فرانسه را بسرحد آن مملکت در سال ۱۷۹۲ رساندند ودراوضاع سیاسی ونقشهٔ اروپا تغییراتی دادند. این تغییرات که همان نتایج کنگرهٔ وین بود بشرح ذیل است:

فرانسه از طرف شمال وشمال شرقی کوچك شدو بحدود پیش از انقلاب محدود گردید.

انگلیس که سیادت دریائی داشت جزیره **مالت** و **مجمع الجزایر ایونی**[1] را در مدیترانه و سرزمین **گویان** وجزایر **تباکو** و **ترینیته**[2] را در آمریکا وکاپ را در افریقا وجزیره سیلان را در آسیا بتصرف آورد اینها همه از جملهٔ متصرفات فرانسه یا متحدین آن کشور دردورهٔ انقلاب وامپراطوری، یعنی اسپانیا وهلند بود.

**دولت پروس** قسمتی از لهستان (گراندوشهٔ پازن)[3] **وستفالن**[4] (در طرف راست رود راین) و **آخن** (**اکسلاشاپل**)[5] وقسمتی از ساکسن وبرخی دیگر از نواحی آلمانی نشین را که از فرانسه جدا می‌شد تصرف کرد واز این راه دو میلیون برجمعیت خود افزود.

**دولت اطریش** سر زمین **سالتسبورك**[6] را از آلمان و **لمباردی** و **ونسی** را از ایتالیا ودالماسی را از شبه جزیره بالکان گرفت وچهار میلیون بر جمعیتش افزوده شد. ولی بلژیك وبرخی از

---

۱ – Iles Ioniennes ۲ – Tobaco – Trinité
۳ – Posen ٤ – Westphalen ٥ – ( Aix la Chapelle ) Achen ٦ – Salzbourg

نواحی جنوب آلمان را از دست داد وبا تصرف لمباردی وونسی بمنظور قدیمی خود که تسلط بر ایتالیا بود نائل آمد .

**دولت روسیه** درکرانهٔ دریای بالتیك سر زمین فنلاند را از دولت سوئد گرفت ودر کنار رود دانوب سر زمین **بسارابی** را از متصرفات عثمانی تصاحب کرد و در ساحل رود ویستول ( وایکزل ) گراندوشهٔ **ورشو** را بتصرف آورد واز این راه قریب پنج میلیون بر جمعیت کشور خویش افزود .

در شمال شرقی ومشرق وجنوب شرقی فرانسه نیز برای آنکه آندولت ازکشورهای مرکزی اروپا جدا باشد سه دولت کوچك تأسیس کردند : یکی کشور هلندکه مرکب از بلژیك وهلندکنونی بود و سلطنت آن بیکی ازشاهزادگان خانواده **اورانژ**[1] داده شد دیگری نواحی **متحدسوئیس** که از بیست ودو ناحیه بیطرف تأسیس یافت ودولتهای اروپا بیطرفی همیشگی آنرا ضمانت کردند . دیگر کشور **ساردنی**[2] ( میان ایتالیا وفرانسه ) که از نواحی ( **ساردنی و ساووا** ، **نیس** و **پیه منته**[3] تشکیل گردید .

در آلمان برخي ازکشورهائیکه ناپلئون ایجاد کرده بود مانند **بایرن** ( باویر ) و **وورتمبرك** و **ساکسن** بحال خویش باقی ماند و از سر زمین **هانور**[4] نیز کشوری تأسیس شد وسایر کشورهاي سی و نه گانه آلمان هم با یکدیگر متحد شدند و بریاست اتریش اتحادیهٔ دولتهای

---

١ – Orange ٢ – Sardaigne ٣ – Savoie، Nice
٤ – Hannover

آلمانی را تشکیل کردند . ولی نواحی غیر آلمانی اتریش مانند **مجارستان و ونسی**[۱] وهمچنین پروس وقسمتهائی که از لهستان بدان منضم شده بود در اتحادیهٔ مزبور شرکت نداشتند .

ایتالیا هم بتقسیمات مختلف منقسم گردید : قسمتی از مرکز آن کشور بعنوان **دولت‌های کلیسا**[۲] مجدداً بتصرف پاپ درآمد وسرزمین ناپل بازبخانوادهٔ **بوربن سی سیل** واگذارشد وچنددوك نشین کوچك مانند **تسکان وپارم**[۳] وغیره تأسیس گشت که شاهزادگان اتریشی بر آن حکومت داشتند .

در شبه جزیره **ایبری** تغییری روی نداد و کشور های اسپانیا و پرتقال بصورت قدیم بازگشت ومجدداً بتصرف فرمانروایان پیشین در آمد

در شمال اروپا سرزمین نروژ را ازدانمارك گرفتند وبسوئددادند ودر شبه جزیره اسکاندیناویا کشوری واحد تأسیس گشت و **برنادت**[۴] مارشال قدیمی فرانسه که ازطرف شارل سیزدهم پادشاه سوئد بفرزندی پذیرفته شده بود بنام شارل چهاردهم پادشاه آنسرزمین گردید .

**دانمارك** هم بجای نروژ دوك نشینهای **شلسویك** و **هلشتاین** و **لائنبورگ**[۵] را تصرف کرد .

**عهدنامه های ۱۸۱۵ برای برخی از دولتها مفید افتاد لیکن برخی دیگر مانند فرانسه وبلژیك و آلمان و ایتالیا از آن خرسند نبودند راضی نبودن فرانسه از آنجهت بود که پس از عظمت و اقتدار دوره امپراطوری ناپلئون دیگر بار کوچك شد و حتی از حدود پیش ازانقلاب نیز محدود**

---

**۱ – Vénétie ۲ – Les Etats de l'eglise ۳ Toscane – Parme**
**۴ – Bernadotte ۵– Lauenbourg**

تر گردید مردم بلژیك هم از منضم شدن بهلند خوشدل نبودند زیرا نژاد وزبانشان فرانسوی ومذهبشان مذهب کاتولیك بود درصورتی که اهالی هلند از نژاد ژرمن و پیرو مذهب پروتستان بودند و عاقبت نیز همین اختلاف در ۱۸۳۰ مایهٔ بروز انقلابی گردید که رشتهٔ اتحاد آندو ملت‌را پاره کرد .

آلمان و ایتالیا هم بواسطهٔ آنکه بمقصود حقیقی خود یعنی تأسیس دولت واحد نرسیده بودند بامقررات عهدنامه های ۱۸۱۵ مخالفت میکردند

بنابر این عهدنامه های ۱۸۱۵ با اینکه ظاهراً مدتی از جنگهای خارجی جلوگیری کرد درحقیقت مایهٔ جنگهای داخلی وانقلابات آلمان وایتالیا گردید .

جنگهای نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را نیز از نتایج معاهدات ۱۸۱۵ باید شمرد .

**اتحاد مقدس**

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ حکومت امپراتوری ناپلئون بپایان آمد وسلطنت فرانسه بسلسلهٔ بوربن بازگشت ومتفقین بموجب معاهدات کنگره وین ، کشورهائی راکه ناپلئون تسخیر کرده بود میان خود قسمت کردند ، تأمین صلح میان کشورهای بزرك اروپا لازم بنظر میرسید ومخصوصاً تزار روسیه وامپراطوراتریش وپادشاه پروس بدین امر توجه کامل داشتند .

**آلکساندر اول** تسار روسیه زمانیکه بامتفقین خویش در پاریس بود برای انجام این مقصود مخصوصاً برای جلوگیری از انتشار فکر آزادیخواهی ومساوات و حفظ حکومت مطلقهٔ سلاطین بامپراطوراتریش و پادشاه پروس پیشنهاد کرد که با یکدیگر متحد شوند وبین رعایای

کشورهای خویش همان برادری و مساواتی که حضرت عیسی گفته‌است برقرار کنند امپراطور اتریش و پادشاه پروس رأی تسار را پذیرفتند و اتحادی میان ایشان برقرار شد که باتحاد مقدس معروف است

دولتهای انگلیس وفرانسه نیز مقررات این اتحاد را قبول کردند وهمگی متعهد شدندکه از آن پس بریکدیگر مانند برادر بنگرند و حتی‌الامکان صلح وسلامت را در اروپا پایدار سازند .

مترنیخ صدر اعظم اتریش که مردی مستبد وخودخواه بود . از اتحاد مقدس بنفع حکومت استبدادی استفاده کرد وآنرا وسیلهٔ سرکوبی آزادیخواهان ساخت و تقریباً مدت ده سال ( ۱۸۱۵ تا ۱۸۲٤ ) بدین وسیله از انتشار آزادی جلوگیری نمودولی همین امر مردم را در تحصیل آزادی حریص‌تر کرد ، چنانکه نخست ملت آلمان وپس از آن اهالی ایتالیا و ناپل و پی یه من و اسپانیا سر بشورش برداشتند متحدین نیز برای فرو نشاندن این شورشها کنگره هائی تشکیل کردند که از آن جمله یکی کنگرهٔ وین است (۱۸۱۹ تا ۱۸۲۰ ) که در نتیجهٔ انقلابات آلمان تأسیس شد و دیگر کنگره های ترپو و لایباخ[1] ( از شهرهای امپراطوری سابق اطریش) که براثر انقلاب ایتالیا منعقد گردید(۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱) وکنگرهٔ ورن[2] ( از شهرهای ایتالیا ) که نتیجهٔ انقلاب اسپانیا بود (۱۸۲۲)

متحدین برای تسکین انقلابات و سرکوبی آزادیخواهان علاوه برتشکیل کنگره بلشکرکشی وجنگ هم که مخالف اصول اتحادمقدس بود متوسل شدند ،چنانکه برای اعادهٔ حکومت استبدادی در کشورهای

---

۱- Laybach . Troppau ۲- Vérone

ناپل واسپانیا سپاهیانی از اتریش و فرانسه بآنکشورها روانه کردند و آزادی خواهان را بازور مطیع ساختند بنیان اتحاد مقدس در سال ۱۸۲۶ متزلزل گردید زیرا دولت انگلیس که از دیر زمانی حکومت مشروطه داشت ، سلطنت استبدادی را نمیپسندید ومخصوصاً با مداخلهٔ متحدین خود درامور داخلی سایر کشورها وجنك با آزادیخواهان موافق نبود وهمینکه سپاه فرانسه مأمور سرکوبی آزادیخواهان اسپانیاگردید از اتحاد مقدس کناره گرفت ظهور انقلاب یونان وشورش مردم آنسرزمین برضد حکومت عثمانی هم بطوریکه در فصول بعد خواهیم گفت روسیه و اتریش را ازاتحاد مقدس دورکرد، زیرا روسیه مایل بود که بآزادی طلبان یونان یاری کند ومترنیخ بعنوان اینکه انقلاب یونان بـا شورش اسپانیا و ایتالیا مربوطست با این امر مخالف بود سرانجام پس از مرك **آلکساندر اول** (دسامبر ۱۸۲۵) **نیکلای اول** جانشین اوازاتحادمقدس خارج شد وبیاری یونان برخاست و درآغاز سال ۱۸۲۶ بـا دولت های فرانسه و انگلیس هم برای مساعدت بامردم یونان بمذاکره پرداخت و میان آن سه‌دولت معاهده‌ای منعقدگردیدکه بمعاهدهٔ لندن‌معروف‌است (٦ژوئیه ۱۸۲۷)بنابراین‌فرانسه نیز ازاتحاد مقدس کناره گرفت‌ودولتهای اتریش وپروس هم‌دیگر موفق بنگاهداری آن نشدند .

# فصل دوم

## تاریخ فرانسه

## ۱ - حکومت مشروطه

**لوئی هیجدهم**

پس از آنکه ناپلئون در ٤ آوریل ۱۸۱٤ از امپراطوری فرانسه استعفا کرد و به جزیرهٔ الب رفت چنانکه درفصل قبل اشاره شدمتفقین لوئی هیجدهم برادر کوچك لوئی شانزدهم را بسلطنت فرانسه تعیین کردند و او تازمان مراجعت ناپلئون از جزیرهٔ الب (۲۰ مارس ۱۸۱٤) پادشاهی کرد. پس از بازگشت ناپلئون ازجزیره الب چون سپاهیان فرانسه در همه جا بـدو پیوستند لوئی هیجدهم ناچار پاریس را ترك گفت و بخاك بلژیك گریخت ولی همینکه حکومت صد روزهٔ نـاپلئون بپایان رسید، متفقین بـاز او را بپاریس آوردند و بسلطنت فرانسه نشاندند و دورهٔ سلطنت این پادشاه وبرادرش که بانقلاب ژوئن ۱۸۳۰ و انقراض حکومت خانوادهٔ بوربن منتهی گردید، بدورهٔ **بازگشت** سلسلهٔ بوربن معروف است.

در سال ۱۸۱٤ هیئتی از اعضای سنا و قانونگزاران فرانسه با موافقت لوئی هیجدهم قانون اساسی تازه ای وضع کردند بموجب این

۱- La Restauration

قانون حکومت فرانسه مشروطه شد و اختیارات سلاطین محدود گردید قانون اساسی تازه قوه مجریه را از قوه مقننه تفکیك میکرد قوه مجریه یعنی فرماندهی نیروی بری ودریائی وحق اعلان جنك‌وامضای معاهدات صلح و معاهدات بازرگانی وهر امری که مربوط باجرای قوانین باشد منحصر بشخص شاه بود واینگونه امور بدستیاری وزیران مسئول انجام میگرفت که شاه‌درعزل‌ونصب ایشان‌اختیار تام‌داشت . قوه مقننه مرکب از مجلسهای دو گانه مبعوثان و اعیان [1] بود ولی شاه نیز در آن مداخله داشت چنانکه اجرای قوانینی که از دو مجلس میگذشت بی تصدیق او امکان پذیر نبود . نمایندگان مجلس اعیان از طرف شاه انتخاب میشدند و تا پایان عمر بدان باقی میماندند و شاه می توانست آنمقام‌را در خانواده ایشان‌موروثی کند دوره وکالت نمایندگان مجلس مبعوثان پنج سال بود وانتخاب یك پنجم از نمایندگان همه سال تجدید می شد .

## سلطنت شارل دهم

لوئی هیجدهم در ۱٦ سپتامبر ۱۸۲٤ درگذشت و برادرش کنت دارتوا [2] بنام شارل دهم جانشین وی گردید . شارل در آغاز سلطنت قانون غرامت املاك را از مجلس گذرانید . بموجب این قانون بهر يك ازملاکین‌وسلطنت طلبانی که در زمان انقلاب کبیر فرانسه‌املاکشان توقیف وفروخته شده بود غرامتی تادیه شد که معادل با بیست برابر در آمد ملك ایشان در سال ۱۷۹۰ بود برای پرداخت غرامات مزبورمبلغ

---

۱ – Chambre des paires ۲ – Comte d'Artoi

۶۲۵ میلیون فرانك ار خزانهٔ دولت بمصرف رسید .

در سال ۱۸۳۰ شارل دهم با مجلس مبعوثان اختلافی پیدا کرد و مجلس را منحل نمود (۱۶ مه ۱۸۳۰) درپنجم ژوئیه همان سال سپاهیان فرانسه که مامور تسخیرالجزایر بودند پیشرفت کردند و شهرالجزیره را متصرف شدند[1] چون انتخابات تجدید شد بر خلاف انتظار شاه وطرفدارانش عده نمایندگان مخالف در مجلس فزونی گرفت وشارل باردیگر حکم به انحلال مجلس داد .

ولی این امر مایه بروز انقلاب شدیدی درپاریس گردید ونمایندگان مجلس مبعوثان هم که ازشارل ناراضی بودند در روز سی‌ام ژوبه **دوك درلئان[2] نواده فیلیپ اول** برادر لوئی چهادرهم را بسلطنت دعوت نمودند وشارل ناچار دردوم ماه اوت ازپادشاهی کناره گرفت وبانگلیس گریخت .

## سلطنت لوئی فیلیپ

دوك دورلئان در ۹ اوت ۱۸۳۰ ازجانب مجلس مبعونان واعیان به پادشاهی فرانسه انتخاب شدوخودرا لوئی‌فیلیپ خواند ودرمجلس سوگند خورد که قانون اساسی را محترم شمرد .

در آغاز سلطنت لوئی فیلیپ درفرانسه احزاب تازه‌ای پیدا شدکه ازآنجمله دو حزب قوی با سلطنت وی مخالف بودند یکی حزب طرفداران سلطنت قدیم که هواخواه سلطنت خانواده بوربن بودولوئی‌فیلیپ راغاصب سلطنت میدانست ، دیگری حزب جمهوریخواهان که اصولا

---

۱- تفصیل تصرف الجزایر درجای خود خواهد آمد.

2 -Duc d ' Orléans

با حکومت مشروطه مخالف بودومخصوصاً سلطنت لوئی فیلیپ رابعنوان اینکه مجلس درانتخاب او ازجانب ملت اختیاری نداشته است مخالف قانون میشمرد .

لوئی فیلیپ در آغازسلطنت زندگی ساده اختیار کردواز تجملات وتشریفات سلطنتی احترازنمودولی چون باطنا به سلطنت استبدادی مایل بود پس ازچندی درصدد بر آمد که اراده خویش را بردومجلس تحمیل کند و درکشور صاحب اختیار مطلق گردد ، بدین سبب مخالفان نیزدر برانداختن سلطنت او اصرار ورزیدند و همین اختلافات بانقلابی شدید منتهی گردید (فوریه سال ۱۸۴۸) ولوئی فیلیپ هم مثل شارل دهم ناگزیر ازسلطنت کناره گرفت وبانگلیس رفت وسال بعد درگذشت .

## ۲- جمهوری دوم فرانسه

**حکومت موقتی** جمعی ازسلطنت طلبان دوك دومون پانسیه[۱] یکی از فرزندان لوئی فیلیپ را بعنوان لوئی فیلیپ دوم به پادشاهی فرانسه اعلام کردنداما شورشیان مجلس نمایندگان راکه دوشس دورلئان زوجهٔ لوئی فیلیپ بافرزند خود در آنجا پناه برده بود محاصره کردند وخواستار انحلال سلطنت شدند . یکی از نمایندگان اشتراکی فرانسه لدرورولن[۲] که طرف توجه مردم پاریس بود تأسیس حکومت موقتی وبرانداختن خاندان سلطنت را پیشنهاد نمود و لامارتین شاعر و نویسندهٔ معروف با آنکه همیشه ازسلطنت طرفداری میکرددر تأیید گفته وی نطق مفصلی ایراد نمودودرمقابل مردم اسامی اعضاء هفتگانه حکومت موقتی را که قبلا تعیین شده بودخواند. لدرورولن ولامارتین نیزجزء این عده بودند .

۱-Duc de mont pensier ۲- Lodru rolin

اما جمعی دیگر ازجمهوریخواهان کسان دیگری را منجمله **فلوکون**[۱] منشی روزنامه **لارفورم**[۲] و **ماراست**[۳] مقاله نویس روزنامه **ناسیونال**[٤] و **لوئی بلان**[٥] مؤلف کتاب مشهور **تشکیلات کار**[٦] و **آلبر**[۷] رئیس یکی از مجامع سری را جهت اداره امور مملکت وشرکت در حکومت موقتی لایقتر از دیگران میدانستند . برای جلوگیری از بروز اختلافات قرارشد چهار نفر اخیرالذکر با هفت نفری که لامارتین پیشنهاد کرده بودحکومت موقتی را در دست گیرند . باین ترتیب حکومت موقتی با یازده نفرعضو تشکیل گردید ولامار تین که دراین حکومت مقام وزارت امورخارجه را داشت برای جلوگیری ازاعتراض دول معظم اروپا اعلامیه‌ای بمضمون : « اساس جمهوری فرانسه برپایه جنك وجدال نیست ودولت تبلیغاتی بر ضد سلطنت در ممالك همسایه نخواهدکرد . » جهت نمایندگان سیاسی خارجه در پاریس فرستاد .

حکومت موقتی فرمان انتخاب وکلای مجلس مؤسسان را امضاء کرد. این مجلس ازنهصد نماینده تشکیل یافت و برخلاف گذشته تمام مردان فرانسه که بیست ویکسال داشتند میتوانستنددرانتخاب وکلای این مجلس شرکت کنند ونیزهریك از مردان فرانسه که بیست وپنجسال داشت می توانست بنمایندگی مجلس برسد .

**قانون اساسی جدید**

دراوایل ماه نوامبر ۱۸٤۸ مجلس مؤسسان بوضع قانون اساسی تازه پرداخت بموجب این قانون حکومت فرانسه بملت تفویض شدو نماینده ملت مجلس مقنن بود که هفتصد

---

۱-Flocon ۲-Lareforme ۳-Marast ٤- National ٥-Louis - Blan ٦- Organitstion du travail ۷- Albert

و پنجاه نماینده داشت . این مجلس سه سال یکبار تجدید میشد و وضع قوانین ومالیات وترتیب بودجه کشور ازوظائف آن بشمارمیرفت . اجرای قوانین نیزباقوه مجریه‌ای بود که رئیس جمهورفرانسه نماینده آن محسوب میشد . رئیس جمهوری راچهارسال یکبارانتخاب میکردند وچون دوره ریاست وی بپایان میرسید بموجب قانون نمیتوانست بلا فاصله بآن مقام انتخاب شود .

انتخاب وزیران واعضای اداری کشورو امضای عهدنامه ها واجرای قوانین و ترتیب امور لشکری ازوظائف رئیس جمهوری شمرده میشد و اوشخصاً مسئول مجلس مقنن بود . علاوه براین قانون اساسی تازه بملت فرانسه آزادی مذهب عطاکردواورا درتشکیل اجتماعات وتعلیم وتربیت وگفتن ونوشتن وچاپ کردن آزاد ساخت .

**انتخاب رئیس جمهور**

پس ازوضع قانون اساسی چهار نفرژنرال کاونیاك [۱] ولدرورولن ولامارتین ولوئی ناپلئون بناپارت جهت ریاست جمهوری فرانسه نامزد شدند .

لوئی ناپلئون پسرسوم لوئی بناپارت پادشاه هلندو برادرزاده ناپلئون کبیر در قصر توئیلری پابعرصه وجودگذاشت وهنگامیکه نامزدریاست جمهور فرانسه شد در حدودچهل سال داشت .

بعد ازسقوط امپراطوری ناپلئون کبیر لوئی ناپلئون باتفاق مادرش ملکه هرتانس [۲] به هلند وازآنجا بهاکسبورك وسپس بقصر ارنبرك [۳] در کنار دریاچه کنستانس در سویس رفت وپس از رسیدن بسن رشد وارد مدرسه نظام تون [٤] شد وچون عشق مفرطی به نظام داشت درخدمت نظام

۱ – Cavaignac ۲ - Hortense ۳- Aerenberg ٤– Tun

سویس در آمد و تا درجهٔ سروانی ارتقاء یافت و پس از مرگ دوك دورایشتات فرزند ناپلئون کبیر بمقام ریاست خانواده بناپارت رسید (۱۸۳۲) ودوبار درسنوات ۱۸۳٦ و ۱۸٤۰ دراستراسبورك وبولونی بمخالفت برضد لوئی فیلیپ وسلطنت او برخاست اما کاری از پیش نبرد وباراول ویرا ازفرانسه تبعید کردند ودردفعه دوم محکوم بحبس ابد در قصر هام گردید. اما پس از شش سال بحیله از آنجا فرار کرد و بالباس یکی از بناهای محبس مزبور که بادینگه[1] نام داشت بلندن گریخت و تا موقع بروز انقلاب ۱۸٤۸ در همانجا بود و در همان سال ازطرف مردم فرانسه که نسبت به ناپلئون کبیر وبازماندگان وی ارادت خاصی داشتند ازطرف چهار ایالت بنمایندگی مجلس انتخاب شد و چون میدانست جمهوری خواهان باوی مخالفت خواهند کرد از آنمقام استعفاء داد ولی در ماه سپتامبر همانسال دفعه دیگر از طرف مردم پنج ولایت بدان مقام انتخاب گردید وبفرانسه آمد و با ائتلاف با احزاب سیاسی عاقبت باپنج میلیون وپانصد هزار رای بمقام ریاست جمهوری نائل آمد.

لوئی ناپلئون چون بریاست جمهور رسید در اندیشهٔ حفظ مقام خویش برآمد وبرای انجام این مقصود بجلب قلوب مردم شهرستانها و افراد سپاه پرداخت وحتی الامکان دست مخالفین خودرا از امور دولتی کوتاه ساخت وچون بموجب قانون اساسی دوره ریاست جمهورش درسال ۱۸۵۲ بپایان میرسید و انتخاب دوبارهٔ او بلافاصله امکان ناپذیر بود در صدد برآمد که در قانون اساسی تغییراتی دهد ولی اکثریت مجلس مقنن

۱ - Badinguet

با مقصود وی موافقت نمیکرد .

**کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱**

ناپلئون چون از راه‌قانون بانجام آمال خودنائل نیامد مصمم شدکه بتهدید و زور متوسل شود پس نخست یکی از دوستان‌خودرا بوزارت‌جنگ گماشت و قوای‌لشکری را بطرفداران خود سپرد وسپس بموجب‌فرمانی مجلس مقننه‌را منحل کرد و بسیاری از مخالفان خود را بزندان افکندو ملت را دعوت نمود که بدو اجازه دهدوضع قانون اساسی تازه‌ای دهد (دسامبر ۱۸۵۱)

اقدامات لوئی‌ناپلئون نمایندگان مجلس‌را بیمناك ساخت وجمعی ازایشان درصدد بر آمدندکه‌از راه های قانونی دست اورا از حکومت کوتاه کنند ، ولی ناپلئون همه را توقیف وزندانی کرد .جمعی‌دیگرنیز باقوای دولت بجنك پرداختند ، و سر انجام مغلوب شدند ، در تمام شهرستانها هم‌عده ای‌ازطرفداران جمهوری مسلح‌گشتند وروی بپایتخت نهادند ، ولی قوای دولت بر ایشان غالب شد و ناپلئون ۲۷ هزار نفر را درپاریس و شهرستانهای دیگردستگیرکرد ، جمعی را تبعیدنمودوجمعی دیگر را ازحقوق سیاسی و مدنی‌محروم و باعمال شاقه محکوم ساخت و سرانجام بزور سرنیزه از ملت اجازه گرفت‌که قانون اساسی را تغییر دهد .

## ۳- امپراطوری‌ناپلئون‌سوم

پس از انحلال مجلس و تبعید مخالفان لوئی‌ناپلئون درقانون‌اساسی تغییراتی داد بموجب قانون اساسی تازه که در۱٤ ژانویه ۱۸۵۲ انتشار یافت حکومت کشور با رئیس جمهوری بودکه دهسال یکبار انتخاب

میشد و شخصا مسئول ملت فرانسه بشمار میرفت و فی الحقیقه برقوای مجریه و مقننه حکمروائی داشت و نیزفرماندهی نیروی دریائی و بری و اعلان جنك و امضاء معاهدات ازجمله اختیارات شخص وی بود . علاوه براین قانون اساسی تازه تشکیل سه‌مجلس بنام‌سنا و مقنن وشورای‌دولتی را نیزلازم شمرده بودتادروضع‌قوانین‌کشوری‌بارئیس جمهوری‌مشارکت کنند لکن‌ناپلئون بدین‌حد نیز قناعت‌نکرد و بدستوراو درآغاز نوامبر ۱۸۵۲ مجلس سنا پیشنهاد نمودکه در باب اعاده سلطنت و تعیین لوئی ناپلئون بدانمقام از ملت فرانسه رای گیرند وسرانجام‌در بیستم همانماه ناپلئون با هفت‌میلیون و هشتصد وسی هزاررای بپادشاهی انتخاب شد .

پس از رسیدن بمقام سلطنت ناپلئون روزنامه ها رامحدود کردو اختیاراتی راکه‌مجلس مقنن در امور مالی کشور داشت‌از آن‌سلب نمود و آزادی انتخابات راهم از مردم گرفت و بدین‌طریق‌تاسال۱۸۵۹ بانهایت استبداد سلطنت کرد و هیچیك از احزاب سیاسی فرانسه نیز باوی‌یارای مخالفت نداشت زیرابیشتر کرسیهای مجلس رابطرفداران خوداختصاص داده واحزاب توانای‌سابق‌را با تبعیدکردن‌سران ومدیران‌حزب‌پراکنده و ناتوان ساخته بود .

بالاخره درسال ۱۸۵۹ ناپلئون اندکی از استبداد خویش کاست کسانی راکه سابقا بعلل سیاسی محکوم و تبعیدشده بودند بخشید و اجازه‌بازگشت‌دادودوسال‌بعددردسامبر ۱۸٦۱ نیزاختیاراتی‌راکه‌ازمجلس مقنن‌سلب‌کرده بود مجددا بدان‌مجلس بازداد .

حکومت امپراطوری فرانسه تا سال ۱۸٦۰ در سیاست خارجی کامروا بود چنانکه‌درجنگهای‌کریمه (۱۸۵۵تا ۱۸۵٦)وجنگهای‌ایتالیا

(۱۸۵۹) فاتح شد ولی از آغاز سال ۱۸۶۰ دچار شکست های پیاپی گشت
در ماه اکتبر ۱۸۶۱ ناپلئون سوم بواسطه سوء قصدی که در مکزیك نسبت
بسفیر فرانسه شده بود و بعلل دیگر باموافقت دولتهای انگلیس واسپانیا
بحکومت جمهوری مکزیك اعلان جنك داد و بدان سرزمین لشکر کشید
اما دیری نگذشت که انگلیس و اسپانیا ازجنگ کناره گرفتند و ناپلئون
بتنهائی پنج سال جنگید (۱۸۶۱ تا ۱۸۶۶) و سرانجام پس از آنکه سیصد
و پنجاه میلیون فرانك ازخزانه فرانسه درین راه صرف کرد و پنج هزار
تن از فرانسویان را بکشتن داد ، قسمتی از مکزیك را تسخیر نمود
و **آرشیدوك ماکسی میلین** [1] برادر امپراطور اطریش را بسلطنت آنجا
برقرار ساخت ولی مردم مکزیك بفرماندهی **ژوارز** [2] رئیس جمهور آن
کشور سر بشورش برداشتند وحکومت فرانسه هم بسبب تهدید دولتهای
متحد آمریکای شمالی ناچار سپاهیان خود را احضار نمود و ماکسی میلین
را تنها گذاشت جمهوری طلبان مکزیك نیز او را دستگیر وتیرباران کردند
(۱۹ ژوئن ۱۸۶۷) در اروپا هم ناپلئون بترقیات دولت پروس که
با دولتهای اطریش ودانمارك جنگیده وازجنك غالب بیرون آمده بود
(۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶) بدیدهٔ بی اعتنائی نگریست و خطری را که از مشرق
متوجه فرانسه بود ناچیز شمرد وعاقبت چنانکه درجای خود خواهیم دید
درسال ۱۸۷۰ بسبب شکستهای سختی که درجنك بادولت پروس برفرانسه
وارد آمد کاخ سلطنت او واژگون گردید .

**خدمات ناپلئون سوم**

ناپلئون بطبقات کارگر وزارع توجه خاصی داشت
و پیوسته دراصلاح حال ایشان میکوشید علاوه
براین در ازدیاد خطوط آهن فرانسه که ایجاد

---
۱-Archiduc Maximilien ۲-Juarez

آن ازسال۱۸٤۱ شروع شده بود کوشش بسیار کرد

درشهر پاریس هم‌تغییرات فراوان داد و کوچه‌ها وعمارات کهن‌را بخیابان ها و بناهای تازه مبدل ساخت . همچنین بـرای تسهیل امر بازرگانی بابیشتر دولتهای‌اروپا مثل‌انگلیس وبلژیك وایتالیا وسویس و هلند و کشورهاي متحده آلمان قراردادهائی بست و با تاسیس بانکها وشرکتهای کشتیرانی وامثال آن‌و مساعده دادن بکشاورزان وصنعت گران و بازرگانان‌مردم‌را بکار تشویق کرد واز این راه بر ثروت کشور افزود .

## ٤- جمهوری‌سوم فرانسه

مجلس ملی فرانسه که در۸ فوریهٔ ۱۸۷۱ برای مصالحه با دولت آلمان تأسیس شده‌بود چون مقدمات صلح فراهم شد ، در شهر بردو[۱] رسما منعقدگردید این مجلس ۷۵۰ نماینده داشت ولی از این عده فقط ۳۵۰ تن‌طرفدار حکومت جمهوری‌وچهارصد تن‌دیگر هواخواه سلطنت بودند در میان‌سلطنت‌طلبان نیز اختلاف‌بود، چه‌برخی‌ازایشان‌میخواستند نوادهٔ شارل دهم‌کنت دشامبر[۲] رابسلطنت بردارند و برخی دیگرطالب سلطنت کنت‌دوپاری[۳] نوادهٔ‌لوئی فیلیپ بودند بهمین سبب مجلس‌ملی درآغاز تشکیل موقة حکومت جمهوری راکه مردم پاریس در٤سپتامبر ۱۸۷۰ اعلان کرده‌بودند پذیرفت ولی‌رسمی و قانونی شدن آن رابآراء عمومی ملت فرانسه موکول کرد سپس ناپلئون سوم وخانوادهٔ اورارسما

---

۱-Bordeaux ۲-Comte:de Chambord ۳-Comte de Paris

از سلطنت مخلوع و محروم نمود ( اول مارس ۱۸۷۱) وتی یر که ازجانب مجلس مزبور بریاست جمهوری موقتی انتخاب شده بود ازطبقه جمهوری طلبان وزیرانی بر گزید ودرصددجبران خسارت جنك وپاك كردن كشور از وجود سپاهیان دشمن بر آمد

پس از آنکه مقدمات صلح فراهم شد قرار بر آن نهادندکه تی یر ووزیران بپاریس روندومجلس ملی نیز بقصر ورسای منتقل شود .احتراز مجلس ملی از ورود بپاریس بواسطهٔ آن بود که بمردم اعتماد نداشت زیرا مردم آنشهر در اکتبر ۱۸۷۰ وژانویهٔ ۱۸۷۱ دو مرتبه در صدد کودتا وانقلاب بر آمده بودند .

انتقال مجلس ملی بورسای که توهینی بمردم پاریس ونشان مخالفت آنمجلس با حکومت جمهوری بود مردم پایتخت را خشمگین ساخت ودر آنشهر موجب انقلابات خونین گردید.

شورشیان پاریس در آنشهر دولتی تشکیل وتمام مردمانرا مسلح کردند وسپاهی بجانب ورسای فرستادند تامجلس ملی رااز آنجا برانند ولی این مقصود انجام نیافت ونیروی دولت برایشان غالب شد وبسیاری از سران شورشیان را دستگیر و تیر باران کرد و ۱۳۰۰۰ از مردم پاریس را بزندان واعمال شاقه وتبعید محکوم ساخت .

**وامخواهی دولت وپرداخت غرامت بآلمان**

تی یر چون ازانقلاب پاریس آسوده خاطر شد در صدد بر آمدکه زودترغرامات جنگ را به آلمان بپردازد وخاك میهن را از سپاهیان بیگانه پاك کند برای پرداخت غرامات به وام خواهی ازملت فرانسه متوسل شد فرانسویان هم در این امر شدت دلبستگی خویش

را باستقلال وطن نشان دادند وبجای سه میلیاردی که دولت فرانسه خواسته بود چهل وسه میلیارد پرداختند . علاوه بر این برای جبران خسارت جنگ وادای وامهای دولت مجلس مالیات تازه‌ای وضع کرد که در سال بهشتصد میلیون فرانك میرسید سپس برای اینکه بر نیروی لشکری فرانسه بیفزاید و آنرا بپایهٔ نیروی آلمان رساند ، خدمت نظام را برای‌عموم فرانسویان‌ازبیست ساله تاچهل ساله‌اجباری کرد ( ۱۸۷۲ )

**استعفای تی یر وریاست جمهوری ماك ماهون**

در همان حال‌که تی یر با موافقت مجلس ملی به جبران شکست فرانسه و اصلاح امور مالی و لشکری مشغول بود در باب تعیین طرز حکومت رسمی وقطعی فرانسه میان او ومجلس اختلافی روی دادکه بکناره گیری وی از ریاست جمهور منجر شد .

پس از استعفای تی‌یر مجلس ملی مارشال ماك ماهون را بریاست جمهور برگزید (فوریه ۱۸۷۲) وچون‌اواز سلطنت طلبان بودطرفداران سلطنت در صدد انجام مقاصد خویش بر آمدند ودست جمهوری طلبانرا از امور دولتی‌کوتاه کردند .

در همانحال بین هواخوهان خانوادهٔ ارلئان وبوربن هم موافقتی حاصل شد وکنت دوپاری نوادهٔ لوئی فیلیپ‌از حقوق سلطنتی خودچشم پوشید وبپادشاهی شارل دهم رضا داد . سلطنت طلبان هم‌باکنت دشامبر بمذاکره پرداختند واو را بپادشاهی برگزیدند ودر صددتهیه تشریفات ورود او بپاریس برآمدند ولی ناگهان اختلاف‌کوچکی بین شاه تازه و طرفداران خانواده‌ارلئان پدید آمد طرفداران خانوادهٔارلئان‌میخواستند که پرچم سه رنگ زمان لوئی فیلیپ پرچم رسمی فرانسه باشد ولی

شاه تازه پرچم سه رنگ را نشانی از انقلاب شمرد و بقبول آن تن نداد وبهمین سبب سلطنت وی صورت نگرفت .

**قانون اساسی سال ۱۸۷۵**

چون موضوع سلطنت کنت دشامبر موقوف ماند سلطنت طلبان بازماك ماهون را برای هفت سال بریاست جمهوری برگزیدند (نوامبر ۱۸۷۵) .

در سال ۱۸۷۵ مجلس ملی چون میدانست که بیشتر مردم فرانسه هواخواه حکومت جمهوری هستند ناچار بتصویب قوانین اساسی چند مانند قانون تشکیل مجلس سنا وقانون انتخاب وکلای مجلس مبعوثان پرداخت بموجب قوانین اساسی سال ۱۸۷۵ حکومت فرانسه رسماً جمهوری شد وقوهٔ مجریه برئیس جمهور وقوهٔ مقننه بدو مجلس سنا و مبعوثان تفویض گشت .

رئیس جمهور هفت سال یکبار از طرف دو مجلس سنا و مبعوثان که بعنوان مجلس ملی در یکجا جمع میشود انتخاب میگردد . انتخاب وزیران واعضاء اداری کشور وامضای عهد نامه‌ها وترتیب امور لشکری از وظایف واختیارات اوست .

رئیس جمهور در هیچ امری مسئولیت ندارد ومسئول دو مجلس وزیران هستند که از طرف رئیس جمهور انتخاب میشوند .

ماك ماهون در سال ۱۸۷۹ بواسطه اختلافی که با جمهوری‌طلبان پیدا کرد از ریاست جمهوری کناره گرفت وپس از کناره گیری اوجمهوری طلبان ژول گروی[۱] رئیس‌مجلس‌را بجای وی‌انتخاب کردند .

---

۱ – Jules Grévy

**حکومت جمهوری طلبان**

پس از آنکه زمام حکومت فرانسه بدست جمهوری طلبان افتاد بانجام دو کار اساسی پرداختند یکی تجزیهٔ سیاست از مذهب و کوتاه کردن دست کشیشان و روحانیون از آموزش و پرورش و غیره ، دیگر توسعه مستعمرات فرانسه .

این دو کار بدست **ژول فری**[۱] که شش سال تمام مقام نخست وزیری داشت واز جمهوری طلبان کار آزموده بود انجام گرفت .

ژول فری ظرف چهار سال ( ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ ) کشور تونس و آنام وتنکن را بر متصرفات فرانسه افزود ومقدمات تسخیر سودان و کنگو وماداگاسکار را فراهم ساخت .

جمهوری فرانسه از سال ۱۸۸۹ تا آغاز جنگهای بین‌الملل اول شامل دو دوره میشود یکی از سال ۱۸۸۹ تا سال ۱۸۹۹ دیگر از ۱۸۹۶ تا ۱۹۱٤ . در دورهٔ دهسالهٔ اول جمعیت جمهوریخواهان نفوذ وقدرت فراوان یافتند وهمواره با دولت همراهی داشتند وسعی میکردند که حکومت مرکزی قوی وپایدار بماند . اما در دورهٔ دوم جمهوریخواهان متعصب روی کار آمدند ومقاصد خود را با دخالت درانتخاب نمایندگان وایجاد اکثریت در مجلس بر اعضاء دولت وحتی رئیس جمهور تحمیل میکردند . دخالت این جمع در کار دولت باعث ایجاد اختلاف بین احزاب وفرق مختلف سیاسی از آنجمله اشتراکیون واعتدالیون وسلطنت طلبان وحتی خود جمهوریخواهان گردید وبر وخامت اوضاع سیاسی فرانسه افزود .

---

۱ – Jules Ferry

از وقایع مهمی که ازسال ۱۸۸۹ تابروزجنگهای بین‌الملل اول در فرانسه اتفاق افتاده است دو واقعه را ذکرمیکنیم : مسئله پاناما و قضیه درایفوس[۱]

**مسئله پاناما**

در سال ۱۸۸۱ برای حفر ترعه‌ای در تنگه پاناما شرکتی‌تحت‌ریاست **فردینان دولسپس**[۲] تشکیل گردید . درشرکت مزبور حیف و میل فراوان شد و فردینان دولسپس بر اثر مخارج زیاد و استخدام اعضاء بیشمار نتوانست طبق تعهدی که کرده بودکارحفرترعه رابپایان رساند . بنابراین درسال ۱۸۸۹اعلان انحلال شرکت را منتشرساخت . دولت وی واعضاء شرکت را بمحاکمه کشید . ضمن محاکمه معلوم شد که جمعی از نمایندگان مجلس ملی و سنا درحیف ومیل سرمایهٔ شرکت دخالت داشته‌اند وچون روزنامه ها نیز مقالاتی برضد دولت انتشار دادند دولت ناگزیر جهت جلوگیری از بروز اغتشاش مقصرین را محکوم بپرداخت خسارت و زندان کرد و از آن پس هریك از اعضاء دولت را که در کارهای مربوط بشرکتهای ملی دخالت میکردند بسختی تحت تعقیب، قرارداد . مسئلهٔ پاناما و محاکمه نمایندگان مقصر باعث قدرت جمهوریخواهان متعصب که همیشه در کار های دولت دخالت میکردندگردید ونفوذآنان کاراغتشاش وهرج ومرج را درفرانسه بذروهٔ اعتلاء خود رساند .

**قضیه درایفوس**

از اواخر سال ۱۸۹٤ درنتیجه تبلیغ فکر آزادی ومخالفت با وضع حکومت و انتشار مقالاتی در روزنامه ها اختلافات بین احزاب‌مختلف سیاسی‌فرانسه شدت گرفت . اما تا آنوقت مردم بواسطه قدرت دولت نمیتوانستند عدم رضایت خودرا

---

۱-Dreifus ۲-Ferdinand de Lesseps

ظاهر سازند . در آن تاریخ اتفاقی افتاد که باعث شد جمعیت مخالف دولت موجبات عدم رضایت خویش را علناً بصورت مقالاتی زننده درجراید منتشر سازند . آن اتفاق چنین بود که دریکی از روزهای ماه اکتبر ۱۸۹۴ یکی ازصاحبمنصبان صنف توپخانه فرانسه بنام آلفرد درایفوس وقتیکه میخواست وارد عمارت ستاد ارتش شود غفلتاً توسط مأمورین وزارتجنك توقیف گردید ودرمحکمه نظامی ببهانه آنکه با **شوارتس کوپن** سفیر آلمان درپاریس روابطی برقرار کرده وطرح ساختمانی توپهای کوتاه صحرائی فرانسه راکه با دست خود او ترسیم شده بوی فروخته است محکوم به حبس ابد کرد وچون این افسر یهودی بودو یهودیان غالباً در کار جاسوسی دخالت داشتند ، ملت فرانسه اعتراضی نکرد در سال ۱۸۹۷ نایب رئیس مجلس سنا وسرهنك **پیکار** که ازدوستان نزدیك درایفوس بود پس از تحقیق کامل اززوجه وی وبدست آوردن اطلاعات دیگر بدین نتیجه رسید که مقصر حقیقی سرهنك **استرهازی** یکی ازیهودیان لهستان وعضو ستاد ارتش فرانسه بوده است . این افسر بایکی ازجاسوسه های مشهور آلمان رابطه داشت ودرمقابل وجوه فراوانی که ازدولت آلمان میگرفت اسناد ارتش فرانسه را بسفیر آلمان در پاریس تحویل میداد . با این اطلاعات سرهنك پیکار دولت را وادار بتجدید نظر درکار درایفوس و محاکمه استرهازی کرد . اما نتیجه این محاکمه مطلوب نبود واسترهازی بیگناه قلمدادشد . این موضوع مردم راکه بربیگناهی درایفوس اطمینان داشتند دچارهیجان غریبی ساخت ومقالاتی برضد دولت منتشر شدکه ازآنجمله بود مقاله آتشین نویسنده شهیر فرانسه **امیل زلا** در روزنامه **ارر**[1] تحت عنوان مقصر میدانم . دراین مقاله زلا دولت و وزارت جنك و متصدیان

۱ – Aurore

مشاغل مهم را بسختی مورد حمله قرار داد . ودر نتیجه روزنامه مزبور توقیف و نویسنده نیز بپرداخت جریمه نقدی وتبعید محکوم شد و کار درایفوس در بوته رکود ماند تا آنکه درسال ۱۸۹۸ سرهنك هانری یکی ازافسران ستاد ارتش اقرار کرد که نوشته‌ای که بخط درایفوس درسفارت آلمان در پاریس بدست مأمورین ستاد افتاده است توسط وی از خط درایفوس تقلیدشده است . ستادارتش ازترس آنکه مبادا انتشاراین اعتراف باعث تحریك مردم شودسرهنك هانری راوادار بانتحار نمود . اما بریسون وزیر جنك فرانسه حکم محکمه سال ۱۸۹٤ را نقض کرد و نوشته های مربوط بکار درایفوس را بشورایعالی جنك شهر رن جهت تجدید نظر فرستاد (۱۸۹۸) . این شورا که ازهفت نفر تشکیل میشد بااکثریت پنج تن درایفوس را بده سال حبس محکوم کرد (۱۸۹۹) . و باآنکه رئیس جمهور ازحق قانونی خود استفاده کرد و درایفوس رابخشید وی حاضر به بیرون رفتن اززندان نشد وبخشش بخشنده را ملاك تبرئه خویش در مقابل افکارعمومی ندانست.چون شوارتس کوپن سفیر آلمان مردیادداشت های سیاسی او انتشار یافت واز خلال آن مردم فرانسه مقصرین حقیقی یعنی استرهازی وهانری را شناختند وبر کینه وعداوت خودنسبت بنظام وتشکیلات نابجای آن افزودند وباسیاست دولت بسختی مخالفت کردند و آتش افکار ضد نظامی را دامن زدند .

انتشار این قبیل افکارممالك معظم اروپا خاصه فرانسه را دراوایل قرن بیستم بخودمشغول کرد ودولت فرانسه درآغازجنك بین الملل اول بجای آنکه بافراغ بال بتواند درمقابل آلمان دشمن موروثی خود ایستادگی کند با بدبینی وعدم اعتماد مردم نسبت بدستگاه حاکمه مواجه گردید.

# فصل سوم

## انقلابات سال ۱۸٤۸

سال ۱۸٤۸ را باید سال انقلاب اروپا نامید چه در این سال بیشتر کشورهای اروپائی دچار انقلاب سخت گردیدند و گذشته از انقلاب ۲٤ فوریه فرانسه که درفصل دوم بدان اشاره کردیم در کشورهائی که از تقسیم سرزمین ایطالیا پدید آمده بود وهمچنین در آلمان و اتریش انقلاب بزرك ظاهر شد ، مهمترین انقلابات مزبور بترتیب زمان در کشورهای دوسی سیل[۱] و اتریش و پروس و درسرزمین لمباردی وونسی ودربهم و کرو آسی و مجارستان ودولت‌های کلیسا روی داده است .

## انقلاب ایتالیا

سرزمین ایتالیا در زمان ناپلئون تقریبا بایك حکومت اداره میشد ولی پس ازشکست و تبعید بناپارت در سال ۱۸۱۵ بنابر معاهدات کنگرهٔ وین بهفت حکومت مختلف تقسیم گشت ودرقسمت شمالی آن دولتهای ساردنی[۲] لمباردی وونسی و دوك نشینهای پارم[۳] مدن[٤] ودرقسمت جنوبی گراندوشه تسکان ودولتهای کلیسا ودولت دوسی سیل تشکیل یافت حکومت ساردنی که مرکب ازجزیره ساردنی وناحیهٔ پیه من بود

۱ -Les Deuxs iciles ۲–Sardaigne ۳– Parme ٤-Modêne

بخانواده ساووآ[۱] واگذار شدکه برقسمتی از ساووا و نیس[۲] حکومت داشتند سرزمین لمباردی وونسی را هم دولت اتریش تصرف کرد و این دولت ازلحاظ سیاسی بردوك نشین های پارم ومدن وتسکان هم حکومت داشت. زیرا این دوك نشین‌ها ملك شاهزادگان اتریشی بود، بر ایالات کلیسا که در مرکزشبه جزیرهٔ ایتالیاواز مغرب بدریای تیره نی[۳] وازمشرق بدریای آدریاتیك محدود بود پاپ حکومت میکرد. حکومت دوسی سیل هم باخانواده بوربن ناپل از اخلاف لوئی چهاردهم بود و تمام این کشورها بتحریك دولت اتریش یا با موافقت آن دولت بااستبداد کامل اداره میشد.

طبقه وطن پرستان و آزادی طلبان ایطالیا از تقسیم آنسرزمین و مخصوصا از فشار حکومت استبدادی بسیار خشمگین بود واین طبقه بیشتر ازصاحبمنصبان قدیمی ناپلئون و جمعی از اشراف و افراد تحصیل کرده وروشنفکر ایتالیا تشکیل میشد.

آزادیخواهان نخست برای انجام مقاصد خویش بتاسیس انجمن های سری پرداختندو تاسال ۱۸۳۱ انقلابات متعددی در نواحی مختلف ایتالیا بر انگیختند ولی اقدامات ایشان دراین مدت بنتیجه نرسید درسال ۱۸٤٦ گرگوار شانزدهم که مستبدترین پاپها بود درگذشت و پی نهم[٤] بجای او نشست پاپ تازه بمردم دولت‌های کلیسا تا حدی آزادی عطا کرد و طرزحکومت را بصلاح ودلخواه عامه تغییر داد و بهمین سبب محبوب ملت خویش و آزادیخواهان سایر نواحی ایتالیا گردید.

---

۱- Savoie ۲ -Nice ۳-Tyrrhénie ٤- Pie

دولت تسکان وشارل آلبر پادشاه ساردنی هم بتقلید پاپ تاحدی برعایای خود آزادی دادند . ولی فردینان دوم پادشاه دوسی سیل برخلاف ایشان مردم را مثل پیش از آزادی محروم داشت وحتی با پاپ هم آغاز مخالفت کرد . درنتیجه مردم دوسی سیل شورش کردند و کم کم آتش انقلاب سراسر ایتالیا رافرا گرفت وچون شورشیان درهمه جابرحکومت غالب شدند تا اواسط ماه مارس ۱۸۴۸ در تمام کشورهاي مستقل ایتالیا حکومت مشروطه بر قرار گردید .

در همان حال اهالی لمباردی وونسی که در تصرف اتریش بود برای تحصیل استقلال و آزادی سربشورش برداشتند و چون دولت اتریش با ایشان ازدرجنك درآمدمردم کشورهای مختلف ایتالیاهمگی برضداتریش بیاری آزادیخواهان لمباردی و ونسی قیام کردند . شارل آلبر پادشاه ساردنی دراین امر پیشقدم شدودر آغاز کارسپاهیان دولتهای کلیساوتسکان هم با اویاری کردند و درچندین محل سپاه اتریش را شکست دادند ولی عاقبت شکست خوردند وشارل آلبر ناچار بادولت اتریش ازدرصلح درآمد (۹اوت۱۸۴۸)

مردم ایتالیا که شکست شارل آلبررا نتیجهٔ خیانت فرمانروایان دولتهای کلیسا وتسکان ودوسی سیل میدانستند بادولتهای مزبور آغاز مخالفت کردند ودر کشورهای کلیسا وتسکان حکومت جمهوری رااعلان نمودند واهالی کشورساردنی هم بگمان اینکه با کمك جمهوری طلبان دولتهای کلیساوتسکان میتوانند بردولت اتریش غلبه کنند باردیگر شارل آلبر رابجنك با آندولت برانگیختند ولی این دفعه هم شارل آلبر شکست

سختی خورد و ناچار در ۳ مارس ۱۸۴۹ سلطنت را بپسر خود ویکتور امانوئل[1] دوم سپرد و بپرتغال رفت و پس ازچهارماه‌درگذشت شاه جدید هم ناگزیر ازاتریش درخواست‌صلح کرد ودولت اتریش حاضرشد که با گرفتن دویست میلیون فرانك و قسمتی از زمینهای پی‌یه‌من صلح کند

پس از شکست شارل آلبر شاه اتریش دوك‌نشینهای پارم ومدن و تسکان و قسمت‌شمالی دولتهای کلیسا را تصرف کرد وروبجانب رم‌نهاد در این ضمن حکومت جمهوری فرانسه هم‌هفتهزار سپاه بایتالیا فرستاد وشهررم‌رامحاصره کردوپس‌ازیکماه حکومت‌جمهوری‌راسرنگون وپاپ را بار دیگر بحکومت‌رسانید .

در دوسی سیل‌هم فردینان دوم براهالی سی‌سیل غالب شد و باز حکومت استبدادی‌را درتمام‌کشورمستقر کرد . درلمباردی وونسی نیز دولت اتریش ازهیچگونه ستمکاری فروگذار ننمود ومسببین انقلاب را بکلی از میان‌برداشت ، ولی‌درکشور ساردنی‌تغییری روی نداد ودولت اتریش‌بوساطت فرانسه غرامت هنگفتی راکه از ویکتورامانوئل مطالبه میکرد تا هفتاد و پنج میلیون تخفیف داد .

باری باآنکه ملت ایتالیاتا حدی به‌آزادی‌واستقلال‌ووحدت‌نائل آمده بودناگهان حکومت‌آن سرزمین بوضع حکومتی‌که قبل از سال ۱۸٤٦ داشت‌بازگشت‌و استبدادمطلق‌برسراسر آن‌شبه‌جزیره‌حکمروائی یافت ودست‌تسلط‌اتریش بر آنجا درازترشد .

---

۱–Victore–Emmanuel

## انقلابات اتریش درسال ۱۸٤۸

انقلاباتی که درسال ۱۸٤۸ دراتریش روی داد بمراتب ازانقلابات ایتالیا شدیدتر بود ، چه ملل مختلف اتریش علاوه بر اینکه میخواستند حکومت استبدادی‌را بحکومت مشروطه مبدل کنند در صدد تحصیل استقلال تام نیز بودند و بیم آن میرفت که دولت اتریش بکلی متلاشی شود و بدولتهای مستقل کوچك تبدیل یابد علت عمدهٔ ظهور انقلابات اتریش اختلاف آشکاری بود که میان ملل مختلف آنسرزمین وجودداشت ،چه ملت اتریش ازچهارطبقهٔ مختلف اسلاو و ژرمن ومغول ولاتین ترکیب شده بود که بهیچوجه در مذهب وتاریخ و نژاد وزبان با یکدیگر اتحاد و مناسبتی نداشتند و یگانه واسطهٔ ارتباط آنان وحدت حکومت بود.

حکومت اتریش پیوسته میکوشید که دشمنی های نژادی ومذهبی را براندازد وملل مختلف کشوررا بایکدیگر متحد وبحکومت مرکزی علاقه‌مند کند ، ولي ازکوشش خویش نتیجه نگرفت واقوام مختلف عاقبت درپی تحصیل استقلال آزادي برخاستند . یکي دیگرازعلل عمدهٔ انقلاب اتریش‌هم ترقی معارف آنکشور و ترویج کتب وروزنامه ها و تبلیغات نویسندگان بود که نژادهای مختلف را بحفظ استقلال مذهب وزبان ملي بر میانگیخت

**ظهور انقلابات**

انقلابات اتریش از مجارستان‌شروع شد . درماه مارس ۱۸٤۸ مجلس ملی (دیت) مجارستان از دولت‌اتریش درخواست کرد که بمجارستان استقلال‌داخلي دهد ووزارت خانهٔ مخصوصی نیز دروین‌مسئول امورمجارستان باشد چندروزبعدمردم

بوهم نظیر این امتیازات رااز دولت اطریش خواستار شدند و درخواست کردند که دولت بزبانهای ملل مختلف اتریش نیز آزادی دهد وهیچکدام را از دیگری برتر نشمارد . درشهر وین هم طبقات تحصیل کرده وروشنفکر ازدولت تاسیس حکومت مشروطه ومجلس ملي را خواستند وچون دولت با درخواست ایشان موافقت نکردسر بشورش برداشتند . بسبب این شورش مترنیخ صدراعظم مستبداتریش از مقام خود کناره گیری کرد و به انگلیس گریخت وفردیناند اول پادشاه اتریش ناچار بادرخواست های ملل مختلف موافقت نمود .

ولي چند ماه بعدچون باز در مجارستان و بهم و وین انقلاباتی روی دادو مردم درخواستهای تازه کردندو برضد دولت برخاستند پادشاه اتریش مصمم شد که شورشیان رااز میان بردارد وتا ماه اکتبر ۱۸۴۸ بازور آتش انقلابات بهم و وین را فرونشاند و مسببین رامعدوم کرد وامتیازاتی را که به چکهای بهم داده بودندلغو نمود .

چندی بعد فردیناند از پادشاهی کناره گرفت و پسرش فرانسوا ژوزف بجای او نشست (۲دسامبر ۱۸۴۸ )این پادشاه مجلس ملی وین را منحل نمود و درعوض قانون اساسی تازه ای که شامل تمام ملل امپراطوری اتریش میشد وضع کرد .

در همان اوان مردم مجارستان که درصدد تحصیل استقلال کامل بودند با دولت مرکزی اتریش آغاز مخالفت کردند وچون فردیناند از پادشاهی کناره گرفت فرانسواژوزف را بامپراطوری نشناختندولی دولت اتریش بیاری روسیه برشورشیان مجارستان نیز غلبه کرد وباز حکومت استبدادي را در آن سرزمین مستقر ساخت .

بنابر این انقلابات ۱۸٤۸ در اتریش هم مانند ایتالیا بنتیجه نرسید و حکومت استبدادی ده سال دیگر با توانائی تام در آنکشور پایدار ماند.

## انقلابات آلمان در سال ۱۸٤۸

**اتحادیهٔ دولتهای آلمان**

ناپلئون پس از آنکه بر آلمان دست یافت آن کشور را تا حدی به طریق وحدت رهبری کرد و از سیصد وشصت دولت آنسرزمین نزدیك سیصد وچهل دولت را از میان برداشت پس از انقراض حکومت بناپارت متفقین برخی از شاهزادگان قدیم را بار دیگر بسلطنت نشاندند ودر خاك آلمان به ریاست اتریش سی ونه دولت ایجاد کردند. بموجب قرار دادی که در هشتم ژوئن ۱۸۱۵ در شهر وین میان دولت های متحد بامضا رسیده بود از نمایندگان آنها مجلسی بریاست امپراطور اتریش در شهر فرانکفورت تشکیل یافت که آنرا مجلس دولتهای متحد **بوندستاگ**[1] میخواندند این مجلس در حقیقت هیچگونه اختیاری نداشت ونمایندگان هر یك از دولتها در آنجا مانند سفیران نمیتوانستند در هیچ امری بی اجازهٔ حکومت خود اظهار رأی کنند بهمین سبب نمایندگان مجلس در هر موضوع کوچك چندین سال مشورت میکردند وغالباً هم از مشاورات خود نتیجه‌ای نمیگرفتند.

چندی بعد ملل کشورهای مختلف آلمان در صدد بر آمدند که اتحاد ظاهری را باتحاد معنوی و واقعی تبدیل کنند چون سلاطین و

---

۱ – Bundestag

فرمان روایان این کشورها نیز بدین نکته پی برده بودند که اتحاد واقعی ایشان موجب ترقیات سیاسی واجتماعی خواهد بود نخست حکومت پروس بسایر دولتها پیشنهاد کرد که ازگرفتن حقوق گمرکی از کالاهای یکدیگر چشم بپوشند و گمرك واحد مشترکی در سرحدات خارجی کشورهای متحد تأسیس کنند . این پیشنهاد ظرف ۱۷ سال ( از ۱۸۱۹ تا ۱۸۳۶ )از جانب تمام دولتهای متحد آلمان بجز دولت اتریش پذیرفته شد ودر نتیجه بازرگانی آلمان ترقی کرد ودر آمد گمرکی در مدت ده سال دو برابر شد.

پس از تشکیل اتحاد گمرکی ملت آلمان بازدر صدد ایجادوحدت حقیقی آلمان بود .

در اواخر سال ۱۸۴۷ جمعی از آزادي طلبان کشورهای جنوبی آلمان بتأسیس مجلس ملی وایجاد حکومت واحد بین ممالکی که در اتحاد گمرکی شریك بودند همت گماشتند واز نمایندگان دولتهای متحد مجلسی موقتی تشکیل کردند و آن مجلس بتأسیس مجلس مؤسسان که وکلای آن از جانب عموم اهالی آلمان انتخاب میگردید رأی داد .

مجلس مؤسسان در ماه مه ۱۸۴۸ در شهر **فرانکفورت**[۱] (کنار رود ماین) تشکیل شد وقانون اساسی آلمان راوضع کرد ، بموجب قانون اساسی وضع قوانین کشوري بمجلس ملی آلمان که وکلای آن از طرف مردم انتخاب میشدند واگذار شد مخصوصاً قید شده بود که قوانین باید بوسیلهٔ امپراطوری اجرا شود که از ملت آلمان وسلطنت بارث بدورسیده باشد علاوه بر این مجلس مؤسسان دولت اتریش را هم ازکشورهای

۱ – Francfort Sur le Main

واحد آلمان که بموجب قانون اساسی تشکیل می‌یافت خارج ساخت و فردریك ویلهلم چهارم پادشاه پروس را بامپراطوری برگزید (۲۸ مارس ۱۸۴۹) ولی عمر مجلس مؤسسان فرانکفورت کوتاه بود وسرانجام بسبب مخالفت وفشار دولت اتریش و برخی دولتهای آلمانی بسته شد (۱۹ ژوئن ۱۸۴۹).

**انقلاب پروس و تشکیل مجلس موسسان**

زمانیکه مجلس مؤسسان فرانکفورت در صدد ایجادوحدت آلمان بود در کشور پروس هم انقلابی روی داد. از سال ۱۸۱۵ فردریك ویلهم سوم به رعایای خویش وعده حکومت مشروطه داده بود لیکن این وعده تاسال ۱۸۴۷ وفا نشد در این سال جانشین او فردریك ویلهلم چهارم بسبب اصرار مردم پس از تردید بسیار فرمانی صادر کرد واجازه داد که نمایندگان ایالات هشتگانهٔ پروس در برلین گرد آیند وراجع بمالیات تازه وقوانینی که شخص شاه وضع میکنند مشورت کنند. چند ماه بعد چون فردریك ویلهلم این مجلس را بست مردم پروس در صدد شورش برآمدند و چون در همان اوان در فرانسه واطریش وایتالیا نیز انقلابی پدید آمده بود ، پادشاه پروس ناچار با درخواست مردم یعنی تأسیس حکومت مشروطه موافقت کرد واجازه داد که مجلس مؤسسان برای تعیین طرز حکومت پروس تشکیل شود ولی این مجلس هم شش ماه بیشتر دوام نکرد و چون خبر رسید که دولت اطریش بر شورشیان ایتالیا و اطریش غلبه کرده است فردریك ویلهلم نیز مجلس موسسان را بست بنابر این انقلابات آلمان هم مانند انقلابات ایتالیا واطریش بنتیجه نرسید و واوضاع آنکشور نیز بار دیگر بصورت نخستین بازگشت.

# فصل چهارم

## اوضاع انگلیس در قرن نوزدهم

### اوضاع انگلیس در نیمه اول قرن نوزدهم

دولت انگلیس درمیان کشورهای اروپائی تنها دولتیستکه درقرن نوزدهم با هیچگونه انقلاب جدید داخلی مواجه نشداین دولت درآغاز قرن مزبور از لحاظ قدرت مستعمراتی وبازرگانی درمرتبه اول بودنیروی دریائی آن بر تمام دولتهای جهان برتری داشت ودر سیاست عمومی دنیا خاصه در امور کشورهای شرقی مداخله تام نمود .

در سال ۱۸۱۵ زمانیکه ناپلئون بجزیرهٔ سنت هلن تبعید شد ، در ظاهر جرج سوم بر انگلستان سلطنت داشت ( از ۱۷٦۰ تا ۱۸۲۰) ولی چون این پادشاه بواسطه پیری نابینا وناتوان شده بود از سال ۱۸۱۱ پسر بزرگش جرج بعنوان نیابت سلطنت بامور کشوری رسیدگی میکرد مردم انگلیس باطناً بجرج نایب السلطنه نیك بین نبودند ، زیرادرشرابخواری افراطمینمود ودر زندگانی خصوصی حرکات ناشایسته داشت علاوه براین این شخص نه میلیون لیره مقروض بود پس از آنهم که بنام جرج چهارم رسماً بسلطنت رسید (۲۹ ژانویه ۱۸۲۰) باز اعمال دیرینه را ترك نگفت در سیاست نیز بیك طریق نرفت وباآنکه در زمان نیابت سلطنت با

آزادیطلبان همداستان بود چون بپادشاهی رسید با انجام مقاصد ایشان مخالفت کرد .

جرج چهارم فرزندی نداشت وچون درگذشت سلطنت ببرادرش **ویلیام چهارم** رسید ( ۲۵ ژوئن ۱۸۳۰ ) .

ویلیام چهارم که در آغاز پادشاهی شصت وچهار ساله بو دهفت سال بیش سلطنت نکرد وپس از مرگش ( ۲۰ ژوئن ۱۸۳۸ ) چون وارث مستقیمی نداشت برادر زادهٔ او ویکتوریا که دختری هیجده ساله بود بجایش نشست .

## طرز حکمت انگلیس
## در قرن نوزدهم

پس از آنکه سلطنت انگلیس در قرن هیجدهم بخانواده هانور منتقل شد (اوت ۱۷۱٤) اختیار شاه یکبارهاز امور سیاسی سلب گردید زیرا پادشاهان اولخاندان هانور مانندجرج اول ودوم چندان بسلطنت انگلیس علاقه نداشتند ونظرشان بیشتر متوجه هانور بود وادارهٔ امور کشورکم کم بدست وزیران ومجلس لردان وعامه افتاد واین امر بمرور ایام از جملهٔ قوانین کشوری بشمار آمد چنانکهامروزهم پادشاهانگلیس در امورکشوری اختیار زیادی ندارد .

بنابر این درآغاز قرن نوزدهم اختیار امور مملکت انگلیس در دست وزیران ودو مجلس **لردان وعامه** بود . مجلس لردان از اسقفها ولردانتشکیل میشد وعضویت آن موروثی بودمجلسعامه ازنمایندگان ملت پدید می آمد وهفتسال یکبار تجدید میشد . آنزمان درانگلستان

دو حزب قوی‌وجود داشت . یکی حزب **آزادی طلبان** معروف بویگ که طرفدار حکومت ملی وتجدید اختیارات شاه بودند این حزب از صنعت‌گران وبازرگانان ثروتمند تشکیل شده بود ودیگری حزب **محافظه کاران** معروف به‌**تری**[1] که بیشتر از ملاکان بودندومداخلهٔ شاه را در امور کشور لازم میشمردند . مجلس عامه از وکلای این دو دسته تشکیل مییافت ورئیس هر دسته‌که در مجلس اکثریت داشت از طرف شاه بریاست وزیران انتخاب می‌شد وبدین طریق حکومت انگلیس گاه در دست آزادی طلبان وگاه در دست محافطه‌کاران بود .

**تغییر قانون انتخابات** چون فشار وتحمیلاتی که از طرف ملاکان بطبقات زیر دست وارد می‌شد نتیجهٔ اکثریت وکلای آن طبقه در مجلس ومناسب نبودن قانون انتخابات با اوضاع کشور بود، در سال ۱۸۱۶ مردم انگلیس درصدد تغییر قانون مزبور بر آمدند و مدت شانزده سال در این راه کوشش کردند ، تا سرانجام در سال ۱۸۳۰ حکومت از محافظه‌کاران بآزادی طلبان رسید وایشان تغییر قانون انتخابات را رسماً در مجلس طرح کردند مجلس عامهٔ انگلیس نخست بتغییر این قانون تن نداد ولی **لردگری**[2] نخست وزیر کشور که‌پیشوای آزادی طلبان بود مجلس را منحل کرد ودر انتخاب مجدد حزب آزادی طلب در مجلس اکثریت یافت وقانون جدید انتخابات بتصویب رسید .

## موضوع آزادی پیروان مذهب کاتولیك

زمانیکه دسته‌ای از مردم انگلیس برای تغییر قانون انتخابات

---

۱ – Tory ۲ – Lord grey

میکوشیدند ، دستهٔ دیگری ازسال ۱۸۲۹ درراه تحصیل آزادی پیروان مذهب کاتولیك مجاهدت میکردند .

درقرنهای شانزدهم وهفدهم پرتستانهای انگلیس باکاتولیکها بسختی مخالفت میکردند و مخصوصاً در زمان سلطنت **چارلزدوم** بوسائل گوناگون ایشان راازخدمات دولتی وحق وکالت وانتخاب وکیل محروم ساخته بودند (۱٦۷۸) در سرزمین ایرلند نیز روزگار کاتولیکها بمراتب سخت‌تر میگذشت .

دراواخر قرن هیجدهم بسبب ظهورانقلاب فرانسه مردم انگلیس اندکی ازستمکاری خودبر کاتولیکهای ایرلند کاستند وایشانرا درانتخابات حق رای عطا کردند (۱۷۹۳) وچندی بعد بسبب انقلابی که برضدحکومت انگلیس در ایرلند پدیدآمد استقلال ظاهری آنکشور را لغو نمودند و جزیره مزبور را برخلاف میل مردم آن بانگلیس ضمیمه کردند ومجلس ایرلند درسال ۱۸۰۰ با مجلس انگلیس توأم شد ، درنتیجه انضمام ایرلند دراحوال کاتولیکهای ایرلند ازلحاظ سیاسی اختلافی پدیدآمد زیراچنان که گذشت به کاتولیکهای ایرلند در انتخابات آن کشور حق رأی داده بودند و پس‌از انضمام به مجلس انگلیس طبعاً در انتخابات مجلس اخیر نیز حق رأی یافتند ، در صورتیکه این حق هنوز بکاتولیك های انگلیس داده نشده بود .

کاتولیکهای انگلیس مدت هفده سال برای تحصیل آزادی و حق انتخابات و وکالت کوشش کردند ، تا سرانجام با سعی وپایداری یکنفر ایرلندی موسوم به **دانیل اکونل**[1] وتدبیر و بصیرت صدر اعظم زمان

---

1- Daniel Oconnell

ربرت پیل[1] که‌ازحزب‌محافظه کاران بودبمقصودخویش نائل آمدند .

**موضوع استقلال ایرلند**

کاتولیکهای انگلیس پس‌ازتحصیل آزادي آسوده خاطرشدند ، ولی حل دو موضوع برای کاتولیك های‌ایرلند واجب بود ، یکی‌اعاده استقلال‌ایرلند و دیگری باز گرفتن زمینها و املاك کاتولیك های ایرلندي که از زمان (کرمول) بزور ازایشان گرفته شده بود .

ازدوموضوع فوق کاتولیکهای ایرلندتنها موضوع نخستین رادنبال کردند دراین امرپیشوای‌ایشان دانیل‌اکونل بودکه درراه اعاده‌استقلال ایرلندکوشش بسیار کرد ولی با آنکه عموم اهالی آن سرزمین و حتی پرتستانهای‌ایرلند نیزپشتیبان وي‌بودندبسبب مخالفت حکومت انگلیس بمقصود نرسید .

**آزادی بازرگانی و الغاء قانون تحدید ورود غلات**

در اواخر سال ۱۸۳۸ یکی از صنعتگران جوان منچسترموسوم‌به‌ریچارد کابدن[2] اطاق بازرگانی آن شهر را بر آن داشت که برای حفظ آسایش عامه وترقی‌صنایع کشورازدولت‌بخواهدکه ورود وخروج کالا را در انگلیس آزاد نماید و گرفتن حقوق گمرکی وامثال آنرا که مانع ترقی بازرگانی است متروك سازد .

منظورکابدن و رفقای او ازآزادی بازرگانی‌آن بودکه از طرفی گندم وسایر ارزاق‌که مورد احتیاج طبقات‌کارگراست ارزان شودومایه بهبود حال آنان گردد ، و از طرف دیگر با الغاء عوارض‌گمرکی بازار صنایع داخله رونق‌گیرد واز این راه برمزدکارگران افزوده شود

---

۱ – Robert peel ۲– Richard Cobden

در نتیجه اقدامات کابدن بالاخره دولت انگلیس طرز بازرگانی آزاد را تصویب کرد وبموجب قراردادهائی که با برخی ازدولتهای بزرك مانند فرانسه بسته‌شدورود بسیاری‌از کالا های آن دولتها بخاك انگلیس وصدور کالاهای‌انگلیس بکشورهای‌مزبور آزاد گشت ومقرر شد که طرفین ازگرفتن حقوق گمرکی که مانع ترقی اموربازرگانی‌است‌چشم بپوشند .

## اوضاع انگلیس از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱٤

دولت انگلیس در نیمه دوم قرن نوزدهم نیز ازلحاظ بازرگـانی و صنعت و نیروی دریائی در مرتبه اول بود و چون برخلاف بسیاری از کشورهای اروپا کمتر دچار اختلاف وکشمکش های داخلی و خارجی گردید در امور سیاسی وبازرگانی برسایردول برتری یافت ازسال۱۸۵۰ تاآخرجنك بین‌الملل اول سه شاه درانگلیس سلطنت کردند یکی‌ملکه **ویکتوریا** که‌ازسال۱۸۳۷بسلطنت رسیده بودودرسال ۱۹۰۱درگذشت دیگرادوارد هفتم که پس ازویکتوریا ازسال ۱۸۰۱تا ۱۹۱۰سلطنت کرد . دیگر جرج پنجم که در۱۹۱۰بسلطنت رسید ودرماه ژویه۱۹۳٦ وفات یافت .

سلاطین مزبور هیچگاه از مقام خویش استفاده سیاسی نکردندو همیشه دربرابراحزاب دوگانه محافظه‌کارو آزادی طلب بیطرفی گزیدند جنانکه هرگاه یکی از احزاب دوگانه در انتخاب اکثریت مییافت بیدرنك پیشوای آن حزب را به نخست وزیری دعوت میکردند بهمین سبب مردم انگلیس پیوسته از حکومت مشروطه واقعی بهره مند بودو

في‌الحقيقه همیشه اراده ملت در آن سرزمین حکومت میکرد

بواسطه تغییراتی که ازسال۱۸۲۲ ببعد درقانون انتخاب انگلیس داده شد زندگانی سیاسی آنکشور صورت دیکری بخودگرفت .

احزاب انگلیس ازآن پس روز بروز منظم وتواناتر شدند هریك از احزاب انجمنی مرکزي وپیشوائی رسمی دارد که آنرا اداره میکنند هنگام انتخابات هر حزبی میکوشد که در مجلس اکثریت یابد و چون حزبی اکثریت یافت بیگفتگو پیشوای آن ازجانب شاه بنخست وزیری وتشکیل هیئت وزیران دعوت میشود .

**اوضاع انگلیس از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۷**

ازسال۱۸٤۸تا ۱۸٦۷چرخ سیاست انگلیس بسیار آهسته می‌گشت . دراین‌مدت‌تقریباًحزب آزادی طلب پیوسته در مجلس عامه اکثریت داشت و پیشوای معروف آن‌حزب موسوم‌به پلمرستون[1] چندین باربنخست‌وزیری رسید دولت انگلیس ازلحاظ سیاست خارجی دراین دوره بر دولتهای دیگر تسلط داشت ودربازرگانی وصنعت نیز براه ترقی میرفت

بواسطه پیشرفت صنایع‌وازدیاد کارخانها کارگران باهمیت وجود خویش پی بردند و بایکدیگر متحد شدند و در صدد تغییر قوانینی که مخالف مصالح ایشان بود برآمدند لیکن تغییر این گونه قوانین زمانی میسر می‌شد که وکلاي کارگر بمجلس عامه راه یابند واین‌امر بی‌تغییر قانون‌انتخابات امکان پذیرنبود . پس نخست با آزادی طلبان‌متحد شدند ودرصدد تغییر قانون انتخابات برآمدند .

---

1- Palmerston

**تغییر قانون انتخابات در سالهای ۱۸٦۷ و ۱۸۸۴**

مقصود کارگران و آزادی طلبان بالاخره در سال ۱۸٦۷ هنگام نخست‌وزیری **دیسرائیلی**[۱] پیشوای حزب محافظه کار انجام یافت بموجب قانون تازهٔ انتخابات از کرسی وکلای دهستانها کاسته شد و برعدهٔ کرسی وکلای شهرهای بزرگ اضافه گشت درشرایط انتخاب کنندگان‌شهرها نیز نسبت بسایر نواحی کشور تسهیلاتی قائل شدند و عاقبت با قانون خاصی نزدیك یك میلیون بر عده انتخاب کنندگان کشور افزوده شد .

درسا ۱۸۸٤ هم که **گلادستون**[۲] پیشوای آزادی طلبان نخست وزیر بود، باز در قانون‌انتخابات تغییراتی بصلاح کارگران ومردم‌شهرهای بزرگ وارد کردند ونمایندگان مجلس را بقسمی در نواحی وشهرهای مختلف تقسیم کردند که تقریباً هر دسته ۵۰۰۰۰ نفری از مردم انگلیس دارای یك وکیل گردید . شرایط انتخاب کنندگان هم اندکی سهل‌تر گشت .

قانون‌انتخابات سال ۱۸۸٤ در اوضاع سیاسی انگلیس تأثیر بسیار کرد ، زیرا پس از تصویب قانون مزبور عدهٔ انتخاب کنندگان کشور به چهار میلیون رسید واین عده تا سال ۱۹۱٤ بهفت میلیون بالغ شد ولی باز این تغییرات موافق دلخواه آزادی طلبان نبود وافراد آن طبقه مایل بودند که در قانون مزبور تغییرات تازهٔ دیگری بصلاح ایشان داده شود .

---

۱ – Disraeli ۲ – Gladston

**مسئله ایرلند**

چنانکه گفته شد کاتولیك‌های ایرلند پس از تحصیل آزادی وحق انتخابات ووکالت برای‌اعادهٔ استقلال ایرلند وبازگرفتن زمینها واملاکیکه در زمان **کرمول**[1] بزور از ایشان گرفته شده بود میکوشیدند.

از زمانیکه کرمول املاك واراضی کاتولیکهای ایرلند را از آنان گرفت وبپرتستانهای انگلیسی داد، کشاورزان‌ایرلند بسختی گرفتارفقر ومسکنت شدند چه تمام املاك ایرلندی متعلق بسرمایه‌داران پرتستان انگلیسی بود وایشان زمینهای وسیع خویش را بقطعات‌کوچك تقسیم کرده وبمبلغهای بسیارگزاف بکشاورزان ایرلندی اجاره داده بودند و چون محصول این سرزمینهای‌کوچك برای معیشت برزگران‌کافی نبود جملگی بفقر وفاقه زندگی میکردند خوراك روستائیان ایرلند تقریباً منحصر بسیب زمینی وکلم بود وهرگاه این دو محصول را آفتی میرسید قحطی گریبان‌گیر ایشان می‌شد، چنانکه در سال ۱۸٤٦ جمع کثیری بهمین علت تلف شدند.

فقر وفاقه آتش‌کینه‌کاتولیك‌های ایرلند را تندترکرد چنانکه سر انجام‌از در انتقاد درآمدند وبسوزاندن عمارات مالکین وکشتن دامهای ایشان پرداختند ضمناً یك جمعیت سری نیز در ایرلند تشکیل یافت‌که میخواست آنسرزمین را باستقلال‌کامل برساند وبوسیله ایجاد انقلاب از انگلیس جدا سازد.

این وقایع دولت انگلیس را برآن داشت‌که باحوال روستائیان ایرلند بیشتر توجه‌کند وبا وضع قانونی خاص ملاکین انگلیسی را از

---

۱ ـ رجوع شود بتاریخ انگلیس در قرن هفدهم

ستمکاری بمردم آنسرزمین باز دارد .

در سال ۱۸۷۹ یکی از وکلای ایرلند موسوم به **پارنل** ( ۱ ) برای حفظ حقوق کشاورزان ایرلند از ایشان جمعیتی تشکیل داد این جمعیت باقداماتی متوسل شد که از آن جمله یکی پایداری در برابر مالکین انگلیسی ودیگری **بایکوت** کردن دشمنان جمعیت بود . کسانیکه از طرف جمعیت روستائیان محکوم ببایکوت میشدند سخت در زحمت می‌افتادند زیرا هیچیك ازافرادایرلند با ایشان معاشرت ومعامله نمی‌کرد وحتی ملازمان و خدمتکاران نیز آنانرا ترك می‌گفتند، چون این عمل نخست در بارهٔ بایکوت نامی از صاحبمنصبان انگلیس اجرا شده بود بدین اسم موسوم گردید

تشکیل جمعیت روستائیان و اقدامات ایشان دولت انگلیس را مجبور کرد که از طرفی دراصلاح حال کاتولیك‌های ایرلند بکوشد و از طرف دیگر ازاقدامات زیان آور آنان جلوگیری کند پس گلادستون نخست درسال ۱۸۸۱ جمعیتی راکه پارنل تاسیس کرده بود برهم زد و خود اورا هم شش ماه زندانی کرد ضمنا قوانینی از مجلس گذرانید که بموجب آن روستائیان ایرلند حق خرید ملك وداشتن زمین پیدا کردند ووضع زندگی ایشان تا حدی بهتر شد

پس از آنکه دولت انگلیس درصدداصلاح حال روستائیان ایرلند برآمد مردم آن جزیره بانجام مقصود دیگر خود که اعاده استقلال ایرلند بود همت گماشتند

---

۱ - Parnell ۲ - Boycote

پارنل و رفقای وی می‌خواستند که بایرلند استقلال داخلی عطا شود ومجلس آن ازمجلس عامهٔ انگلیس مجزا ومستقل باشد و وزارت‌خانه‌ای مخصوص بنام وزارتخانهٔ ایرلندتاسیس گردداین طرز حکومت که بانگلیسی‌**هم رول**[1] گفته می‌شود نخست درانگلیس مخالفین بسیار داشت واحزاب محافظه‌کار و آزادی‌طلب هردو باآن مخالفت می‌کردند ولی بواسطه زبر دستی پارنل و اقدامات او گلادستون ناچار در سال ۱۸۸٦ قانون هم‌رول را بمجلس برد و تصویب آنرا خواستار شدبموجب این قانون ایرلند دارای استقلال داخلی ومجلس مخصوصی می‌گردید ولی این مجلس در امورگمرکی ودر سیاست داخلی واختیارات شخص شاه حق مداخله واظهار رأی نداشت چون گلادستون قانون هم‌رول را بمجلس برد جمعی از وکلای آزادی طلب که طرفدار وی بودند بعنوان اینکه آن قانون مایه تجزیه کشورهای امپراطوریست از اوکناره گرفتند وبمحافظه‌کاران پیوستند وبدینوسیله دست گلادستون از وزارت کوتاه شد وچون محافظه‌کاران بر سرکار آمدند با هم‌رول موافقت نکردند.

در سال ۱۸۹۲ باز **گلادستون** بنخست وزیری رسید وبار دیگر قانون هم‌رول را بمجلس برد واین بارآنرا از مجلس گذراند ولی‌مجلس لردان مخالفت کرد وباز آن‌قانون بتصویب نرسیدگلادستون هم چون‌پیر واز امور سیاسی بیزار شده بود پس از این شکست بکلی‌ازکاروزارت کناره گرفت .

بعد ازکناره گیری گلادستون باز حکومت بمحافظه‌کاران منتقل شد وهم‌رول در بوتهٔ فراموشی ماند در سال ۱۹۱۲ **اسکویث**[2] نخست

---

۱ – Home Rule ۲ – Asquith

وزیر حزب آزادی طلب بار دیگر قانون مزبور را بمجلس برد عاقبت مجلس عامه آنرا تصویب کرد ولی این بار علاوه بر مخالفت لردان اشکال دیگری نیز پیدا شد و آن مخالفت پرتستان‌های ایالت **الستر**[۱] (واقع در شمال جزیرهٔ ایرلند) بود الستر حاصلخیزترین قسمت‌های جزیره ایرلند است وقسمت اعظم مردم آن اصلا از نژاد انگلوساکسون وپیرو مذهب پرتستان هستند ودلبستگی ایشان بحکومت انگلیس بیش از حکومت کاتولیك‌های ایرلند است . بهمین سبب چون هم‌رول ازمجلس عامه گذشت سر بمخالفت برداشتند و برضد دولت مسلح شدند وادارات پست وتلگراف وتلفن را تصرف کردند وروابط الستر وانگلستان را قطع نمودند آزادیخوهان ایرلند هم برای دفاع از حق خویش دست بسلاح بردند وزمانیکه جنگ بین‌الملل اول درشرف ظهور بوداختلافات مزبور بجائی رسید که ممکن بود انگلیس دچار جنگهای داخلی سخت گردد .

پس از جنگ بین‌الملل اول پادشاه انگلیس قانون هم‌رول را امضا کرد و آن‌قانون‌ازجمله قوانین‌رسمی کشور گردید ولی‌قانون‌دیگری اجرای آنرا در زمان جنگ متوقف ساخت .

**اتحادیه کارگران وحزب جدید کارگر**

در همان حال که دولت انگلیس دچار اختلافات ایرلند بود در اوضاع اجتماعی وصنعتی انگلیس تغییراتی بسیار روی داد چون صنعت وبازرگانی درآنکشور بسبب‌فراوانی معادن وکثرت‌سرمایه‌داران رونق کامل‌یافته بود ، روز بروز بر عدهٔ کارگر افزوده میشد واین طبقه هم برای حفظ مصالح خویش‌اتحاد واتفاق رالازم می‌شمرد درآغازامر طبقات کارگران

---

۱- Ulster

هر شهری برای مساعدت بیکدیگر گرد هم جمع شدند واجتماعاتی تشکیل کردند سپس آن اجتماعات متفرق کوچك رابااجتماعات بزرگتری تبدیل نمودند واز نمایندگان اجتماعات اخیر نیز انجمن مرکزی ایجاد کردندکه فی‌الحقیقه نماینده عمومی کارگران بود .

حزب کارگر بزودی ترقی کرد ورقیب احزاب دوگانهٔ انگلیس گردید بطوریکه در سال ۱۹۰٦ عدهٔ و کلای آن در مجلس عامه به ٥٤ نفر رسید . بهمین سبب احزاب محافظه کارو آزادی طلب ناچار بابسیاری از مقاصد آنحزب موافقت نمودند . اسکویث وزیر حزب آزادی طلب در دورهٔ وزارت خویش بصلاح طبقه کارگر قوانینی از مجلس گذرانیداز آنجمله یکی قانون حمایت اطفال کارگران (۱۹۰۸) ودیگری قانون هشت ساعت کار روزانه کارگران معادن (۱۹۱۱)بود .

# فصل پنجم

## مسئله شرق

از اواسط قرن پانزدهم که دولت امپراطوری روم شرقی منقرض شد وترکان عثمانی برشبه جزیره بالکان وکناره دریای سیاه و مدیترانه دست یافتند اختلافات وکشمکشهائی چند میان کشورهای اروپا ودولت عثمانی رویداد که مورخین آنجمله را **مسئله شرق**[1] عنوان کرده اند استقرار ترکان درشبه‌جزیره بالکان وحوالی دریای‌سیاه ومدیترانه بگمان اروپائیان برای آن نقطه خطرناك بود وبهمین سبب کشورهای بزرك‌اروپا پیوسته درصددبودندکه دست سلاطین ترك راازاروپاکوتاه‌کنند، مسئله شرق تاآغازقرن نوزدهم دارای‌اهمیت بسیارنیست، چه تاآنزمان دولت عثمانی هنوز توانا بود وبا دولتهای اتریش و روسیه که دشمنان زورمند بودند میتوانست برابری‌کند ولی از آغازقرن نوزدهم بواسطه انقلابات متعددی‌که بتحریك ممالك‌اروپائی درخاك عثمانی‌رویداد ومنتهی‌بتجزیه آندولت گردید مسئله شرق اهمیت خاص یافت .

**امپراطوری عثمانی درآغازقرن نوزدهم**

درآغازقرن نوزدهم متصرفات عثمانی مرکب بود از شبه جزیره بالکان در اروپا ، آسیای صغـیر و ارمنستان وشام وفلسطین وبین‌النهرین وعربستان

---

1- La Question d'Orient

در آسیا و مصر و طرابلس غرب درافریقا . مردم این ممالك جملگی سلطان را امیرالمؤمنین می‌خواندند ودرامورمذهبی اطاعت اورا برخود واجب می شمردند .

در سراسر خاك عثمانی استبداد مطلق حکمروائی داشت سلطان برجان ومال رعایا مختار بود وبدستیاری وزیراعظم وچند وزیر بر کشور حکومت میکرد ممالك امپراطوری بقسمتهای مختلف تقسیم میشد . حکمران هرقسمت راوالی یا پاشا میخواندند ، پاشایان عثمانی درقرون هفدهم وهیجدهم که سلطان قدرت کامل داشت مطیع فرمان وی بودند ولی در آغاز قرن نوزدهم که ازقدرت سلطان نامی بیش نمانده بود ، هر یك از ایشان در قلمرو حکومت خویش بخیال استقلال افتاد .

قوای لشکری عثمانی مرکب ازسپاهی بود که آنرا ینی چری یعنی سپاه تازه میگفتند . افراد این سپاه نخست بسیار کارآزموده وجنگاور و دلیر بودند . چنانکه رشادت ایشان درکشورهای اروپا مشهور بود ، ولی در آغاز قرن نوزدهم از شجاعت و رشادت در آنان اثری دیده نمیشد و جز تعصب وبیرحمی وجهل و مخالفت با اصلاحات لشکری هنردیگری نداشتند .

**احوال عیسویان ممالك عثمانی**

درقرن نوزدهم باآنکه نزدیك سیصد سال از آغاز تسلط ترکان برنواحی اطراف مدیترانه و دریای سیاه گذشته بود هنوز سلاطین عثمانی نتوانسته بودند ملتهای مختلف کشور را بملتی واحد تبدیل کنند وحدت زبان و وحدت قوانین در متصرفات عثمانی وجود نداشت و پس از سیصد سال هنوز رفتار مسلمانان با عیسویان رفتار غالب با مغلوب بود .

ملل عیسوی مذهب عثمانی رومانیها و بلغارها و صربها ویونانیها بودند .

رومانیهادرشمال رود دانوب درنواحی **بسارابی**[۱] و**ملدوای**[۲] و**والاشی**[۳] مسکن داشتند ووضع زندگانی ایشان از سایر اقوام عیسوی بهتر بود ؛ چه فقط خراجگذار سلطان بودندوحکومت ترك‌در امور داخلی ایشان مداخله نمیکرد بلغارها درجنوب دانوب دربلغارستان کنونی‌و**روملی**[٤] بسر میبردند ومسکن صربها در صربی و نواحی **بسنی**[٥] و**هرزه‌گوین**[٦] و**راسی**[۷] بود و یونانیان هم درشبه جزیره بالکان وشبه جزیره **مره**[۸] و جزایر **یونی**[۹] و مجمع‌الجزایر دریای **اژه**[۱۰] میزیستند .

در قرن نوزدهم ستمکاری سلاطین عثمانی و حکام ایشان موجب طغیان ملل مختلف مذکور گردید تحریکات روسیه و برخی دیگر از کشورهای بزرك اروپا مانند فرانسه و انگلیس و اتریش نیز بر آتش طغیان ایشان دامن میزد وسرانجام بتجزیه امپراطوری عثمانی وایجاد کشور های مستقل یونان ورومانی و صربی وبلغارستان‌منتهی گشت .

**انقلاب صربها و علل آن**

از میان ملل عیسوی مذهب عثمانی نخست اهالی صربستان‌سر بشورش‌برداشتند علت شورش‌ایشان درآغاز امر ستمکاری ینی چریها بود و فقط می خواستند دست آنها راازصربستان کوتاه کنند ولی پس‌از آنکه درکار خود پیشرفتی کردند در صدد استقلال کامل بر آمدند سلطان عثمانی

---

۱–Bessarabie ۲–Moldavie ۳– Valachie
٤–Roumélie ٥– Bosnie ٦–Herzêgovine
۷–Rassie ۸ – Morée ۹– Ionie ۱۰– Egée

هم برضد ایشان اعلان جهاد کرد ودرسال ۱۸۰٦ بصربستان حمله برد ولی سپاه او از شورشیان شکست خورد .

شورشیان صربستان چون میدانستند که سر انجام باسپاه قلیل خود برلشکریان ترک غالب نمیتوانند شددرصدد پیدا کردن حامی ومتحدی بر آمدند و بالکساندر اول تسار روسیه و پادشاه اتریش و ناپلئون بزرك متوسل شدند ولی جز تسار کسی درخواست ایشان را نپذیرفت ، تسار خود در آنزمان با سلطان عثمانی درجنك بود وسپاهی بصربستان فرستاد و قوای ترك را درهم شکست ولی چون درهمان حال ناپلئون بزرك در صدد حمله بروسیه بود ناچار در بخارست با سلطان صلح کرد ( ۱٦ مه ۱۸۱۲ ) وقرار بر آن نهادند که سلطان شورشیان صربی را عفو کند و آنانرا تاحدی درحکومت داخلی استقلال دهد ولی همینکه روسیه با ناپلئون سرگرم جنك گشت سلطان عثمانی باز بصربستان تاخت وچون بر شورشیان غالب شد از هیچگونه ستمکاری دریغ نکرد تا آنجا که سپاهیان ترك کودکان ایشان را در آب جوشان افکندند بهمین سبب باز آتش انقلاب زبانه کشید وجمعی از شورشیان صربی بریاست **میلوخ ابرنویچ**[1] در چند محل سپاه ترك را درهم شکستند ، وچون درهمین اوقات ناپلئون در واترلو شکست یافت سلطان از بیم آنکه مبادا تسار روس براو حمله برد با میلوخ ازدرصلح در آمد و حاضر شد که صربستان را استقلال داخلی عطا کند . واجازه داد که مردم صربستان خودرئیسی انتخاب کنند ومیلوخ بریاست انتخاب گردید .

میلوخ در دوران ریاست خویش باسلطان مدارا کرد و با تدبیر

---

1- Miloch Obernovitch

بر حدود صربستان افزود ورفتار وی سبب شد که در سال ۱۸۳۰ سلطان بموجب فرمانی اورا امیر صربستان لقب داد و امارت را درخانوادهٔ وی موروثی کرد و مالیاتی راکه از مردم آنسرزمین می گرفت لغو نمود و باخذ مبلغ معینی درسال قناعت کرد بدین طریق مردم صربستان پس از چهار صدسال زیر دستی وتحمل صدمات بی پایان آزاد شدند وخاك ایشان از متصرفات دولت عثمانی خارج شد و تحت الحمایهٔ آندولت گردید.

## انقلابات یونان

انقلابات یونان از فوریهٔ سال ۱۸۲۱ آغاز شدو درسپتامبر ۱۸۲۹ بانجام رسید. انقلاب مزبور را نخست جمعی از یونانیان مقیم شهرادسا بنیان نهادند و در آن شهر برای تهیهٔ مقدمات آزادی یونان جمعیتی سرّی تشکیل کردند. دولت روسیه هم نهانی با ایشان مساعدت نمود.

در سال ۱۸۲۰ پاشای ناحیهٔ **اپیر**[1] یاپاشا نشین **ژانینا**[2] که علی نام داشت سر از اطاعت سلطان عثمانی پیچید و خود را مستقل شمرد سلطان محمود ثانی که پادشاهی فعال ودرصدد تجدید قدرت از دست رفته عثمانی بود سپاه فراوانی بدفع علی فرستادو باآنکه علی از یونانیان استمداد نمود و ایشان نیز بیاری وی برخاستند او را مغلوب و مقتول ساخت ولی این امر خودمقدمه انقلاب یونان گردید.

**ظهور انقلاب** تاریخ آزادی یونان را بدوقسمت باید کرد یکی جنك یونانیان باترك ها که مدت آن نزدیك شش سال بود (فوریهٔ ۱۸۲۱ تا اکتبر ۱۸۲۷) و دیگر جنك دولت های روس

---

۱-Epire ۲ – Janina

و انگلیس باعثمانی و مداخله ایشان در امور بالکان که دو سال دوام یافت و باستقلال یونان منتهی گردید (اکتبر ۱۸۲۷ تاسپتامبر ۱۸۲۹)

شورشیان یونان در آغاز امر ازیکدیگر متفرق بودندوهردهکده جداگانه باسپاه عثمانی میجنگید . ولی مقصود جملگی آزادی یونان بود از سال ۱۸۲۲ شورشیان باهم متفق شدند و متحداً در صدد تحصیل استقلال بر آمدند .

تاسال ۱۸۲۵ آزادی طلبان بواسطهٔ اختلافات داخلی و رقابتها و حسادتهای سرداران سپاه ترك بردشمن غالب بودند ، ولی درسال ۱۸۲۵ سلطان محمود از پاشای مصر محمد علی پاشا کمك خواست ومحمدعلی که لشکری جنك آزموده ومنظم داشت ابراهیم پاشا فرزند خودرابا ۱۷ هزار سپاه بیاری سلطان فرستاد وابراهیم پاشا پس از یازده ماه زدوخورد آتن را بتصرف آورد وسپاه آزادیخواهانرا درهم شکست .

**مداخله دولتهای اروپا**

آزادی طلبان یونان از آغازشورش درکشورهای بزرك اروپا هوا خواهانی یافتند و در انگلیس و آلمان وفرانسه وسویس و کشورها متحد امریکا جمعیتهائی برای کمك مالی وتهیهٔ اسلحه و افراد داوطلب تشکیل یافت . ولی این کمکها فقط از طرف افراد مردم بود و دولتهای اروپا رسما از شورشیان طرفداری نمیکردند .

پس از آنکه آلکساندر تزار روسیه در سال ۱۸۲۵ در گذشت جانشین او نیکلای اول که در خیال تجزیـهٔ ممالك عثمانی بود بیاری یونانیان برخاست وچون دولت انگلیسرا دراین امرذینفع دیدباآن دولت هم مذاکره کرد وسر انجام شارل دهم پادشاه فرانسه را هم باخود متفق

ساختند وبموجب معاهده ایکه در لندن منعقد شد (۶ ژوئیه ۱۸۲۷)
بسلطان عثمانی اخطار کردند که هرگاه یونان را مانند صربستان
استقلال داخلی ندهند بجنك خواهند پرداخت .

**جنك ناوارن**

سلطان عثمانی بر اخطار دولتهای سه گانه وقعی
نگذاشت ودولتهای مزبور ناوهای جنگی خود را
بخلیج کوچك ناوارن در کرانه یونان فرستادند
ودرجنگی که میان ناوگان ایشان و نیروی دریائی عثمانی درگرفت ۶۰
ناو عثمانی منهدم شد و ۶۰۰۰ تن ازترکان کشته شدند .

پس از آن دسته ای از سپاه فرانسه نیز در شبه جزیرهٔ مره پیاده
شدند وابراهیم پاشا ونیروی مصر را از آنجا راندند دولت روسیه هم
باسلطان از در جنك در آمد و تا سال ۱۸۲۹ لشکر روس بنزدیکی
قسطنطنیه رسید .

سلطان ناچار درخواست صلح کرد وبموجب معاهده ایکه درشهر
ادرنه بستند گذشته از آنکه بیونان استقلال کامل عطا گردید زمینهای
مصب رود دانوب هم بروسیه داده شد وسلطان تعهد کرد که مبلغ گزافی
نیز بعنوان غرامت جنك بآندولت بپردازد علاوه براین وضع سیاسی نواحی
ملداوی ووالاشی هم تغییر کرد وبآنها استقلال داخلی داده شد .

## اختلافات فرانسه و عثمانی

پس از آنکه محمد علی پاشا جمعی از لشکریان مصر را بسرداری
ابراهیم پاشا فرزند خود بکمك سلطان عثمانی بیونان فرستاد و درنتیجهٔ
جنك ناوارن متحمل خسارت عظیم شد ، از سلطان درخواست کرد که

درعوض پاشائی حکومت مصر را در خانوادهٔ وی موروثی کند وحکومت سوریه را نیز بدو بخشد ، ولی سلطان هیچیك از درخواست های او را نپذیرفت . محمد علی پاشا نیز با او ازدر جنك درآمـد و فرزند خود ابراهیم پاشارا با ۵۰هزار سپاه مامور فتح شام نمود . ابراهیم پاشادراندك مدتی عکا ودمشق را مسخر کرد وازکوههای تروس گذشت و در محل قونیه سپاهیان ترك را سخت درهم شکست ورو بجانب دریای مرمره و قسطنطنیه نهاد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲)

پس از شکست قونیه سلطان محمود خان ثانی ناچار بنیکلای اول متوسل شد ، نیکلا هم موقع را غنیمت شمرد و ۱۵۰۰۰سپاه بکنار بغاز بوسفر فرستاد . دولتهای انگلیس وفرانسه واتریش ازمداخله روسیه سخت مضطرب شدند وبرای اینکه دست آندولت را زودتر از اطراف دریای مرمره کوتاه کنند سلطانرا مجبور کردند که درخواستهای محمد علی پاشارا بپذیرد سلطان نیز ناچارتن برضاداد و بموجب معاهدهٔ کوتاهیه (مه ۱۸۳۳) حکومت شام ونواحی خلیج اسکندرون را نیز بمحمدعلی پاشا بخشید وپاشای مصر ازآن تاریخ بر کشوری حکمران شد که اهمیت آن بمراتب ازکشور عثمانی بیشتر بود .

**معاهده خونکار اسکله‌سی**

پس از معاهده کوتاهیه نیکلای اول ناچارسپاهیان خودرا از اطراف بسفر احضارکرد ، ولی ضمنادر محل **خونکار اسکله سی**[1] باسلطان عثمانی عهد اتحادی بست(۸ژوئیه۱۸۳۳) ومتعهدشد که هرگاه خطری متوجه عثمانی شود سپاهیان خودرا بکمك سلطان بفرستد یعنی

۱- Unkiar - Skelssi

فی الحقیقه سلطان تحت الحمایهٔ روسیه گشت . دولت عثمانی هم تعهد کرد که بغازهای داردانل و بسفر را بر ناوگان تمام دولتها بجز روسیه ببندد و دریای سیاه را مأمن ناوگان روسیه سازد .

معاهده خونکار اسکله‌سی در سیاست دولتهای بزرك تاثیر بسیار کرد وتوجه آنها را بامور عثمانی بیشتر ساخت . از آن پس دولتهای انگلیس واتریش وفرانسه برای اینکه ازمداخلات ونفوذ روسیه در امور عثمانی ممانعت کنند ، خود از آندولت حمایت کردند و چنانکه خواهیم گفت به کمك عثمانی باروسیه بجنك پرداختند .

**جنك دوم مصر و عثمانی**

پنجسال پس از معاهدهٔ کوتاهیه محمدعلی پاشا بار دیگر ابراهیم پاشارا بفتح آسیای صغیر مأمور کرد واین بار نیز ابراهیم پاشا ۱۰۰۰۰۰ سپاه ترك را در شمال اسکندرون درهم شکست و ۱۲۰۰۰ تن را اسیر کرد و ۲۵۰۰۰ تفنك و ۱٦۰ توپ بغنیمت برد چون خبر شکست سپاه ترك بقسطنطنیه رسید سلطان محمود از غصه مرد و فرزند شانزده ساله اش عبد المجید بجای وی نشست وامپراطوی عثمانی سخت درخطر افتاد .

ولی دولتهای اروپا آسوده ننشستند ومخصوصا انگلیس واتریش از ترس آنکه مبادا دولت روسیه بعنوان حمایت عثمانی و بموجب عهدنامهٔ خونکار اسکله سی قسطنطنیه‌را تصرف کند سایر دولتهارا بمداخله درامر اختلاف مصر وعثمانی دعوت کردند ، بنابر معاهده ایکه بصلاحدید دولت انگلیس درلندن بسته شد مقرر گردید که خدیوی مصر درخانوادهٔ محمد علی پاشا موروثی باشد ، ولی حکومت شام و ناحیه عکا تا پایان حیات بدو تفویض شود، چون محمد علی بدین امر راضی نشد دسته‌ای از ناوگان

انگلیس واتریش باسکندریه رفت ومحمدعلی پاشارا بگلوله باران کردن آن بندر تهدید نمود . محمدعلی پاشا ناگزیر تن برضا داد وسپاهیان خود را از شام احضار کرد واختلافات مصر وعثمانی برطرف گردید.

پس ازانعقاد معاهده لندن دولتهای بزرك اروپا قرار دیگری بستند که معروف بقراداد بغازهاست بموجب این قرار داد عبور ناوگان تمام دولتها حتی روسیه از بغازهای بسفر و داردانل ممنوع گشت واز آن پس ناوگان روسیه درد ریای سیاه محبوس گردید .

## جنك کریمه

پس از شورشها و انقلابات فراوانیکه در کشور عثمانی رویداد برخی از سلاطین آن مملکت درصدد اصلاح اوضاع داخلی وتنظیم سپاه برآمدند که از آنجمله یکی سلطان محمود ثانی و دیگری پسرش عبدالمجید (۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱) است .

این دو پادشاه ومخصوصا صدراعظم عبدالمجید موسوم برشید پاشا در نابود کردن ینی چریها واصلاح امور لشکری وترویج تمدن اروپا سعی بسیار کردند ، لیکن بسبب تحریکات روسیه و قدرت کهنه پرستان و مخالفان اصلاحات ومستعدنبودن مردم برای اخذ تمدن زحمات آنان بهدر رفت ودولت عثمانی باز دچار انقلابات داخلی وجنگهای خارجی گردید .

اقدام سلطان محمود وپسرش باصلاح امورعثمانی نیکلای اول تسار روسیه را مضطرب ساخت چه نیکلا ضعف عثمانی راکه بگمان وی مریض محتضر بود ، برای انجام مقاصد خویش لازم میدانست تسار روسیه در

باب عثمانی دو عقیده داشت یکی آنکه آن کشور را ممالك بزرك اروپا دوستانه میان خود تقسیم کنند ویکی آنکه عثمانی تحت الحمایهٔ روسیه شود.

تسار نخست بادولت انگلیس درباره تقسیم متصرفات عثمانی مذاکره کرد وچون انگلیس باعقیدهٔ او موافقت ننمود ناچار دست بکار زد و از راه بهانه جوئی سفیری فوق العاده بدربار عثمانی فرستاد وبسلطان تکلیف اتحاد کرد ودرمقابل ازاو حق حمایت تمام عیسویان عثمانی راخواستارشد سلطان عثمانی دولتهای انگلیس وفرانسه را ازموضوع پیشنهاد تسار آگاه ساخت وبدستور آن دولت از قبول پیشنهاد او خودداري کرد. نیکلا نیز بیدرنك بنواحی ملداوی ووالاشی لشکر کشید.

نیکلادر آغاز امر گمان داشت که فقط بادولت عثمانی مصاف خواهد داد، لیکن پس آنکه سپاهیان او بملداوی ووالاشی وارد شدند دانست که فرانسه وانگلیس نیز با دولت عثمانی اتحاد کرده اند انگلیس وفرانسه بتوسعه دائرهٔ نفوذ روسیه در مدیترانه مایل نبودند و نمیخواستند که دولت مقتدری بجای دولت ضعیف عثمانی بر کنارهٔ شرقی دریای مزبور مسلط شود بهمین سبب چون روسیه با عثمانی از در جنك درآمد، آنان نیز با سلطان عثمانی متحد شدند وبموجب معاهده ایکه در قسطنطنیه منعقد شد (۱۲ مارس ۱۸۵۶) بروسیه اعلان جنك فرستادند.

پس از چندی دولت ساردنی نیز بدیشان پیوست ومتحدین درازای مساعدت خود سلطان راملزم کردند که باصلاح امور داخلی خویش همت گمارد وعموم رعایای خود رابیکنظر بنگرد وامتیازات مذهبی رالغو کند.

جنك فرانسه وعثمانی وانگلیس وساردنی با روسیه دوسال دوام یافت (مارس ۱۸۵٤ تا مارس ۱۸۵٦). میدان جنك نخست در سر زمین

بلغارستان‌واطراف روددانوب بود ولی‌ازماه سپتامبر ۱۸۵٤ بشبه‌جزیره کریمه انتقال یافت وچون زد و خوردهای اساسی در شبه جزیرهٔ مزبور رویداده است آنرا جنك کریمه نام نهاده‌اند.

سپاهیان‌روس‌در آغازامر ازروددانوب گذشتندوقلعهٔ سی‌لیستری [۱] را محاصره کردند، لکن مقاومت شدید قلعهٔ مزبور وورود ۵۰۰۰۰ سپاه فرانسه وانگلیس‌ببندر وارنا [۲] (درکناردریای‌سیاه)وتهدیددولت‌اطریش لشکریان روس رامجبور کرد که ملداوی ووالاشی راتخلیه کنند،وچون تعقیب ایشان‌از طریق‌بسارابی‌برای متحدین دشوار بودلشکر بشبه‌جزیرهٔ کریمه وقلعهٔ محکم سباستوپول [۳] کشیدند.

محاصره قلعه سباستوپول یازده ماه دوام یافت (۱۹اکتبر ۱۸۵٤ تا ۸سپتامبر ۱۸۵۵) درآن محاصره نزدیك ۲۰۰۰۰۰ تن‌از سپاهیان روس و ۱۰۰۰۰۰ نفر از متحدین بهلاکت رسیدند واز عدهٔ اخیر ۹۰۰۰۰ نفر بعلت حصبه وسرمای سخت‌روسیه تلف شدند. سرانجام درهشتم‌سپتامبر ۱۸۵۵ بندر سباستوپول بتصرف متحدین درآمد.

**عهد نامهٔ پاریس**

زمانیکه سباستوپول در محاصره بود نیکلا تسار روسیه از غصه مرد پس از مرك وفتح قلعهٔ مزبور الکساندر دوم جانشین‌او ناچار درخواست صلح کرد بموجب‌عهدنامه‌ای که در پاریس بسته شد (مارس ۱۸۵٦) اولا بواسطهٔ اصرار دولت‌اتریش که میخواست روسیه را از دانوب دور سازد سرزمین بسارابی را که روسیه پیش‌از آن‌از عثمانی گرفته بود از آن دولت بازگرفتند وبملداوی ووالاشی ضمیمه کردند و آن‌سه ناحیه رامانند صربستان‌استقلال داخلی

---

۱- Silistrie ۲ – Varn ۳–Sébastopol

دادند . ثانیاً دریای سیاه بیطرف شد ودولتین روسیه وعثمانی از داشتن ناوگان وقلعه‌های جنگی دردریای‌مزبور واطراف آن محروم شدند؛ثالثاً دولتهای بزرك‌اروپا استقلال عثمانی راضمانت کردند بنابر این‌امتیازاتی که روسیه بموجب معاهدات سابق در شبه جزیره بالکان تحصیل کرده بود باطل شد وراه نفوذ آن دولت بمدیترانه مسدود گشت .

## اوضاع ممالك بالکان پس از معاهدهٔ پاریس

تدابیری که دولت‌های‌اروپائی در معاهده پاریس برای کوتاه‌کردن دست روسیه از بالکان‌اتخاذکردند آن دولت را از انجام مقاصد خویش باز نداشت‌واز سال ۱۸۷۰ که‌دولت فرانسه‌ازپروس‌شکست خورددروسیه باز متوجه بالکان ومدیترانه گردید نخست بیطرفی دریای سیاه را با موافقت دولت‌های بزرك اروپا نقض‌کرد وباز بتحریك عیسویان بالکان وایجاد شورش در آنسرزمین پرداخت .

علاوه بر این اوضاع داخلی عثمانی چنان بودکه هیچ تدبیری نمیتوانست از تجزیهٔ آن‌کشور جلوگیری‌کند از سال ۱۸۵٦ تا ۱۹۰۰ نواحی ملداوی ووالاشی وصربستان وبلغارستان ازکشور مزبور مجزا شد وممالکی مستقل تشکیل کردند ونواحی بسنی[۱] وهرزگوین[۲] نیز بدست‌اتریش افتاد .

**تشکیل دولت رومانی واستقلال صربستان**

عهدنامهٔ پاریس نواحی ملداوی ووالاشی راتحت حمایت دولتهای بزرك‌اروپا قرار داده بودمشروط بدانکه‌آندو ناحیه برای خودقانون‌اساسی وضع کنند پس از انعقاد معاهده پاریس مردم این دو

۱ – Bosnie ۲ – Hérzegovine

ناحیه بر آن شدند که با یکدیگر متحد شوند و کشوری بنام رومانی تشکیل کنند سر انجام در سال ۱۸۵۹ دولت رومانی تشکیل یافت و سلطان عثمانی ودولتهای اروپا هم آنرا رسمی شمردند .

در سال ۱۸٦٦ مردم رومانی یکی از افرادخانوادههوهنتسولرن موسوم به کارل‌را که پسر عموی ناپلئون‌سوم و پادشاه پروس بود بپادشاهی برداشتندوسلطنت رادر خانواده وی موروثی کردنداز آن پس اختیارات سلطان‌عثمانی بکلی ازرومانی سلب شدودولت مزبورفقط سالی ۹۰۰۰۰۰ فرانك بعنوان خراج بسلطان میپرداخت

مردم صربستان هم که پیوسته درصدد تحصیل‌استقلال کامل بودند ازسال ۱۸٦۰ آشکارا با دولت عثمانی بمخالفت برخاستند وتاسال۱۸٦۷ با پشتیبانی ناپلئون سوم پادشاه فرانسه بمقصودخود نامل شدند .

**مسئله بسنی و هرزگوین** درهمسایگی صربستان دوناحیه بنام بسنی و هرزگوین بودکه مردم آن باصربی‌هاازیك نژاد بودندو بهمین سبب آرزو داشتند که بهم نژادان‌خودبپیوندند ومانند اواخرقرون وسطی دولت صربستان کبیر راتأسیس کنند ولی تسلط عثمانی ومخالفت اتریش مانع انجام این‌امر بود

دولت روسیه که بواسطه معاهده پاریس درامور بالکان‌نمیتوانست مداخله کند پنهانی بتحریك عیسویان این‌ناحیه پرداخت ودراین راه از مخارج بسیار نیز دریغ نکرد وعاقبت مردم را بشورش برانگیخت

مسئله بسنی وهرزگوبن نزدیك دوسال دولتهای‌اروپارابمذاکرات سیاسی با دربار عثمانی مشغول داشت در اواخر آوریل ۱۸۷٦ سلطان عثمانی‌مختصرانقلابی‌راکه دربلغارستان پدید آمده بود بهانه کردوسپاهی

بدان سرزمین فرستاد و ۷۹ دهکده را سوزاند و ۲۰۰۰۰ تن از مردم بلغارستانرا هلاك ساخت

ستمکاری سلطان عثمانی در بلغارستان مردم صربستان را خشمگین کرد و آنانرا برضد دولت عثمانی برانگیخت (ژوئیه ۱۸۷٦) مقصود اصلی اهالی صربستان مساعدت باهم نژادان بسنی وهرزگوین وتشکیل دولت بزرگ صربستان بود چون جنگ آغاز شد سپاهیان صربستان شکست یافتند وکشور ایشان سخت درخطر افتاد ، ولی تسار روسیه بیاری ایشان برخاست وسلطان عثمانی را مجبور کرد که دست ازجنگ بکشد

**جنگ روس وعثمانی**

درسال ۱۸۷۷ آلکساندر دوم تسار روسیه با مردم رومانی وصربستان و قره طاغ همدست شد و به عنوان نجات دادن اسلاوها ازستمکاری عثمانی با آن دولت بجنگ پرداخت وباآنکه سرداران ترك دراین جنگ رشادت بسیار ابراز نمودند سرانجام دولت عثمانی شکست یافت (ژانویه ۱۸۷۸) .

آلکساندر دوم بدون آنکه بادولتهای دیگر مشورت کند درمحل سان استفانو باعبدالحمید صلح کرد و بموجب معاهده‌ای که در آن محل بسته شد صربستان و رومانی باستقلال تام وبسنی و هرزگوین باستقلال داخلی نائل آمدند وکشورهای تازه ای بنام بلغارستان و رومانی شرقی و مقدونیه تأسیس گردید و متصرفات عثمانی در اروپا بکناره دریای اژه واطراف قسطنطنیه وسالونیك و آلبانی منحصر شد .

**کنگره برلین**

چون معاهده سان استفانو انتشار یافت دولتهای انگلیس واتریش برآن اعتراض کردند چه دولت انگلیس بتجزیه عثمانی مایل نبود ودولت اطریش هم ازآن نمدکلاهی

میخواست دولتهای مزبور با موافقت آلمان ، روسیه را مجبور نمودند که بتجدید نظر در معاهدهٔ سان استفانو رضادهد و کنگره‌ای بریاست بیسمارك در برلین تشکیل کردند ( ژویهٔ ۱۸۷۹) و مواد معاهده سان استفانو را بدین صورت تغییر دادند :

۱ـ بلغارستان بسه قسمت منقسم گشت ببلغارستان اصلی استقلال داخلی وحق انتخاب فرمانروا از جانب اهالی داده شد رومانی شرقی نیز باستقلال داخلی نائل آمد ولی مقرر گردید که حاکم عیسوی آنرا سلطان انتخاب کند . مقدونیه هم بسلطان بازداده شد

۲ـ نواحی بسنی وهرزگوین را بعثمانی دادند ولی اداره امور آن دو ناحیه باتریش واگذار شد .

۳ـ کشورهای سه گانه رومانی وصربستان وقره طاغ باستقلال کامل نائل شدند و برهریك از آن سه کشور نیز زمین های تازه‌ای اضافه شد

٤ـ دولت روسیه سرزمین بسارابی را دراروپا وقلعهٔ قارص وبندر باطوم وقسمتی از زمینهای ارمنستان عثمانی را در آسیا متصرف شد

۵ ـ دولت انگلیس جزیره قبرس را تصرف کرد

عهد نامه برلین که ناشی از خود خواهی دولت انگلیس و حرص دولت اتریش واغراض بیسمارك بود اوضاع بالکان را سخت ترکرد چه تجزیه روملی ازبلغارستان برخلاف میل مردم این دو ناحیه بود و پس از چندی موجب اختلاف صربستان و بلغارستان وجنگ آن دو کشور گردید تسلیم بسنی وهرزگوین باتریش هم چون دست آن مملکت را بر کشور های بالکان دراز کرد مایهٔ اضطراب فرانسه و سایر ممالکی که مداخله اطریش را در مدیترانه مخالف مصالح سیاسی خود می پنداشتند شد و

میان دولتهای روس و اتریش در شبه جزیره بالکان رقابتی شدید ایجاد نمود .

درسال ۱۸۸۵ بلغارهای ناحیه روملی حاکمی راکه سلطان عثمانی معین کرده بود بیرون کردند وانضمام آنسرزمین را ببلغارستان اعلام نمودند وبدینترتیب دولت مستقل بلغارستان تشکیل یافت .

درسال ۱۸۹۷ عیسویان جزیره کرت هم که ازجور عمال ترك بجان آمده بودندسر بشورش برداشتندو برادران یونانی خویش رابیاری طلبیدند حکومت یونان نیز ازایشان هواداری کردوسپاهیانی بجزیره مزبور فرستاد وباآنکه یونانیان ازسپاه عثمانی شکست یافتند عاقبت مداخله دولتهای اروپا موجب صلح دولتین شده و یونان قسمتی از سرزمین **تسالی**[1] را به عثمانی تسلیم کرد ولی جزیرهٔ کرت را استقلال داخلی عطا کردند وپسر کوچك یونان‌را که ژرژ نامداشت بحکومت آن جزیره گماشتند. جزیرهٔ کرت تا سال ۱۹۱۲ بدانحال باقی بود واز این‌سال رسماً بیونان پیوست .

**انقلاب جوانان ترك**

سلطان عبدالحمید که از سال ۱۸۷۶ بپادشاهی نشسته بود سلطانی مستبد و خود خواه بود و مخصوصاً نسبت بعیسویان ستم‌روا میداشت چنانکه در ماه اوت ۱۹۰۶ دویست وبقولی سیصد هزار تن از ارامنهٔ آسیای‌صغیر را سر برید . درسال ۱۹۰۳ دولت روس وانگلیس بد رفتاری سلطان را نسبت بعیسویان مقدونیه بهانه کردند وبر آن شدند که بآن ناحیه نیز مانند جزیرهٔ کرت استقلال داخلی دهند . انتشار این خبر در

---

۱-Thessalie

عثمانی مایهٔ هیجان آزادی طلبان گشت با وجود سختگیریهای دولت جوانان ترك درشهر سالونیك جمعیتی بنام اتحاد وترقی تشکیل کردند ودرصدد تغییر طرز حکومت بر آمدند وسرانجام در۱۳ماه ژویه ۱۹۰۸ (۱۳۲۵ هجری قمری) بکمك سپاهیان مقدونیه مشروطیت عثمانی را رسماً اعلام کردند و روبجانب قسطنطنیه نهادند عبدالحمید نیز ناچاربا ایشان موافقت کرد وبقبول مشروطه تن داد.

در اینحال دولتهای اتریش وبلغارستان هم از انقلاب داخلی عثمانی استفاده کردند، یکی بسنی وهرزه گوین راتصرف کرد ودیگری استقلال داخلی را باستقلال تام مبدل ساخت (آوریل ۱۹۰۹)

آزادیخواهان عثمانی هم سرانجام چون عبدالحمید رامانع مقاصد خویش دیدند از سلطنت خلع کردند وبرادرش محمد خامس را سلطان خواندند ودولت عثمانی از آن تاریخ درعداد کشورهای مشروطه در آمد.

**اتحاد در کشورهای بالکان و جنگ ۱۹۱۲**

پس از غلبهٔ آزادیخواهان ترك امید آن بود که در احوال عیسویان عثمانی تغییری حاصل شود و حکومت نسبت بدیشان مهربان گردد لکن این امید بخطا بود چه حکومت سابق با آنکه نسبت بعیسویان ظلم بسیار روا میداشت در زبان آنان مداخله نکرده بود ولی حکومت تازه زبان ترکی رادر تمام مدارس اجباری ساخت وتدریس زبانهای دیگر را ممنوع داشت واین اقدام مایهٔ عدم رضایت مردم مقدونیه و کشورهای دیگر بالکان گردید.

پس از تشکیل دولت واحد آلمان بیسمارك ازکشورهای آلمان واتریش وایتالیا اتحادیه‌ای بنام اتحادمثلث تشکیل کرد و بر آن شد که از دولت عثمانی حمایت کند وبا اصلاح امور لشکری آنکشور وطرفداری

از سلطان عثمانی که خلیفهٔ مسلمین بود بر نفوذ آلمان در کشورهای اسلامی بیفزاید ودر صورت امکان بخلیج فارس وهندوستان نیز راه‌یابد.

روسیه وانگلیس از افزایش نفوذ آلمان در عثمانی ودست یافتن اتریش بر قسمتی از شبه جزیرهٔ بالکان خرسند نبودند وبهمین سبب برای اینکه شکستی بعثمانی وارد سازند در سال ۱۹۱۱ ایتالیا را بتصرف طرابلس غرب که از متصرفات عثمانی بود برانگیختند. ایتالیا نزدیك یکسال با دولت عثمانی جنگید، ولی بسبب پایداری مسلمین بتصرف طرابلس نائل نیامد. پس روسیه وانگلیس ازدولتهای بالکان بر ضد عثمانی اتحادیه‌ای تشکیل کردند وآنها رابعنوان طرفداری ازعیسویان مقدونیه بجنك با عثمانی واداشتند.

دولت عثمانی چون یارای مقاومت باچندین دولت رادر خودندید ناچار طرابلس را به ایتالیا تسلیم کرد ودر اکتبر ۱۹۱۲ بادولتهای بالکان بجنگ پرداخت، ولی سپاهیان ترك از هر سو شکست یافتند وبسیاری از متصرفات عثمانی در بالکان بتصرف متحدین درآمد. عاقبت وزیر خارجه انگلیس نمایندگان دولتهای متخاصم را بلندن دعوت کرد وبا حفظ مصالح انگلیس وروسیه باصلاح کار ایشان پرداخت.

دولت اتریش که مایل نبود صربستان بدریای آدریاتیك راه یابد در کنفرانس لندن پیشنهاد کرد که در کناردریای مزبور کشوری بنام آلبانی تأسیس کنند تا بدینوسیله دست یونان وصربستان از آن دریا کوتاه شود.

در همانحال میان بلغارستان وصربستان نیز بر سر تقسیم مقدونیه اختلافی روی‌داد ودولت اتریش از آن اختلاف استفاده کرد وبلغارستان

را بجنك صربستان برانگیخت ولی بلغارها مغلوب شدند وبموجب معاهده‌ای که در بخارست بسته شد نواحی سی لیستری[۱] را برومانی و سالونیك را بیونان و موناستیر[۲] رابصربستان و آدرنه را بعثمانی تسلیم کردند (ژوئیه ۱۹۱۳) .

معاهدهٔ بخارست ظاهراً آتش جنگهای بالکان را خاموش کردولی در باطن هیچیك‌از دولتهای آن شبه‌جزیره خرسند نبودند دولت‌رومانی آرزو داشت بر بسارابی وترانسیلوانی هم که یکی در تصرف روسیه و دیگری درتصرف‌اتریش بود دست‌یابد ، چه ساکنین آنها با مردم‌رومانی از یك نژاد بودند . اهالی جنوب مجارستان ونواحی بسنی وهرزه‌گوین هم از نژاد اسلاو بودند ووطن پرستان صربستان آرزو داشتند که‌روزی آندو ناحیه را بدست آورند وبتشکیل صربستان کبیر نائل شوند تصرف ناحیهٔ اپیر وکنارهٔ آسیائی مدیترانه وجزایر دریای اژه نیز از جمله آمال یونانیان بود دولت بلغارستان هم بر مقدونیه بچشم طمع مینگریست و ترکان که‌بمتصرفات‌اروپائی‌ازدست رفته‌خوددلبستگی‌داشتند برای انتقام فرصتی میجستند .

بنابر این حل مسئله شرق امری دشوار مینمود ومیتوانگفت که در آغاز قرن بیستم مسئله شرق بمسائل شرق مبدل شده بود.

---

۱ – Şilistrie ۲ – Monastir

# فصل ششم

## ایجاد وحدت ایتالیا

**وضع ارضی ایتالیا**

بموجب مقررات کنگره وین (۱۸۱٤- ۱۸۱۵) متصرفات فرانسه بین دول معظم وشاهزادگان اروپا تقسیم شد وایتالیا پس از اجرای تصمیمات کنگره مزبور وحدت ارضی خود رااز دست داد و بصورت قطعاتی چند، در آمد که برهر یك از آنها یکنفر حکومت میکرد بشرح ذیل :

۱ـ دو ایالت بزرك ونسی ولمباردی واقع در شمال ایتالیا جزء متصرفات اتریش در آمد .

۲ـ ایالت ناپل و جزیره سیسیل توسط فردیناند دوم یکی از بازماندگان خاندان بوربن فرانسه اداره میشد .

۳ـ نواحی مرکزی ایتالیا شامل رم و سواحل رودخانه های تیبر وپو بدست پاپ افتاد و مجموع آن قسمتها را ممالك کلیسائی یا روحانی میگفتند .

٤ـ بر بعضی از قسمتهای دیگر ایتالیا از آن جمله دوك نشین پارم ماری لوئیز زوجهٔ ناپلئون کبیر بعنوان دوشس حکومت میکرد .

۵ـ چهار ناحیه بزرك ساردنی وپیه مون ونیس وساووا تنهاقسمتی بود که استقلال داشت وتوسط پرنس شارل آلبر یکنفر ایتالیائی اداره میشد ,

چون شارل آلبر پادشاه ساردنی درسال ۱۸۴۹ مرد فرزندش ویکتور امانوئل دوم بسلطنت رسید. وی خواست با انضمام نقاط مختلف شبه جزیره ایتالیا بپادشاهی ساردنی و کوتاه کردن دست اجانب از آن سرزمین وحدت ملی و ارضی ایتالیا را تشکیل دهد.

**ویکتور امانوئل**

این پادشاه بسیار شجاع و خونسرد و پر کار و کم حرف وخشن بود و عشق مفرطی بنظام داشت و برای ایجاد وحدت ایتالیا وجود لشگریان منظم و کار آزموده را لازم می‌شمرد و در تربیت نظامیان از تشکیلات نظامی پروس تقلید میکرد و سربازان خویش را به نظم و ترتیب و مراعات اصول نظام عادت میدادو چون تمام هم خودرا مصروف باین کار میکرد وپیوسته بین نظامیان بسر میبرد ودرجشنهای آنها شرکت میکرد بهیچوجه نمیتوانست بامورمملکت رسیدگی کند واساساً رتق و فتق کارهای کشوری را مخصوص وزرا می دانست. کسیکه اداره امور کشور ساردنی را در دست گرفت کاوروزیر نامی وی بود که بمقام صدارت عظمی نیز رسید.

**کاور**

کنت دو کاور یکی ازمعتبرترین رجال سیاسی قرن نوزدهم اروپا بود وی چون طبق اصول فرانسوی تربیت شده بود تا آخرعمر علاقه بسیاری نسبت بزبان و ادبیات فرانسه ابراز میکرد و در محاورات غالباً بدان زبان متکلم بود.

کاور پس ازاتمام تحصیلات ابتدائی واردخدمت نظام شدوتا درجهٔ استواری درصنف توپخانه ارتقاءیافت وازهمان‌اوان افکار آزادی‌خواهانه داشت و این‌افکار را درانقلابات سال ۱۸۳۰ با بیان وبنان بین مردم‌اشاعه میدادوحملاتی بطرزحکومت ایتالیا میکرد. این بود که وی راازخدمت

نظام بیرون کردند و بیکی از قلاع مستحکم جبال آلپ فرستادند. کاور چندی در آنجا زندانی بود و پس از بیرون آمدن از حبس بفرانسه مسافرت کرد و در نتیجهٔ معاشرت با آزادیخواهان آن سرزمین چون بایتالیا بر گشت شروع بانتشار افکار آزادی خواهانه کرد و چندی در املاك شخصی خود بامر فلاحت اشتغال ورزید و در سال ۱۸٤۷ در تورن پایتخت پیه‌مون روزنامه‌ای بنام رستاخیز[1] دائر کرد و در آن مقالاتی در مواضیع اجتماعی وسیاسی خاصه درایجاد وحدت ارضی ایتالیا انتشار داد و در سال ۱۸٤۸ از طرف ملت بمقام نمایندگی مجلس انتخاب شد و پیوسته باعقاید جمهوری خواهان مخالفت ورزید.

کاور اصول وعقاید جمهوری را مانع ایجاد وحدت ملی ایتالیا می‌دانست و چون محبوبیتی بین مردم ایتالیا بدست آورد در سال ۱۸۵۰ چنانکه گفتیم بمقام وزارت رسید وعاقبت در سال ۱۸۵۲ صدر اعظم شد و تا دو سال قبل از مرك خود (۱۸٦۱) بدان سمت باقی بود این وزیر کاردان باایجاد راه آهن وعقد قراردادهای تجارتی با خارجیان بنیهٔ مالی مملکت را تقویت کرد و باعث افزایش صادرات گردید و بر هبری ویکتور امانوئل در توسعه نظام سعی بلیغ کرد و ریاست قوای نظامی کشور را در کف باکفایت ژنرال دولامارمورا[2] سپرد.

**اتحاد فرانسه و ساردنی**

چون ویکتور امانوئل و کنت دو کاور صدر اعظم وی به تنهائی خود را قادر به بیرون کردن اتریشیها از شمال ایتالیا و فراهم آوردن مقدمات ایجاد وحدت کشور خویش نمیدانستند درصدد پیدا کردن متحدی بر آمدند. و برای

---

۱– Resurection ۲ – De La - Marmoura

این مقصود فرانسه را انتخاب کردند . ناپلئون‌سوم‌امپراطورفرانسه‌نیز به اتحاد باویکتور امانوئل تمایل‌داشت بعلت آنکه در تقسیمات کنگره‌وین نیس‌وساووا دوایالتی که‌مردم آن‌بزبان‌فرانسه‌متکلم‌بودنداز‌فرانسه‌منتزع شده بود وامپراطور فرانسه میخواست درنتیجهٔ کمك به ویکتورامانوئل دوایالت مزبوررا باز ستاند وازطرف دیگر دشمنی وعداوت موروثی‌سه قرن تمام بین فرانسویان و خاندان هابسبورك اطریش دوستی و وداد با دشمنان اطریشیها را ایجاب میکرد مضافاً بآن‌که ناپلئون سوم چنانکه میدانیم تربیت ابتدائی خودرا درسویس دید . وبا افکار آزادی خواهانه مأنوس و متمایل شده بود ولی چون از موقعی که به امپراطوری فرانسه رسیده بود برخلاف دوران ریاست جمهور خود از مردم فرانسه سلب آزادی کرده‌بودوازانتشارمقالاتی که برخلاف مصالح دولت ومحرك حس آزادی ملت‌بودجلوگیری مینمود اگراز آزادی ایتالیا وایجادوحدت آن سرزمین علناً کوشش میکرد مردم فرانسه نیز از وی آزادی انتشار عقاید خودرا میخواستند در جواب فرستندگان ویکتور امانوئل راجع باتحاد بر ضد اطریش تعلل میورزید و موضوع اتحاد را بامروز و فردا می‌افکند. کار بهمین منوال پیش میرفت تاآنکه یکی از ایتالیائیهای مقیم پاریس موسوم‌به ارسینی[1] موقعیکه امپراطورفرانسه باجمعی‌از همراهان خود بطرف عمارت اپرا میرفت بمبی برسرراه او گذاشت بر اثر انفجار این بمب جمعی از همراهان ناپلئون سوم مجروح یا مقتول شد اما آسیبی‌بامپراطور نرسید بـاین پیش آمـد ارسینی محکوم و محبوس و محاکمه واعدام شد امـا بین نوشته هـای او مکتوبی به مضمون ( اگر

---

۱ – Orsini

امپراطور فرانسه در ایجاد وحدت ایتالیا از بذل مساعدت دریغ نکند دعای خیر ۲۵ میلیون نفوس آن سر زمین بدرقه راه وی خواهد بود) خطاب به ناپلئون سوم بدست آمد ناپلئون که همواره متمایل به مساعدت بپادشاه ساردنی بودتحت تأثیراین نامه قرار گرفت ومضمون آن را در روزنامه ها بچاپ رساند وچون ملت فرانسه از این نوشته اطلاع یافت رسماً از امپراطور تقاضای مساعدت بایتالیا درراه آزادی برادران ایتالیائی خود کرد و ناپلئون موقع را مغتنم شمرده وکسی راپیش کاور فرستاد تا نماینده‌ای جهت مذاکره بپاریس بفرستد طبیب مخصوص ویکتور امانوئل به پاریس آمد وچون امپراطور فرانسه جهت استراحت بآبهای معدنی پلمبیر[1] رفته بود وی نیز بدان صوب روانه شد وپس از مذاکراتی که بین او وامپراطور فرانسه انجام گرفت قرار بر این شدکه ناپلئون سوم دویست هزار نفر بکمك ویکتور امانوئل بفرستد وپس از غلبهٔ بر اطریشیها و تسلط بر ایتالیا دو ایالت نیس وساووا از ساردنی منتزع وضمیمهٔ فرانسه شود ودر تمام محارباتی که جهت ایجاد وحدت ایتالیا انجام میگیرد جانب احترام پاپ ملحوظ گردد وتعرضی برم و ممالك کلیسائی وهم چنین فرانسوای دوم جانشین فردینان پادشاه ناپل بعلت آنکه از خاندان بوربن فرانسه‌است نگردد شرایط مزبور بصورت عهدنامه‌ای معروف بعهدنامهٔ سری پلمبیر بامضاء نمایندگان فرانسه و ساردنی رسید وناپلئون درآغازامر یکصد هزار نفر از سربازان‌فرانسه را تحت فرماندهی ژنرال ماك ماهون[2] بایتالیا فرستاد وبقیه را متعهدشد که طبق قرارداد در موقع لزوم بدانجانب گسیل دارد (۱۸۵۸).

۱ – Plombiere ۲ – Mac Mahon

**جنگ با اطریش**

ناپلئون و ویکتور امانوئل برای اینکه دولت اطریش را بجنك برانگیزند بوسائل گوناگون متشبث شدند و از آغاز سال ۱۸۵۹ پادشاهان فرانسه وساردنی در مجلس رسمی علناً برضد اتریش اظهاراتی کردند این اظهارات مخالفت آمیز مایه اضطراب اتریش گردید و آن دولت درماه فوریهٔ همان سال اقدام ببسیج سپاه کرد در همانحال فرانسوا ژزف بدولت ساردنی اخطار کرد که هرگاه تا سه روز از مقدار سپاهیان خود نکاهد دولت اتریش بجنك خواهد پرداخت وچون ویکتور امانوئل بآن اخطار اعتنائی ننمود سپاهیان اتریش بر پی یه من حمله بردند وهمان روز لشکریان فرانسه هم ازراه کوههای آلپ بکمك ساردنی وارد خاك ایتالیا شدند .

دولتهاي فرانسه وساردنی دوماه با اتریش مصاف دادند ومیدان جنك سرزمین لمباردی بود مجموع سپاهیان طرفین به ۲۸۰ هزار نفر میرسید وبزرگترین سرداران فرانسه دراین جنك ژنرال ماکماهن بود این سردار درچهارم ژوئن ۱۸۵۹ سپاه اتریش را ازشهر ماژن تا [1] بیرون راند و باتصرف آن شهر سرزمین لمباردی را ازدست اتریش خارج ساخت تلفات فرانسه درجنك ماژن تا ٤۵۰۰ نفر و تلفات اتریش ده هزار نفر بود .

سه هفته پس ازجنگ ماژن تا فرانسوا ژزف شخصاً با ۱۲٦ هزار سپاه برلشکریان فرانسه حمله برد ودرمحل سولفرینو [2] جنگی سخت درگرفت ولی باز سپاه اتریش شکسته ومنهزم گردید .

**صلح ویلا فرانکا**

با آنکه فتح سولفرینو مقدمه تسخیر سرزمین ونسی بود ناگهان در ٦ ژویه ناپلئون سوم ازفرانسوا ژزف

1 – Magenta 2 – Solférina

درخواست صلح کرد پادشاه اتریش نیز درخواست او را پذیرفت و دو امپراطور در شهر ویلا فرانکا یک دیگر را ملاقات نمودند و موقتاصلح کردند و قرار بر آن نهادند که دولت اتریش ناحیهٔ لمباردی را توسط ناپلئون بایطالیا واگذارد و سرزمین ونسی درتصرف اطریش باقی بماند.

**ایجادوحدت ایتالیا**

پس ازصلح ویلافرانکا نواحی تسکان وپارم ومدن هم ضمیمهٔ کشورساردنی گردید ونه ماه بعدکشور دوسی سیل هم بساردنی پیوست ،

**انضمام دوسی سیل**

بدست یکنفر ایتالیائی وطن پرست بنام گاریبالدی انجام گرفت گاریبالدی که درجنگ های ۱۸۵۹ نیز بکمک سپاهیان ساردنی بادشمنان ایتالیا جنگیده بود درسال ۱۸۶۰ بدستور کاوور هزار نفرداوطلب دربندر ژن گرد آورد و با دو کشتی بازرگانی روبسیسیل نهادودر آن جزیره فرود آمدو بیاری طرفداران وحدت ایتالیا که در آن جزیره سر بشورش برداشته بودند سیسیل را به آسانی تسخیر کرد و ازآنجا بسر زمین ناپل رفت ودراندک زمانی بر شهر ناپل نیز مسلط شد ، لیکن در همانحال پادشاه دوسیسیل با سپاه فراوانی بدفع او شتافت و چون گاریبالدی بتنهائی یارای مقاومت نداشت ویکتور امانوئل نیز بیاری وی برخاست و بدوسیسیل لشکر کشید و در چند جنگ سپاه ناپل را در هم شکست و کشور دوسیسیل را نیز ضمیمهٔ ساردنی نمود ( فوریهٔ ۱۸۶۱ ) واز این تاریخ خودرا پادشاه ایتالیاخواند .

پس از تسخیر دوسیسیل ازنواحی مختلف شبه جزیره ایتالیافقط سرزمین ونسی ورم هنوز بساردنی منضم نشده بود. ونسی را ویکتور امانوئل درنتیجه اتحادی که با پادشاه پروس برضد اتریش کرد بدست





آورد ولی تصرف رم دیرتر صورت گرفت .

مردم ایتالیا تصرف رم رااز سایر نواحی آنسرزمین بیشتر طالب بودند و میل داشتند که آن شهر پایتخت کشور باشد ، لیکن تصرف رم از مسائل بین الملل بشمار میرفت وچون این شهرمرکز پاپ پیشوای پیروان مذهب کاتولیك بود همه باستقلال آن دلبستگی داشتند و نمی‌خواستند که پاپ‌دست نشانده ایتالیا گردد . حتی‌دولت فرانسه با آن که طرفدار وحدت ایتالیا بود با تصرف رم‌مخالفت میکرد .

در سال ۱۸٦۷ ژزف گاریبالدی بتحریك دولت ساردنی برم‌حمله کرد ولی ناپلئون سوم سپاهی بایتالیا فرستاد و گاریبالدی را شکست داد و سپاهیان فرانسه تاسال ۱۸۷۰ برای حمایت پاپ دررم ماندند . در اینسال چون جنك فرانسه و پروس آغازشد ناپلئون سوم ناچار سپاهیان خودرا ازرم احضار کرد .

ویکتور امانوئل هم موقع را غنیمت شمرد و بآن سرزمین‌لشکر کشید و در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ آنجا راضمیمهٔ ساردنی ساخت وشهر رم را بپایتختی ایطالیا برگزید .

ویکتور امانوئل پس از تصرف رم برای اینکه آتش خشم کاتولیکها وسایرممالك‌را فرونشاندرسما درمجلس ایتالیا اظهارکردکه استقلال مذهب پاپ را کاملا محفوظ و محترم خواهد داشت و دولت ایتالیا قصر واتیکان رادررم بپاپ سپرد تا مرکز حکومت مذهبی وی باشد و متقبل شدکه هرسال مبلغی برای مخارج دربار او بفرستد .

# فصل هفتم

## ایجاد وحدت آلمان

وحدت آلمان نیز مانند ایتالیا درفاصلهٔ سالهای ۱۸۴۸ و۱۸۷۱ انجام یافت و این امر درنتیجهٔ جنگهائی که ویلهلم اول پادشاه پروس بتحریك **بیسمارك**[۱] صدر اعظم آن با اتریش و فرانسه کرد صورت گرفت.

## مقدمات وحدت آلمان وجنك دوك نشین ها

پس ازآنکه دولت‌اطریش مجلس موسسان فرانکفورت رابرهم زد واز اتحاد دولتهای آلمانی جلوگیری کردوطن پرستان پروس **عموماً** نسبت بآن دولت خشمگین شدند ودرصددانتقام برآمدند برادرفردریك ویلهلم چهارم پادشاه پروس هم‌که ویلهلم نام داشت وجانشین وی‌بشمار میرفت ازتمام وطن پرستان دراین امر متعصب تر بود و پیوسته آرزو می‌کرد که روزی توهین دولت اتریش را تلافی کند.

ویلهلم درسال ۱۸۶۱ بجای برادر نشست ودر این تاریخ شصت ویك سال داشت از آغاز پادشاهی‌باصلاح امور لشکری و افزودن سپاه پرداخت خدمت نظامی در پروس از سال ۱۸۱٤ برای تمام افراد ذکور از بیست سالگی اجباری شده بود و بدین سبب دولت پروس همیشه

۱–Bismark

سپاهی عظیم و قوی داشت که عدهٔ افراد آن هنگام صلح به ۱۳۰هزار و هنگام جنگ به۲۱۵ هزار میرسد. ویلهلم اول بر آن شد که با وضع قوانین تازه عدهٔ سیاهیان را دو برابر سازد و از این راه وسایل انجام مقاصد خویش‌را فراهم نماید ولی مجلس پروس با پیشنهاد او در تغییر سازمان لشکری مخالفت کرد و مخالفت شاه و مجلس چند سال دوام یافت.

در همان اوان ویلهلم اول بیسمارك را به صدارت برگزید و آن مرد کاردان ظرف هشت سال وحدت آلمان را، که امری دشوار مینمود، بنیروی تدبیر و زبردستی انجام داد.

**بیسمارك**

**بارن اتو ادوارد لئو پلد پرنس فن بیسمارك** درسال ۱۸۱۵ تولد یافت. وی از نجیب زادگان براندبورك بود و روزگار جوانی او بتحصیل وخدمات اداری واشتغال بامر کشاورزی گذشت ودر سال ۱۸۴۸ بعضویت مجلس مؤسسان پروس انتخاب گشت، سپس بوکالت مجلس مبعوثان رسید ودر مجلس از حکومت استبدادی طرفداری وبا حکومت عامه (دمکراسی) مخالفت کرد وچندی بعد بمقام صدارت نائل شد.

ویلهلم اول زمانی که بیسمارك را بصدارت برگزید از پیشرفت منظور خویش دراصلاح امور لشکری وتهیهٔ مقدمات وحدت آلمان نا امید بود وبهمین سبب میخواست از سلطنت کناره گیرد لیکن بیسمارك او را امیدواری داد ومطمئن ساخت که درانجام مقاصد وی خواهد کوشید و مخالفت مجلس را نیز بچیزی نخواهد شمرد. سپس چنانکه گفته بود باصلاح امور لشکری وکشوری پرداخت وبر مخالفت مجلس وقعی ننهاد

وچهار سال (تا ۱۸۶۷) امورمملکتی‌را بااستبداد تام اداره کرد ومجلس را چندین بار بست وروزنامه‌های مخالف را توقیف نمود .

## جنك پروس واتریش با دانمارك
## یا جنك دوك نشینها

علت بروز جنك دانمارك اختلافی بود که در باب دوك نشینهای شلسویك وهلشتاین ولائن بورك میان پادشاه دانمارك واتحادیهٔ کشور های آلمان روی داد وبهمین سبب جنك مزبور را جنك دوك نشین ها نیز گفته‌اند .

بموجب معاهداتی که درکنگرهٔ وین بسته شد سرزمین نروژکه‌تا آن زمان متعلق بدولت دانمارك بود به پادشاه سوئد تسلیم گشت و دانمارك درعوض دوك نشینهای سه گانهٔ سابق الذکر را تصرف کرد ولی پادشاه دانمارك بر این دوك نشینهای‌بعنوان سلطنت‌حکومت نمیکرد و درآن سه ناحیه فقط عنوان دوك داشت .

از دوك نشینها سه‌گانه اهالی هلشتاین ولائن بورك کاملا آلمانی نژاد و مردم دوك نشین شلسویك نیمی آلمانی و نیمی دانمارکی بودند بهمین‌سبب دوك نشینهای دوگانهٔاول منسوب باتحادیهٔ آلمان و دوك‌نشین سوم بین‌آلمان و دانمارك مورد اختلاف بود و همین اختلاف سرانجام بجنگ منتهی شد .

آلمانیهای‌شلسویك مایل‌بودند که‌این‌دوك‌نشین‌باتحادیهٔ کشورهای آلمان بپیوندد و اتحادیهٔ آلمان‌هم از ایشان حمایت‌میکرد کشوردانمارك

برخلاف میخواست آن دوك نشین را تصاحب کند وچون در سال ۱۸٦۰ کریستیان نهم پادشاه دانمارك در صدد انضمام آن بکشور خود برآمد مجلس اتحادیهٔ آلمان باو اعلان جنگ داد .

بیسمارك که مترصد موقع بود از جانب دولت پروس ناگهان در این امر مداخله کرد و بعنوان اینکه مجلس اتحادیهٔ آلمان براه خشونت رفته است ، از دولت اتریش دعوت نمود که با پروس در حل اختلاف آلمان و دانمارك مساعدت کند سپس دولتین مزبور متحداً بکریستیان تکلیف کردند که از انضمام شلسویك بدانمارك چشم بوشد و چون او بدین امر راضی نشد بانود هزار سپاه بدانمارك حمله بردند ( اول فوریهٔ ۱۸٦٤) .

سپاهیان کریستیان از سی و پنجهزار متجاوز نبود و بهمین سبب شکست یافت و سراسر شبه جزیرهٔ ژوتلند بتصرف لشکریان اتریش و پروس درآمد پس دولت دانمارك ناگزیر درخواست صلح کرد ( ۹ مه ۱۸٦٤ ) و بالاخره از دوك نشین های سه گانه چشم پوشید پس ازآن دولت پروس دوك نشین لائن بورك را تصرف کرد و دولت اتریش نیز پانزده میلیون بعنوان غرامت از دوك نشین مزبور گرفت حکومت دوك ـ نشینهای دوگانه دیگر را هم دولتین متفقاً بعهده گرفتند و قرار بر آن نهادند که شلسویك را پروس وهلشتاین را اتریش اداره کند .

## ۲ـ جنگ پروس و اطریش

بیسمارك از جنگ دانمارك و غلبه سپاهیان پروس دریافت که مقاصد خویش را از راه جنگ میتواند آسان انجام دهد پس بیدرنگ

بر آن شد که بین پروس و اتریش نیز جنگی ایجاد کند و بزور سرنیزه دولت اتریش‌را از اتحادیهٔ دولتهای آلمان خارج سازد نخست باناپلئون سوم از در دوستی در آمد و اورا راضی کرد که در جنگ پروس و اطریش بی‌طرفی اختیار کند باویکتور امانوئل پادشاه ساردنی‌هم برضد اتریش معاهده بست (۸ آوریل ۱۸۶۶) و چون کاملا اطمینان یافت که هیچیك از دولتهای همسایه باتریش یاری نخواهد کرد آن دولت را متهم نمود که در حکومت هلشتاین از رعایت منافع مشترك دولتین انحراف جسته‌است و بدین‌عنوان دسته‌ای ازلشکریان پروس‌را بدوك‌نشین‌مزبور فرستاد (ژوئن ۱۸۶۶) پس ازآن بار دیگر موضوع تغییر وضع اتحادیهٔ دولتهای آلمان را پیش کشید و بمجلس دولتهای متحد پیشنهادهائی کرد که از آن جمله یکی اخراج اتریش از اتحادیه بود دولت اتریش‌هم بر پیشنهادهای او اعتراض نمود و بمجلس تکلیف کرد که سپاه اتحادیه را برضد پروس بسیج کند مجلس نیز بامر دولت اتریش اعلان تجهیز سپاه داد (۱۶ژوئن ۱۸۶۶) .

**جنگ سادوا**

بیسمارك که آتش جنك راخود برافروخته ودامن زده بود،بیدرنك بر خاك‌اتریش حمله بردچنانکه سپاهیان پروس یکروز پس از اعلان جنك شهر **درسدن**[1] وهانور راکه پایتخت کشورهای ساکس وهانور، متحدین اتریش بود، گرفتند و لشکریان باویر را بیك حمله درهم شکستند لکن جنك بزرگیکه اتریش را بدرخواست صلح وادار کرد، درُبهم روی داد سپاهیان‌پروس که از پیش مجهز و آماده بودند وعده‌شان به ۲۸۰ هزار تن میرسید از

۱ – Dressden

طرف شمال بسرزمین بهم تاختند ودر اندك زمانی ۲۰۰ هزار سپاه اتریش وساکسرا در محل سادوا شکستی سخت دادند وسیزده هزار تن اتریشی را اسیر کردند و ۱۸۷ توپ بغنیمت گرفتند (۳ ژویه ۱۸٦٦) .

صلح پراك

پس از جنك سادوا دولت اتریش را یارای پایداری نماند وسپاه پروس ظرف سه هفته برود دانوب و مرز مجارستان رسید وقسمتی از آن را هم تا شصت کیلومتری شهر وین پیشرفت پس دولت اتریش ناگزیر درخواست صلح کرد ومعاهده‌ای میان دو دولت در شهر پراك[1] منعقد گردید (۲۳ اوت ۱۸٦٦) .

بموجب معاهده پراك اتریش با انحلال اتحادیهٔ آلمان موافقت کرد وخود را بکلی از اتحادیهٔ مزبور خارج شمرد وراضی شد که دولت پروس هر یك از دولتهای حوالی رود ماین[2] راکه مایل باشد ضمیمهٔ خاك خویش نماید وبدلخواه خود از دولتهای آلمان اتحادیه تازه‌ای تشکیل دهد و ریاست آنرا بعهده گیرد .

در نتیجه فتح سادوا ومعاهدهٔ پراك دولت پروس دوك نشینهای شلسویك وهلشتاین ودولتهای هانور وفرانکفورت (در کنار رود ماین)و برخی نواحی دیگر راضمیمه خاك خود کرد واز اینطریق پنج میلیون بر جمعیت آن افزوده شد واز طرف مغرب بافرانسه همسایه گشت پس از آن بیسمارك از کشورهای شمال رود رن اتحادیهٔ تازه‌ای بنام آلمان شمالی تشکیل کرد (آوریل ۱۸٦۷) که ۲۲ کشور یعنی تمام دولتهای آلمان غیر از دولتهای جنوبی ودولتهای باویر وهامبورك وگراندوشهٔ باد در آن شرکت داشتند اتحادیهٔ تازه یك مجلس ویك رئیس داشت مجلس اتحادیهٔ (رایشستاك[3]) از نوکلائی تشکیل میشد که با آراء عمومی ملت آلمان انتخاب

۱ – Prague ۲ – Main ۳ – Reichstag ۴ – Dresden

می‌شدند واین مجلس وسیلهٔ ارتباط ملل کشورهای مختلف آلمان که از آن پس همگی مانند ملتی واحد بشمار میآمدند بود .

پس از تشکیل اتحادیهٔ تازه ریاست موروثی آن بپادشاه پروس و مقام صدراعظمی اتحادیه به بیسمارك واگذار شد سایر کشورهای آلمان مانند باویر وورتمبرك وگراندوشه باد هم ، که در اتحادیه کشورهای شمالی شرکت نداشتند ، هر یك جداگانه با دولت پروس متحد شدندو سپاهیان خود را هنگام جنك باختیار آندولت نهادند واز اینراه دولت پروس تقریباً دارای یك میلیون سپاه منظم گردید ، در صورتیکه هیچیك از همسایگان آن دولت چنین نیروی آماده‌ای نداشت .

## ۳ - جنك فرانسه وآلمان

پس از جنك اتریش ، بیسمارك جنك پروس وفرانسه را نیز لازم میدید چه میخواست بدینوسیله در آلمان وحدت حقیقی ایجادکند و با تحریك دشمنی قدیمی آلمان وفرانسه کینه‌ای راکه ملل جنوبی آلمان از پروس در دل داشتند از خاطر ایشان دور سازد وچون برای ایجاد جنك آلمان وفرانسه بهانه‌ای لازم بود بیسمارك بزبردستی از حوادث استفاده کرد وبهانه‌ای تولید نمود .

موضوع جانشینی اسپانیا

در ماه سپتامبر ۱۸۶۸ در اسپانیا شورشی بر پا شد که منجر بتبعید ملکه ایزابل دوم[1] دختر و جانشین فردیناند هفتم گردید وروسای انقلاب درصدد انتخاب شاه تازه بر آمدند ضمن اسامی اشخاصیکه نامزد سلطنت

---

۱ – Isabele ۲ – Ben[illegible] ۳ – Hohenzollern ۴ – Leopold

اسپانیا بودند نام پرنس **لئوپلد** [۱] پسرعم پادشاه پروس نیز برده می‌شد انتشار این خبر مایه نگرانی حکومت فرانسه گردید چه هرگاه یکی از شاهزادگان پروس در اسپانیا بسلطنت میرسید ، فرانسه از دو طرف محصور حکومت خانوادهٔ **هوهنزلرن** [۲] میشد وبسختی در خطر میافتاد ، بهمین سبب ناپلئون سوم بیدرنك بپادشاه پروس اطلاع داد که انتخاب پسر عم او بپادشاهی اسپانیا برخلاف مصالح فرانسه است ورد آن مقام را از طرف پرنس لئوپلد خواستار شد .

لئوپلد باآنکه زمامداران اسپانیا در سپتامبر ۱۸٦۹ رسماً او را بپادشاهی خواندند از قبول آن مقام خودداری کرد .

بیسمارك از مداخله ناپلئون سوم درانتخاب پادشاه اسپانیادریافت که از اینراه میتواند آتش جنك فرانسه وپروس راروشن کند پس نهانی با وسائل گوناگون زعمای اسپانیائی را وادار نمود که باردیگر درماه‌فوریهٔ ۱۸۷۰ قبول سلطنت آن کشوررا ازلئوپلد بخواهند وازطرف‌دیگر لئوپلد را بعنوان اینکه قبول آن مقام ازلحاظ حفظ منافع آلمان واجبست‌بدان امر راضی نمود سرانجام در ۲٤ ماه مه ۱۸۷۰ لئوپلد رسماً تاج سلطنت اسپانیا را (برای اینکه خدمتی بوطن خود کند) پذیرفت وپادشاه پروس هم باسلطنت وی موافقت کرد .

چون خبرقبول سلطنت اسپانیاازطرف لئوپلد درفرانسه منتشرشد حکومت فرانسه بیدرنك به **بندتی** [۳] سفیرخود در آلمان دستور داد که نزد ویلهم رود ورسماً استعفای لئوپلد را از مقام سلطنت اسپانیا بخواهد معهذافرانسه وپروس‌مایل بجنك‌نبودندومخصوصاً‌ناپلئون برای‌جلوگیری

---

۱- Léopold ۲- Hohenzollern ۳- Benedetti

از حدوث جنك دولتهای اتریش و انگلیس و روس را بر آن داشت که دوستانه با ویلهلم اول مذاکره کنند ولئوپلد را باردیگر از سلطنت اسپانیا منصرف سازند .

پس از رد سلطنت اسپانی از طرف لئوپلد جنك فرانسه و پروس ظاهراً بعید بنظر میرسد و ناپلئون کاملا ازاین پیش آمد راضی بود ولی بعضی از اطرافیان او ومخصوصاً ملکه از لحاظ اغراض شخصی جنك دولتین رالازم میشمردند ملکه معتقد بود که اگر ناپلئون با دولت پروس نجنگد وبا غلبه بر آن دولت قدرت نمائی نکند فرزند او پس از مرك پدر بسلطنت نخواهد رسید .

عاقبت ناپلئون رابر آن داشتند که موضوع ختم شده راتجدید نماید ، وزیر خارجه فرانسه بدستوراو در روز۱۲ ژویه ۱۸۷۰ ببندتی تلگراف کرد که بحضور پادشاه پروس رودوازطرف دولت فرانسه ازاوقول رسمی بگیرد که (دیگر باانتخاب لئوپلد بسلطنت اسپانیا موافقت نخواهد کرد ) ولی پس ازمخابره این تلگراف ناپلئون چون ازجنك بیزاربود مصمم شد که جواب پادشاه پروس هرچه باشد دیگر موضوع را دنبال نکنند .

روزسیزدهم ژویه بندتی ویلهلم را در قریه امس[1] که محل آبهای معدنیست ملاقات کرد و اورا ازدرخواست فرانسه آگاه ساخت ویلهلم که موضوع راختم شده میپنداشت ، ازتجدید آن متعجب شدوقبول درخواست فرانسه راامکان ناپذیر شمردولی ببندتی گفت پس ازچند ساعت استعفای رسمی لئوپلد راازسلطنت اسپانیا بدواطلاع خواهد داد .

ضمن این وقایع وزیرخارجه فرانسه بسفیر پروس درپاریس تکلیف

---

1- Ems

کرد که پروس را بفرستادن نامه‌ای بعنوان امپراطور فرانسه (مبنی بر اظهار تأسف از پیش آمد اخیر و اظهار خوشوقتی از اینکه سلطنت اسپانیا بدلخواه ناپلئون انجام یافته است) وادار سازد سفیر پروس هم فوراً این موضوع را بویلهلم تلگراف کرد و تلگراف او ظهر روز سیزدهم ژویه یعنی همان روزیکه پادشاه پروس بندتی را ملاقات کرده بود به‌امس رسید وویلهلم از تکلیف وزیر خارجه فرانسه که توهینی بمقام او بود خشمگین شد و چون استعفای رسمی لئوپلد از سلطنت اسپانیا بدو رسید بجای آنکه بندتی را احضار کند استعفا نامه را توسط آجودان مخصوص خود برای او فرستاد و پیغام داد که (جز آن چیزی برای سفیر نخواهد فرستاد) معهذا باز بندتی بوسیله آجودان مخصوص با پادشاه پروس مذاکره کرد و عاقبت در ساعت شش همان روز ویلهلم وعده داد که با استعفای لئوپلد موافقت کند، بندتی نیز بدین حد قناعت نمود و بدینطریق خطر جنك فرانسه و پروس باز از میان برخاست.

در همان حال بیسمارك در برلن به برافروختن آتش جنك مشغول بود و ظهر همان روز هنگامیکه با «رون» وزیر جنك و ملتکه رئیس ستاد ارتش پروس بصرف ناهار اشتغال داشت از شاه خبری رسید که حاکی از تفصیل ملاقات وی با بندتی و مضمون پیغام او بسفیر فرانسه توسط آجودان مخصوص خویش بود خواندن آن تلگراف مایهٔ حیرت رون و ملتکه شد، چه با استعفای لئوپلد جنك فرانسه و پروس که آرزوی ایشان بود امکان ناپذیر بعمل میآمد ولی بیسمارك بیدرنك قلم برداشت و در عبارت تلگراف شاه اندك تغییری داد و خبری بدین مضمون تهیه کرد که «سفیر فرانسه از اعلیحضرت پادشاه پروس اجازه خواست تا از جانب ایشان بدولت خود

اطلاع دهد که منبعد بهیچوجه با سلطنت افراد خانواده هوهنزلرن در اسپانیا موافقت نخواهد کرد ولی اعلیحضرت درخواست اورا رد کردندو ویرابحضورخویش بذیرفتند وتوسط آجودان خوداطلاع دادند که دیگر با او کاری ندارند ، سپس این خبر را عیناً بسفرای پروس درکشورهای خارجه مخابره کرد وسواد آنرا برای روزنامه های برلن فرستاد .

انتشار این خبرهمانطور که بیسمارك مایل بود درفرانسه و آلمان هیجان و غوغائی پدید آورد . مردم آلمان بگمان اینکه دولت فرانسه بشاه ایشان توهین کرده است بر آندولت خشمگین شدند و ملت فرانسه بتصوراینکه پادشاه پروس احترام سفیرش را رعایت ننموده است درغضب شد شدت خشم طرفین چنان بود که در آلمان دولتهای جنوبی یعنی مخالفین پروس مانند وورتمبرك وباویر وباد نیز بجنك بافرانسه حاضرشدند ودر فرانسه مردم بسفارت آلمان ریختند ودر و پنجره آنرا شکستند .

**ظهور جنگ**

ناپلئون پیش از آنکه بجنك پردازدباوزیران خود مشورت کرد وزیران جنك وخارجه وبرخی دیگر ازوزیران او که مایل بجنك بودنداطمینان دادند که فرانسه فاتح خواهد شد .

وزیر جنك مطمئن بود که ظرف پانزده روز ۵۸۰۰۰۰ سپاه مهیا خواهد کردووزیر خارجه یقین داشت که پس ازچند ساعت دولتهای اتریش وایتالیا را بافرانسه متحد خواهد ساخت وکشورهای جنوبی آلمان راهم بر آن خواهدداشت که بیطرفی اختیار کنند .

عاقبت درروز سه‌شنبه ۱۹ ژوئیهٔ ۱۸۷۰ ناپلئون رسماً بدولت پروس اعلان جنك داد ولی جنك پانزده روز بعد (۲اوت) آغازشد و تا ششماه

دوام یافت .

جنك ششماهۀ پروس وفرانسه را باید بدو دوره تقسیم کرد یکی جنك ناپلئون سوم که مدت آن یکماه بود و بشکست سپاهیان فرانسه و انقلاب پاریس وخلع ناپلئون ازسلطنت منتهی شدویکی دفاع ملت فرانسه که دوران آن پنج ماه بود و باز بشکست فرانسه انجام گرفت .

اتحاد فرانسه بااتریش وایتالیا برخلاف تصوروزیرخارجه صورت نگرفت ، زیرا بوست[1] صدر اعظم اتریش میخواست از حوادث استفاده کند وبا دولت غالب متحد شود .

بعلاوه آلکساندر دوم پادشاه روسیه همخواهرزاده ویلهلم اول بود وباوعلاقه تام داشت وبفرانسوا ژوزف اخطار کرد که هرگاه اطریش با فرانسه متحد شودروسیه نیز بپروس خواهدپیوست ودرایتالیاهم ویکتور امانوئل حاضرشد اگرفرانسه رسماً باانضمام رم بساردنی موافقت کند باآن دولت برضد پروس اتحاد نماید ، ولی ناپلئون بعنوان اینکه برای حفظ شرافت فرانسه درکنار رود رن نمیتواند شرافت فرانسه را درکنار رود تیبر فداکند بدان امر تن درنداد .

سپاه فرانسه نیز برخلاف آنچه وزیرجنك گفته بوداز ۲۰۰ هزارنفر تجاوز نکرد درصورتیکه عدۀ سپاهیان آلمان درکنار رودرن ۵۰۰،۰۰۰ نفر بود .

باری سپاهیان آلمان درماه اول جنگ یعنی زمانیکه ناپلئون سوم هنوز امپراطور بودفرانسویان را درچندین محل شکست دادند ونواحی آلزاس ولرن را تصرف کردند مخصوصاً یکی ازمارشال‌های فرانسه بنام

1- Buest

بازن[۱] خیانت کرد و قلعه مستحکم متس[۲] را با عده زیادی سرباز و اسلحه تسلیم نمود و پروسی ها به پیشرفتهای سریع نائل شدند .

زمانیکه قلعه مس در محاصره بود ، در محل سدان[۳] ۱۲٤۰۰۰ تن از لشکریان فرانسه بسرداری ماك ماهون[٤] محصور شدند و ماك ماهون در آن جنگ مجروح شد و ۱۷۰۰۰ نفر از فرانسویان بهلاکت رسیدند سرانجام ناپلئون که خود در آن معرکه حاضر بود از دشمن امان خواست وقلعه سدان را با سپاهیانیکه در آنجا بودند به ملتکه سردار سپاه پروس تسلیم نمود و خود وی نیز اسیر و زندانی شد (۲ سپتامبر)

**حکومت دفاع ملی**

چون خبر تسلیم قلعه سدان بپاریس رسید مردم آنشهر سر بشورش برداشتند و در چهارم سپتامبر جمعی مسلح بمجلس رفتند وعزل پادشاه را خواستار شدند سپس چند تن از نمایندگان مجلس در شهرداری پاریس جمهوری بودن حکومت فرانسه را اعلان کردند وحکومتی بنام حکومت دفاع ملی مرکب از ۱۱ نفر وکیل از وکلای پاریس تشکیل نمودند و انقلاب پاریس بی آنکه قطره خونی ریخته شود انجام گرفت .

**محاصرهٔ پاریس**

درزمان تشکیل حکومت دفاع ملی فرانسه فقط ۹۵۰۰۰ سپاه داشت که افراد آن در پاریس و نقاط مختلف کشور پراکنده بودند معهذا حکومت تازه اعلان کرد که دست از جنك نخواهد کشید و بتسلیم یکوجب از خاك فرانسه ویا یك قلعه ازقلعه های کشور تن در نخواهد داد .

پس از فتح سدان سپاه آلمان شهر پاریس را محاصره کرد و قصر

---

۱- Bazaine ۲- Métz ۳- Sedan ٤- Mac-Mahon

ورسای را مرکز ستاد ارتش خویش ساخت (۱۹سپتامبر) واین زمان در شهرپاریس ازافرادسپاه وداوطلبان وغیره نزدیك ۵۰۰۰۰۰ مردزیرسلاح رفته بودند ولی درمیان ایشان سرباز جنك آزموده کم بود وبهمین سبب در حمله هائی که بدشمن کردند شکست یافتند محاصره پاریس چندماه دوام یافت و عاقبت دوام محاصره موجب بروز قحطی سخت و مرك عده زیادی از مردم شهر گردید.

چون قحطی شدت یافت حکومت دفاع از بیسمارك درخواست صلح کرد بیسمارك بشرط گرفتن اسلحه سپاهیان شهر و تصرف قلعه های پاریس ودریافت ۵میلیاردفرانك غرامت بصلح راضی شدوحکومت دفاع ملی ناچار برای آنکه آذوقه بشهر رساند شرایط اورا پذیرفت.

**صلح فرانکفورت** حکومت دفاع ملی چون فقط نماینده شهرپاریس بود ونمیتوانست مستقیماً با آلمان صلح کند، پس ازصلح پاریس درصدد تشکیل مجلس ملی برآمد ضمنا نمایندگان حکومت دفاع ملی با بیسمارك بمذاکرات مقدماتی پرداختند (۲٦ فوریه) وسرانجام در دهم ماه مه ۱۸۷۱ مصالحهٔ رسمی درشهر فرانکفورت صورت گرفت بموجب این مصالحه تمام آلزاس وقسمت شمالی لرن باقلعهٔ متس که جمعا نزدیك به ۱٦۰۰۰۰۰ جمعیت داشت بآلمان تسلیم شد و دولت فرانسه متعهد گردید که مبلغ پنج میلیارد فرانك هم بعنوان غرامت جنك بدشمن بپردازدوقرار بر آن نهادند که تامبلغ مذکور پرداخت نشده است جمعی از سپاه آلمان درنواحی شمال شرقی فرانسه بماند ومخارج ایشان ازخزانه آن کشور تأدیه شود.

# تأسیس امپراطوری آلمان

ضمن جنك فرانسه وپروس وحدت آلمان نیز انجام یافت چه در ماه نوامبر ۱۸۷۰ کشور های جنوبی آلمان باتحادیه دولت‌های شمالی پیوستند وعنوان اتحادیه دولتهای آلمان بعنوان امپراطوری آلمان تبدیل شد و در روز ۱۸ ژانویه ویلهلم اول در ورسای جشنی برپا کرد ودر آن مجلس پادشاهان کشورهای مختلف آلمان اورا رسماً بامپراطوری آلمان برگزیدند. از آن پس امپراطوری درخاندان هوهنزلرن موروثی شدو ازممالك مختلف آلمان دولت واحدی تشکیل یافت.

# فصل هشتم

## مستعمرات اروپائیان در افریقا و آسیا

### ۱ ـ شمال افریقا

مستعمرات فرانسه

مستعمرات فرانسه درشمال افریقاشامل سه‌قسمت الجزایر وتونس ومراکش میشود که ما در اینجا بنحو اختصار چگونگی تصرف آنها را توسط فرانسویان ذکر میکنیم :

الجزایر درقرن‌نوزدهم‌درصورت‌ظاهرجزء ممالك تابعهٔ‌امپراطوری عثمانی بود وحاکم آن سر زمین هر سال مبلغی بعنوان مالیات بدربار آل عثمان میفرستاد . ولی در حقیقت ناحیهٔ مزبور ما به النزاع بین‌امرا عرب وبربرهای چادرنشین و رؤسای ایلات بود .

الجزائر از نواحی حاصلخیز وپرثروت افریقای شمالیست‌وفرانسه چشم طمع بتصرف آنجا داشت و همواره در اجراء مقصود خود منتظر فرصت بود تاآنکه حاکم‌الجزایر درسال ۱۷۹۷ مبلغ پنج میلیون‌فرانك بآندولت قرض داد وچون پس از چندی بمبالغ مزبور احتیاج پیدا کرد با وضع مقدار مختصری اسناد مربوط بآنقرض را بدونفرازتجار یهودی واگذار نمود . تجار یهودی درسر موعد از دولت فرانسه طلب خود را

درخواست کردند. اما فرانسه در پرداخت آن تعلل ورزید ویهودیان نزد حسین حاکم الجزایر شکایت بردند وحسین رسماً تقاضای طلب خودرا کرد. دولت فرانسه سفیری بالجزائر فرستاد تاترتیب تأدیه آنرا باقساط معین سازد. اما حاکم الجزائر با وی بدرشتی وخشونت رفتار کرد وفرانسویان ناگزیر سفائن جنگی خود را بسواحل آن سر زمین فرستادند وچون دربار الجزایر از درعذرخواهی درآمد دولت فرانسه نیزصلح را برجنك ترجیح داد.

درسال ۱۸۲۹ یکی از کشتی‌های تجارتی فرانسه درموقع عبوراز مقابل ساحل الجزائر توسط مردم آن نواحی گلوله باران شد و پلینیاك[۱] رئیس‌الوزراء فرانسه ناچار درصدد جنك برآمد وسی‌وشش هزار نفررا باکشتی های جنگی مأمور فتح الجزائر کرد. این عده تحت فرماندهی بورمن[۲] وزیر جنك فرانسه بآسانی بر قواء الجزائر غلبه نمود وحسین ناگزیر تسلیم شد ودولت فرانسه غالب بنادر آن سرزمین‌را تحت اختیار خود در آورد. اما انقلاب ۱۸۳۰ دولت فرانسه را از تعقیب سیاست استعماری‌خود در الجزائر بازداشت وسربازان فرانسوی‌مقیم آن مملکت را احضار کرد و در واقع با این عمل دوباره‌الجزائر را بدست مردم آن سامان سپرد.

رفتار بد مردم الجزائر بافرانسویان مقیم بنادر آن سرزمین‌دولت فرانسه را بر آن داشت که رسماً ناحیه مزبور را ضمیمه متصرفات خود کند. بنا براین لوئی‌فیلیپ جمع کثیری‌ازقواء فرانسوی راتحت‌فرماندهی ژنرال دانرمون[۳] بالجزائر فرستاد. دانرمون برای پیشرفت درالجزائر

---

۱– Polignac ۲-Bourmont ۳-D'anermont

تصرف کنستانتین را که یکی از قلاع مستحکم بود لازم میشمرد و در انجام این مقصود آن قلعه‌را محاصره کرد. ولی خود وی بگلوله دشمن از پای درآمد و لاموریسیر[1] جانشین او پس از شش ماه صرف وقت ودادن تلفات بسیار کنستانتین را متصرف شد (۱۸۳۷).

پنج سال قبل از سقوط کنستانتین یکی از نجبا و اصیلزادگان عرب موسوم به عبدالقادر که در شجاعت و رشادت بین جمیع قبائل الجزائر انگشت نما بود و کینه خاصی نسبت بدشمنان وطن خود داشت درصدد ایجاد اتحاد و دوستی بین طوایف مختلف آن سرزمین برآمد و بالاخره در نتیجه این جهد و گذشتگی و پافشاری توانست قوائی مرتب و مجهز باسلحه جدیده اروپائی فراهم سازد.

فرانسویان از حیث عده بر سپاهیان عبدالقادر فزونی داشتند و امیر عرب خود را قادر بمصاف با آنها نمیدید. ولی چون در سال ۱۸۳۹ عده طرفداران وی به پنجاه هزار نفر سرباز فدائی رسید رسماً بدولت فرانسه اعلان جنگ داد و غالب سپاهیان فرانسوی مقیم الجزایر را از میان برد. دولت فرانسه ناچار در آغاز امر هشتاد هزار و سپس صد و پانزده هزار نفر دیگر را به ریاست ژنرال بوژو[2] مأمور سرکوبی وی کرد.

بوژو در جنگهای الجزایر شیوهٔ خود اعراب را که جنگ و گریز بود اتخاذ و سربازان خویش را به دسته های مختلف تقسیم کرد و هر یک را بطرفی فرستاد و از جهات مختلف قوای عبدالقادر را تحت فشار قرار داد. با اینحال تا سال ۱۸۴۱ متحمل تلفات سنگینی شد. اما از آن تاریخ قوای عبدالقادر رو بضعف و ناتوانی گذاشت و مراکز عمدهٔ سوق الجیشی او از

---

۱- Lamauriciere ۲- Bugeaud

دست رفت وشکست‌های بسیاری متحمل شد و ازلحاظ آذوقه درمضیقه افتاد .

دولت‌فرانسه که میخواست کارالجزائر رایکسره کند قواء تازه‌ای را بسرداری دوک‌دومال[۱] یکی از پسران لوئی فیلیپ بمیدان جنگ فرستاد ووی‌اردوگاه اعراب را در محل اسمالا[۲] که توسط شش هزار نفر محافظت میشد مورد حمله قرار داد و جمع کثیری از کسان و نزدیکان عبدالقادر را اسیر کرد . این پیش آمد لطمهٔ بزرگی بامیر عرب وارد آورد (۱۸۴۳) .

چون عبدالقادر دیگر به‌تنهائی‌از عهدهٔ سپاهیان روز افزون فرانسه برنمی آمد با سلطان مراکش‌طرح دوستی افکند و برای طلب مساعدت پیش او رفت و از وی چهل و پنجهزار نفر سپاهی گرفت و آنها را درسرحد الجزایر ومراکش درکنار رود ایسلی[۳] متمرکزساخت ولی فرانسویان منتظرصف آرائی قواء مراکش نشدند و حملات خودرا بغتةً شروع کردند وایشان را درکنار همان رودخانه از پای‌درآوردند. ازطرف دیگر ژوئن ویل[٤] یکی‌دیگرازپسران‌لوئی‌فیلیپ پادشاه‌فرانسه با قواء بحری بندر طنجهٔ مراکش رابسختی گلوله باران کرد و سلطان مراکش ناچار درخواست صلح نمود و بموجب مصالحه‌ای‌که در طنجه برقرار شد تعهدکرد عبدالقادر راازحوزهٔ سلطنتی خودبراند . عبدالقادر پس از مراجعت از مراکش هرچه سعی و کوشش در جمع آوری قواء کرد به نتیجه ای‌نرسید و ناگزیز درسال ۱۸٤۷ از دولت فرانسه‌امان خواست وتسلیم شد . باتسلیم‌شدن عبدالقادر آتش‌اختلافات واغتشاشات

۱- Duc d' Aumale ۲- Smala ۳- Isly ٤- Joinville

داخلی الجزایر تیز تر شد و فرانسه ناگزیر ژنرال سنتارنو [۱] را مأمور رفع غائله آنسامان کرد و سردار مزبور درمدت ده سال(۱۸۴۹-۱۸۵۹) توانست سروصورتی بوضع ظاهری آن‌سرزمین‌دهد . اماشورش واغتشاش همیشه برپابود تا آنکه مارشال راندن [۲] مأمور آن ناحیه شد و وی با حسن سیاست و ایجاد قلاع مستحکم و افزایش ساخلو آنجا آرامش و سکونت را بر قرار ساخت . دردوران‌جنگهای‌فرانسه‌وپروس (۱۸۷۰-۱۸۷۱ ) دولت اخیرالذکر در الجزائر بایجاد اغتشاشات و تحریکاتی چنددست زد و قبائل مختلف عرب را برضد فرانسه شوراند و محمد المکرانی یکی از بزرگان آن‌سرزمین راتقویت کرد . اما از این‌اقدامات حاصلی نبرد ودولت فرانسه پس از خاتمه جنگهای خود باپروس ظرف یکسال الجزائر را از وجود غوغاگران مصفی‌ساخت.

تونس نیز متعلق بدولت عثمانی بود ودولت فرانسه برای حفظ الجزائر فتح آن سرزمین را لازم میدانست و نمایندگان مجلس ملی آن مملکت نیز خاصه ژول فری که بعد ها بمقام ریاست وزرائی هم میرسد دولت را در انجام این مهم تحریك میکردند تصادفاً اغتشاشات داخلی تونس بهانهٔ خوبی بدست داد و دولت مربور بعنوان آنکه برای حفظ سرحدات الجزائر قلع وقمع شورشیان لازم است بداخل‌آنکشورلشکر کشید و باردو [۳] قصر سلطنتی‌سلاطین‌تونس‌رامحاصره وبدون‌هیچگونه مقاومتی فتح کرد و بموجب معاهده ای که بنام همان قصر معروفست تونس راتحت الحمایهٔ خود ساخت (۱۸۸۱) .

مراکش برخلاف الجزایرو تونس پادشاهی‌مستقل‌داشت وباآنکه

---

-۱Saint – Arnaut۲– Randon –۳ Bardo

که دول معظم اروپائی در تمام قرن نوزدهم قصد تجاوز بآن سرزمین‌را داشتند کاری از پیش نبردند وهرچه سعی کردند درخنه‌ای بمملکت‌مزبور باز کنند میسر نشدو سلطان مراکش بسختی ازرفت و آمدار و پائیان جلوگیری کرد اما در اوائل قرن بیستم اوضاع داخلی مراکش واختلافات بین امراء و رؤساء ایلات وقبائل وهمچنین ضعف وسستی ارادهٔ عبدالعزیز (۱۸۹٤ - ۱۹۱۱) سلطان آن مملکت دول مستعمره طلب اروپا را به انجام این مقصود واداشت . دولت فرانسه برای جلوگیری از حملات قبائل مختلف مراکش بسرحدات الجزائر تسلط بر آن مملکت را سرلوحهٔ سیاست خود قرار داد . اما در انجام این مهم دولتین اسپانیا و آلمان را خار راه خود میدید .

اسپانیا از دیر باز بموجب معاهداتی چند با سلاطین مراکش روابط تجاری با آن مملکت‌داشت‌ودارالتجاره‌هائی در غالب بنادر کشور مزبور ایجاد کرده بود و باگذشت زمان خود را صاحب حقوق تاریخی و حق‌آب و گل میدانست . با این حال چون نمیخواست دولت فرانسه را ازخود برنجاند بموجب معاهدهٔ‌مخصوصی که دراکتبر ۱۹۰٤ با آن‌دولت منعقد ساخت ببنادری چند در شمال وجنوب مراکش اکتفا کرد واز جمیع حقوق خود در آن مملکت چشم پوشید .

چون فرانسه‌از جانب اسپانیا فراغت یافت دچار آلمان دشمن‌قوی پنجه دیرین خود شد که از قافلهٔ تقسیم مستعمرات افریقائی عقب مانده بود وبهیچوجه حاضر نبود دست از این خوان یغما بردارد ویلهلم دوم امپراطور آلمان بعناوین گوناگون بتحریك مردم مراکش بر ضدسیاست استعماری فرانسه میپرداخت ودراین راه‌کوشش فراوان‌میکرد چنانکه

در ماه مارس ۱۹۰۵ بغتةً وارد طنجه یکی از بنادر مراکش شد ونطق آتشینی بر ضد نفوذ فرانسویان ایرادکرد ودر همان سال یکی از سفائن جنگی خود را بسواحل اقادیر فرستاد.

دولت فرانسه که‌از مخالفت آلمان مضطرب وبیمناك شده بوددول معظم اروپائی رابرای گفتگو در موضوع مراکش وادار بتشکیل‌مجمعی در شهر آلژزیراس[1] کرد (۱۹۰۶) وچون آراء اعضاء این انجمن‌بنفع آلمان تمام نشد ویلهلم دوم بر مخالفت خود افزود وبازکشتی جنگی دیگری را بساحل‌اقادیر فرستاد ودولت فرانسه ناگزیر بموجب معاهدهٔ مخصوص در ماه نوامبر ۱۹۱۱ حاضر شد افریقای استوائی خود را بآلمان دهد تا دولت‌اخیرالذکرمراکش را تحت‌الحمایهٔ آندولت‌شناسد.

دولت فرانسه پس از جلب موافقت آلمان بترتیبی که ذکر شد ببسط نفوذ خود در مراکش پرداخت ولی دچار اشکالات فراوان‌که از آنجمله مخالفت شدید رؤساء قبائل با ورود خارجیان بآن سرزمین بود شد.حسن سیاست ژنرال داماد[2] و مارشال لیوته[3] که در ادارهٔ امور مراکش سیاست‌را از اقتصادیات وتجارت تفکیك‌کردند اشکالات مزبور را مرتفع‌ساخت ونفوذ وتسلط فرانسه راکاملا درآن‌سرزمین‌مستقر کرد.

**مسئله مصر**

مملکت مصر در اواخر قرن نوزدهم اسماً جزء عثمانی بود ولی رسماً توسط ممالیك اداره میشد وچون بین این جمع همواره اختلاف ونزاع بر قرار بود اوضاع داخلی مملکت رو بخرابی گذاشت وامر فلاحت وتجارت مختل ماند.

---

۱- Algésiras ۲- D'amade ۳- Lyautay

محمد علی پاشا که از طرف دربار عثمانی مأمور حکومت مصر شد در صدد اصلاحات کشوری و ترقی شئون اجتماعی بر آمد و برای نیل باین مقصود در اشاعهٔ تمدن اروپائی و تعلیم و تربیت معمول ممالك مغرب زمین در سراسر مملکت سعی بلیغ کرد وجمعی از صاحب منصبان و مربیان ومعلمین فرانسوی رااستخدام نمود ودر توسعهٔ معارف وعلوم کوشید واقدامات قابل ملاحظه‌ای در ترقی امور فلاحتی انجام داد و برای سهولت آبیاری ترعه ای از بندر اسکندریه بشط نیل کشید و کشت نباتاتی را چون پنبه که تا آن زمان در مصر سابقه نداشت در غالب نقاط مملکت متداول کرد .

معروفترین بازماندگان وی که بر سریر خدیوی مصر نشستند سعید پاشا پسر کوچك وی واسمعیل پاشا فرزند ابراهیم پاشا بودند .

سعید پاشا از همان ابتدای رسیدن بحکومت مصر کلیه مشاغل مهم دولتی را که تا آنزمان در دست فرانسویان بود باهالی مملکت سپرد واسمعیل پاشا نیز بتعقیب عملیات مفید سعید پاشا پرداخت و کلیه اراضی فلاحتی را بین دهاقین وروستائیان تقسیم کرد وجهت تسریع امر حمل و نقل وتوسعه امور فلاحتی در حفر ترعهٔ سوئز شرکت جست وترعه اسمعیلیه که قاهره را برودخانه نیل مربوط میسازد بنا نهاد و ابنیه عدیده‌ای در سراسر مصر از خود بیادگار گذاشت .

اصلاحات اسمعیل پاشا خزانه مملکت را تهی کرد وخدیو مصر برای جبران نقص مالی مملکت از دولتین فرانسه وانگلیس مبالغ هنگفتی قرض گرفت وچون اندکی بعد انگلیس پول خود را خواست اسمعیل پاشا ناگزیر در صدد فروش سهام مصر درکمپانی حفر ترعه

سوئز بر آمد واین سهام پر قیمت را که عدهٔ آنها به ۱۷۶۰۰۰ میرسید از قرار سهمی ۵۶۸ فرانك درمقابل قرضی که کرده بود بانگلیسها فروخت واز آن تاریخ ببعدانگلیسها در مصر نفوذ وقدرت فراوانی بدست آوردند وجمعی از ایشان بعنوان مشاور مالی وارد دستگاه خدیوی آن مملکت شدند .

زیاده روی وتبدیز اسمعیل پاشا در مصارف مالی مملکت تولید عدم رضایت درگوشه وکنار کرد وزمزمه‌هائی بر ضدحکومت آغازشد.

بین طبقات مختلف مصر جمعیت نظامیان وصاحب منصبان از دیگران بیشتر ناراضی بودند وعاقبت یکی از صاحبمنصبان موسوم به اعرابی پاشا عده‌ای از سربازان را بدور خود جمع کرد وبنای فتنه و شورش گذاشت ودورهٔ وحشت وانقلابی راآغاز نمودکه مدت سه سال طول کشید واسمعیل پاشا راوادار باستعفاکرد وبمخالفت بانفوذخارجیان در وطن خویش پرداخت ودر سال ۱۸۸۲ جمع کثیری از اروپائیان بخصوص انگلیس های مقیم اسکندریه را بقتل رساند واموال ایشان را غصب کرد .

اقدامات اعرابی پاشا دولت انگلیس را وادار بدخالت در صحنه سیاست مصر نمود وقواء بحری آن دولت اسکندریه را زیر گلوله گرفت وپس از محاربه مختصری قاهره را بتصرف درآورد وبا اسارت اعرابی پاشا سراسر مصر را متصرف شد .

دولت فرانسه نیز برقابت انگلیس سپاهیانی تحت فرماندهی **مارشان** [۱] بحوزهٔ علیای مصر فرستاد و **فاشودا** [۲] را متصرف شد .

---

۱ – Marchand ۲ – Fachoda

تصرف فاشودا توسط فرانسویان اختلافاتی را بین دولتین فرانسه و انگلیس بوجود آورد که تا سال ۱۹۰٤ دوام داشت . در تاریخ مزبور بالاخره بین آن دو دولت عهد نامهٔ مخصوصی بامضاء رسید که بموجب آن فرانسه از حقوق خوددر مصر صرف نظر کرد و انگلیس تسلط فرانسه را بر مراکش برسمیت شناخت .

دولت انگلیس پس از تسلط کامل بر مصر بتوسعه فلاحت واقتصاد آن مملکت پرداخت ودر رفاه حال مردم کوشید . اما بهیچوجه نتوانست از عدم رضایت مصریها در خصوص حکومت خارجیها جلوگیری نماید وبالاخره در نتیجهٔ شورش مردم در دوران خدیوی احمد فوأد پاشا استقلال آن کشور را برسمیت شناخت (۱۹۲۲).

از زمان احمد فوأد پاشا ببعد زمامداران مصر را بجای خدیو سلطان نامیدند .

**فتح سودان توسط انگلیس**

همان موقعیکه دولت انگلیس در نتیجهٔ بروز شورش واغتشاشات داخلی مصر توسطاعرابی‌پاشا بر آن سر زمین تسلط یافت مقدمات فتح سودان را نیز فراهم ساخت در اواخر قرن نوزدهم یکی از مردم سودان ادعای مهدویت کرد وانگلیسها که برای دست یافتن بر افریقای استوائی تصرف سودان را لازم میدانستند موقع را مناسب دیدند وبآن سر زمین لشکر کشیدند . ریاست این قوا با لرد کیچنر بود که بآسانی شهر خرطوم را از چنگ پیروان متمهدی سابق الذکر بیرون آورد وبا فتح شهر مزبور بتدریج بر کلیهٔ نقاط آن ناحیه تسلط یافت (۱۸۹۸) .

کیچنر که پس از فتح سودان بحکومت آنجا بر قرار گردید در

آشنا ساختن مردم آن سر زمین به تمدن اروپائی سعی بلیغ ابراز کرد و در نتیجه مجاهدت و پشتکار خستگی نا پذیری که داشت منابع سر شار وطبیعی مملکت مزبور را در دسترس دولت مطبوعهٔ خود نهاد .

## ۲ ـ نواحی دیگر افریقا

قبل از قرن نوزدهم جمعی از اروپائیان مسافرت بنقاط مختلف . افریقا را آغاز کردند ودارالتجاره‌هائی چند در بنادر آن قطعه‌بنانهادند اما توجه ایشان بافریقا حیث علمی نداشت ومقصود از این مسافرتها فقط جمع‌مال ومکنت و توسعهٔ نفوذ دول متبوعهٔ خود در نواحی‌مختلف آن سر زمین بود . تحقیقات علمی در خصوص سر چشمه‌های رودخانه های داخلی افریقا وتتبعات جغرافیائی‌ازاوائل قرن‌نوزدهم شروع‌میشود.

معروفترین مسافرین‌افریقا رنه‌کایه[۱] فرانسوی وبارت[۲] وناختیگال[۳] آلمانی بودند . بارت در مدت پنج سال (۱۸۵۰ ـ ۱۸۵۵) جمیع اراضی سودان واقع بین دریاچهٔ چاد[٤] و قسمت علیای حوزهٔ رود نیجررا گردش کرد و اکتشافات وی توسط ناختیگال تکمیل شد .

کشف سرچشمهٔ نیل ودریاچه ویکتوریا بوسیله اسپك[٥] انگلیسی انجام‌گرفت . این سیاح درسفردیگریکه بافریقاکرد با ساموئل بیکر[٦] یکی‌ازهم‌وطنان‌خویش‌برخوردو باتفاق وی تحقیقاتی درخصوص‌سرچشمه های نیل بعمل‌آورد . مسافرین دیگری‌که در اکتشافات سرچشمه رود مزبوررزحمات فراوانی‌متحمل شدند داوید لیونگستن[۷] واستانلی[۸] ازمردم

---

۱– René Caillé ۲– Barth ۳–Nachtigal ٤– Tchad
٥– Spek ٦– Samuel Baker ۷– David Livingston ۸– Stanley

انگلیس بودند . مسافر اخیر الذکر بیشترهم خودرا مصروف بشناسائی نقاط مختلف سرزمین کنگو کرد .

**معاهده برلین**

ازاواخرقرن نوزدهم به بعد اروپائیان از مسافرت به افریقاتنها قصد تحقیقات علمی نداشتندومقصود ایشان ازتحمل زحمات ومشقات طاقت فرسای مسافرت و گذشتن ازموانع طبیعی ومبارزه با عادات و آداب بومی وحشیان افریقائی جزتصرف نقاط مکشوفه چیز دیگری نبود .

درهمان اوان لئوپلد پادشاه بلژیك استانلی سابق الذکر را باجمعی از سپاهیان جهت تصرف قطعی اراضی واقع درحوزه شط کنگو روانه افریقا کرد . آلمان وفرانسه و انگلیس نیز بنوبه خود عده‌ای ازصاحبمنصبان را باتجهیزات کامل بآن قطعه فرستادند. فرستادن هیئت های مزبوراختلافاتی بر سرتصرف مستعمرات بین دول معظم اروپا پدید آورد و برای رفع این اختلافات بنابه پیشنهادبیسمارك صدراعظم آلمان در برلن نمایندگان دول ذینفع درمستعمرات افریقائی جمع شدند(۱۸۸٤-۱۸۸٥) وپس ازمذاکرات طولانی معاهده برلن رابامضارساندندبموجب معاهدهٔ مزبور کلیهٔ اراضی افریقای داخلی بین هفت دولت فرانسه ، انگلیس ، آلمان ، بلژیك، پرتقال، ، ایتالیا و اسپانیا تقسیم شد .

**متصرفات فرانسه**

اززمان ناپلئون سوم دولت فرانسه درصددتصرف قسمتی ازافریقای غربی برآمدولی درنتیجه اشتغال آن دولت بجنك های باپروس ودخالت درایجادوحدت ایطالیا اتمام این امر چندی معوق ماند درسال۱۸٥٤ ناپلئون عده‌ای ازفرانسویان راتحت

فرماندهی فدرب[۱] مأمور فتح سنگال کرد ووی در آنجا مدت یازده سال (۱۸۵٤-۱۸٦٥) باحاج عمر یکی ازرؤساء مسلمان مشغول زدوخورد بود وبالاخره درسال ۱۸٦٥ سرزمین مزبور رامتصرف شد .

دولت فرانسه درفتح سودان اشکالات بیشتری داشت که از آن جمله مقاومت شدید احمد فرزند حاج عمر سابق الذکر وجمعی دیگراز امراء متنفذ بود وناچار چندین بار بین سنوات ۱۸۸۲و۱۸۹۸دسته های مهمی ازسپاهیان خود راتحت ریاست سردارانی چون آرشینار وسروان گورو[۲] بآنجا گسیل داشت وسودان را جزء متصرفات خود کرد . از اوایل قرن نوزدهم جمعی ازفرانسویان بافریقای غربی مهاجرت کردند ودر آنسرزمین به ایجادتجارتخانه های بزرگی دست زدند . تجارمزبوردرنتیجه آمیزش و معاشرت با بومیان و انعقاد قرارداد های خصوصی بتدریج بعضی نقاط را تحت تصرف خود در آوردند وبین سنوات ۱۸۷۰و۱۸۹۰ گینه و ساحل عاج را بدون جنك و خونریزی برای دولت متبوعه خود بدست آوردند .

دولت فرانسه پس از فتح ممالك غربی افریقا در صدد برآمدآن نواحی را بافریقای شمالی خودمربوط سازد بنابراین جمعی را مأمورفتح صحرا که حد فاصل بین متصرفات شمالی وغربی فرانسه درافریقابودکرد وعاقبت با دادن تلفات زیاد سرهنك گوروسابق الذکر درسال ۱۹۱۰صحرا را ضمیمه متصرفات فرانسه نمود فتح قسمتی ازکنگورا درنواحی استوائی افریقاکه معروف به کنگوی فرانسه شده است دولت فرانسه مدیون خدمات ساوریان دوبرازا[۳] یکی ازصاحبمنصبان نیروی دریائی آن دولت

۱-Faidherbe ۲-Gouraud ۳-Savorgnan De Brazza

است که دراثرحسن سلوك با اهالی توانست ناحیه مزبور را در مدت ده سال (۱۸۷۵-۱۸۸۵) بتصرف در آورد.

یکی دیگر ازمتصرفات فرانسه درافریقا جزیره ماداگاسکاراست که فتح آنجا توسط ژنرال دوشن[۱] وژنرال گالینی[۲] انجام گرفت (۱۸۹۵).

**متصرفات انگلیس**

دولت انگلیس درسالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵٤ استقلال ممالك اورانژ[۳] وترانسوال[٤] را شناخت اما کشف معادن طلاو الماس در سال ۱۸۷۰ دیك طمع انگلیسهارا بجوش آورد و ایشان را بتعرض بنواحی مزبور واداشت و در آغاز کیم برلی[٥] وسپس ترانسوال را تصرف کردند امابوئر[٦]ها بسختی مقاومت نمودند وگلادستان رئیس الوزراءانگلیس ناگزیر استقلال ایشان را برسمیت شناخت و از آن به بعد انگلیسها چون دیدند در اجراء مقاصد استعماری خود دچار مخالفت طایفه مزبور خواهند شد در صدد برآمدند باتصرف نواحی واقع بین متصرفات بوئرها تفرقه وپراکندگی میان آنها برقرارسازند. بنا براین درطرف مشرق اراضی بوئرهامسکن طوائف زولو[۷] را تحت تصرف خویش در آوردند و باین ترتیب راه ترانسوال را به اقیانوس هند قطع کردند ودامنه این متصرفات رابسواحل رودزامبز کشاندند تصرف قطعی ناحیه زامبز توسط کمپانی انگلیسی افریقای جنوبی انجام گرفت. کمپانی مزبور توسط یکی از ثروتمندان انگلیسی موسوم به سسیل رودس[۸] تشکیل شد. سسیل رودس قصدداشت افریقای انگلیس را بوسیله خط آهن سراسری کاپ قاهره به افریقای

۱- Duchesne ۲- Gallieni ۳-Orange ٤-Transval
٥- Kimberley ٦-Boers ۷-Zoulus ۸-Cecil-Rhodes

جنوبی آن مملکت ارتباط دهد . دولت انگلیس در سال ۱۸۸۹ بافرمان مخصوصی به او اجازهٔ ادارهٔ متصرفات انگلیسی شمال ترانسوال را اعطاء کرد و این مرد بافعالیت خاصی که داشت نفوذ دولت متبوعه خود را در ناحیه وسیعی که بافتخار نام او رودزیا[1] نامیده شد بسط داد . باتصرف رود زیا اراضی بوئرها کاملا توسط متصرفات انگلیس احاطه شد و از آن تاریخ به بعد دولت انگلیس درپی بهانه میگشت تا آن نواحی را نیز تحت اختیارخود درآورد. بهانه مزبور به آسانی بدست آمد . باین ترتیب که مهاجرین انگلیسی ترانسوال بنای شکایت گذاشتند وگفتند کروگر رئیس جمهور بایشان بادیدهٔ حقارت مینگرد ودر سیاست مراعات آنهارا نمیکند ومانع استخراج معادن طلاوایجاد خطوط آهن میشود . درسال ۱۸۹٦ بهصلاحدیدسسیل رودس وبه استعانت یکی ازنمایندگان کمپانی انگلیسی افریقای جنوبی موسوم به جیمسون[2] مهاجرین مزبور سر به شورش برآوردند اما نتیجه ای عایدشان نشد ، در سال ۱۸۹۹ دولت انگلیس رسماً ازکروگر درخواست رسیدگی بوضع کارگران و بهبود حال ایشانرا کرد وچون کروگر به این امر تن در نداد جنگ بین انگلیس وبوئرها شروع شد . ارانژوترانسوال با یکدیگر متحد شدند و بدست اندازی به متصرفات انگلیس پرداختند انگلیسها جنگ با دو مملکت کوچك مزبوررا آسان گرفتند وتصور کردند از جانب آنها مقاومتی نخواهد شداما برخلاف تصور ایشانجنگهای بوئردوسال ونیم طول کشید ودولت انگلیس قریب چهار صد و پنجاه هزار نفر سرباز بمیدان جنك آورد بوئرها که آشنائی کامل بوضع جغرافیائی مملکت خود داشتند

۱-Rhodesia ۲-Jameson

شکستهای چندی در ابتداء امر بقواء انگلیس وارد آوردند ولی دولت انگلیس بتدریج قواء بیشتری به افریقا فرستاد و ساخلو استرالیا را نیز خواست و عاقبت در نتیجه لیاقت و کاردانی لرد رابرتس[1] فرمانده قواء انگلیس ورئیس ارکان حرب وی لرد کیچنر[2] فتح نصیب انگلیسها شد و اوانژ تسلیم گشت وپرتوریا[3] پایتخت ترانسوال توسط قواء انگلیسی اشغال شد بااین پیش آمد وت[4] و بوتا[5] سرداران بوئر دست ازمقاومت برداشتند وبجنك وگریز پرداختند و لرد کیچنر امر بتخریب آبادیها و مساکن روستائیان و قتل عام مردم داد این اقدام بین مردم آزادیخواه اروپا قیل وقال عجیبی برپا ساخت وجمع کثیری برسیاست ظالمانه انگلیس اعتراض کردند بوئرها در شهر پرتوریا بسال ۱۹۰۲ باانگلیسها مصالحه کردند وانگلیس بااین مصالحه بر سراسر افریقای جنوبی دست یافت و در سال ۱۹۰۷ بمردم آن سامان اجازه داد امور مملکتی خود را طبق سنن وعادات ملی خویش اداره کنند.

درسال ۱۹۱۰ ممالك چهارگانه کاپ[6] و ناتال[7] واوانژ وترانسوال پس ازمذاکرات طولانی دولت انگلیس را وادارکردند که بآنها مانند کانادا واسترالیا استقلال داخلی دهد. از مجموع ممالك مزبور اتحادیه جنوب افریقا بوجود آمد. درممالك متحدهٔ جنوب‌افریقا اکثریت باعنصر بوئر بود وانگلیسها اقلیت داشتند وبوتا اولین رئیس‌الوزراء ازبین‌بوئرها انتخاب شد.

امروز ممالك متحد افریقای‌جنوبی یکی ازپرفائده‌ترین‌مستعمرات

۱-Roberts ۲-Kichener ۳-Pretoria ٤-Wet ٥-Botha
٦-Cap ۷-Natal

انگلیس است و فقط محصول معادن طلا والماس آن در سال تقریباً به ۱۲۰۰ ملیون فرانك میرسد .

سایر متصرفات مهم انگلیس در افریقا ازاین قرار است : اول در مشرق جزیره زنگبار و زمینهای حاصلخیز و سودمند افریقای شرقی انگلیس که واسطه قسمت مهمی ازبازرگانی انگلیس باهندوستان است. دوم درمغرب کناره اقیانوس اطلس زمین‌های گامبی [۱] وسیرالئون [۲] و کناره زر [۳] و نیجریه که جملگی در اواخرقرن نوزدهم بتصرف دولت انگلیس درآمد و دارای محصولات کشاورزی مفید است .

**مستعمرات آلمان**

چون جمعیت آلمان رو بازدیاد نهاد وتجارت آن توسعه یافت ازاواخرقرن نوزدهم درصدد برآمد مانند دول معظم دیگر اروپا در افریقا مستعمراتی بدست آورد . برای نیل باین مقصود بیسمارك اقدامات مؤثری کرد و دوانجمن بنام انجمن استعماری هامبورك و انجمن آلمان‌وافریقا تشکیل داد و اعضاء آنهارا بکشف وتصرف اراضی حاصلخیز افریقا تشویق کرد. اما عملیات این دوانجمن نتیجه قطعی نداد .

ویلهلم دوم امپراطورآلمان ازهمان ابتداء سلطنت خود درتصرف نواحی مرکزی افریقا کوشش فراوانی کرد وبین سنوات ۱۸۸٤ و۱۹۱٤ جمع کثیری‌را بافریقا فرستادو بالاخره باپشتکار عجیب‌خود وعقدمعاهداتی چند باانگلیس وفرانسه چهار مستعمرهٔ توگو [٤] و کامرون [٥] ( در ساحل غربی ) وافریقای جنوب غربی وافریقای شرقی آلمانرا متصرف شد .

---

۱- Gambie　　۲- Sierra-leone　　۳- Cote D'or

٤- Togo　　٥- Cameroun

دولت آلمان پس از تصرف نقاط مزبور تمام هم خودرا مصروف به عمران و آبادی و استفاده از منابع ثروتی آن نواحی کرد و بانشاء خطوط آهن پرداخت اما بموجب معاهدهٔ ورسای پس از شکست در جنگهای بین الملل اول تمام مستعمرات خودرادر افریقا از دست داد و دول اروپائی مستعمرات دولت مزبور را تحت حمایت خود در آوردند .

**مستعمرات ایتالیا**

ایتالیا نیز مانند آلمان در اثر ازدیاد جمعیت خواست مستعمراتی در افریقا بدست آورد اما برعکس انگلیس وفرانسه و آلمان که درابتداء امر توسط انجمنهای علمی وجغرافیائی اقدام باین عمل میکردند سیاست استعماری خودرا بازور سرنیزه تعقیب نمود . تصرف ارتیره[۱] و سومالی[۲] واقع در شمال شرقی افریقا بین سنوات ۱۸۸۵ و ۱۸۹۶ در نتیجه جدیت و پشتکار کریسپی[۳] صدر اعظم ایتالیا انجام گرفت ولی دولت ایتالیا در لشکرکشی به‌حبشه بامقاومت شدید منلیك[٤] سلطان آن سرزمین‌مواجه شد وناچار یکی از سرداران معروف خود ژنرال باراتیری[٥] را با پنجاه هزار نفر مأمور فتح آن سرزمین کرد . عدهٔ مزبور در سال ۱۸۹۶ توسط سلطان حبشه بکلی از بین رفت ودولت ایتالیا از فتح آن سرزمین موقةً چشم پوشید .

ایتالیا در تصرف طرابلس که جزء متصرفات عثمانی بود نیز دچار اشکالات فراوان شد وانور پاشا حاکم آن ناحیه باسه هزارنفر ازکسان خود یکسال تمام ( ۱۹۱۱ ـ ۱۹۱۲ ) یکصدو بیست هزار نفر از قواء ایتالیارا در مضیقه قرار داد ولی چون دولت عثمانی درفرستادن مهمات

---

۱- Erythree ۲- Somalie ۳-Crispi ٤-Menelicke ٥- Baratieri

وسپاه اهمال ورزید بالاخره فتح نصیب ایتالیا شد و با تصرف طرابلس موقع نظامی و بحری خودرا در دریای مدیترانه احراز کرد . ایتالیا در سال ۱۹۳۵ باوجود مخالفت بعضی از دول معظم اروپائی عاقبت حبشه را نیز گرفت .

## ۲ - آسیا

**متصرفات روسیه**

دولت روسیه از اواخر قرن شانزدهم بر زمینهای سیبری دست تصرف دراز کرد . درسال ۱۵۸۱ نخست دسته‌ای ازقزاقان روسی بر شهر سیبری[۱] که امروز دهکده‌ایست در نزدیکی تبلسك[۲] مسلط شدند وظاهراً نام سیبری مشتق از اسم این دهکده است قزاقان که هم سپاهی وهم مهاجر بودند بدون اینکه از جانب تساران روسیه بایشان‌مساعدتی شود تاسال ۱۶۳۳ خودرا بکنار اقیانوس کبیر رسانیدند ودرسال ۱۶٤۵ شهر اختسك[۳] را کنار دریائی که امروز بدین‌نام موسوم است بنا نهادند .

دولت روسیه تا اواسط قرن نوزدهم بسیبری توجهی نداشت ولی پس‌از آن که‌درجنك کریمه‌مغلوب‌شد وامید آن از تجزیهٔ عثمانی ودست یافتن بدریای‌مدیترانه منقطع گردید درصدد بر آمد که ازمشرق سیبری بدریای آزادراه‌یابد و ازجنك فرانسه وانگلیس باچین (۱۸۵۸تا۱۸٦۰) استفاده کرد وزمینهای مصب رودآمور را از مملکت آسمانی گرفت و بندر نظامی ولادیوستك را در جنوب آنجا بنا نهاد .

در اواخر قرن نوزدهم دولت روسیه برای اینکه قدرت ونفوذ

---

۱-siberi ۲-Tobolsk ۳-Okhotsk

خویش را در خاور دور بیفزاید بکشیدن خط آهن سراسری سیبری پرداخت وخط مزبور راکه ۶۶۰۰ کیلو متراست پس از ده سال (۱۸۹۱ تا ۱۹۰۱) بپایان رسانید دولت روسیه از اواخر قرن هیجدهم برقفقازیه چشم طمع دوخته بود ولی تصرف آن کشور بآسانی انجام نگرفت و دولت مزبور تا سال ۱۸۶۰ با دولت ایران وجنگاوران رشید داغستان وسایر نواحی قفقازیه مشغول زدوخورد بود وبالاخره چنانکه در تاریخ ایران ذکر شده‌است دولت روسیه بموجب معاهدات گلستان وترکمان چای بر سراسر قفقازیه تسلط یافت.

پس از آن دولت مزبور بدفع دلاوران چرکس ولزگی پرداخت وتا سال ۱۸۶۲ با این دو قوم رشید در زد وخورد بود وعاقبت پس از تحمل خسارت بسیار بمطیع ساختن ایشان نیز نائل آمد.

در سال ۱۸۷۸ هم دولت روس هم بنا بر معاهده برلین قلعهٔ قارس وبندر باطوم وقسمتی از اراضی ارمنستان عثمانی را تصرف کرد از سال ۱۸۴۵ نیز برای نزدیك شدن بهندوستان وسرکوبی طوائف قرقیز که غالباً بخاك روسیه تجاوز میکردند در صدد تصرف ترکستان بر آمد تا سال ۱۸۶۸ سپاه روس شهرهای تاشکند وسمرقند وبخارا را تصرف کردند ولی خان خیوه سخت مقاومت کرد ونزدیك یکسوم از سپاهیان روس در تسخیر آن شهر بهلاکت رسیدند عاقبت شهر مزبور هم تسخیر شد وصحاری ترکمان هم بتصرف روسها در آمد وروسیه‌از جانب خراسان وگرگان نیز باکشور ما همسایه شد (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ هجری) در سال ۱۸۸۴ شهر مرو هم بدست روسهاافتاد وتا سال ۱۸۹۲ دولت روسیه قسمتی از فلات پامیر را نیز در شمال شرقی افغانستان تصاحب کرد و

ودائره متصرفات آن دولت به بیست کیلومتری سرحد هندوستان رسید .

متصرفات انگلیس

فتح هندوستان از کارهای حکومت انگلیس نیست واین امر چنانکه در تاریخ قرون جدید نوشته شده است بدستیاری شرکت تجارتی انگلیس که از سال ۱۵۹۹ (اواخر سلطنت الیزابت) در هندوستان تشکیل شده بود انجام یافت .

در آغاز قرن نوزدهم دولت انگلیس ناحیهٔ بنگاله وقسمتی از کناره شرقی وجنوبی شبه جزیره دکن را در تصرف داشت ودر ۱۸۱۵ نیز بموجب معاهدات وین جزیره سیلان را تصاحب کرد.

در سال ۱۸٤۳ شرکت تجارتی انگلیس بر آن شد که ممالك اطراف رود سند را هم بتصرف آورد پس دست تصرف بر نواحی سفلای سند دراز کرد ولی در ناحیهٔ پنجاب که در تصرف قوم جنگجوی سیك بود با مقاومت سخت مواجه شد وتسخیر آن ناحیه پس از شش سال زدوخورد در سال ۱۸٤۹ انجام گرفت .

در سال ۱۸۵۷ در هندوستان شورش سختی روی داد که موجب کشته شدن جمع زیادی از اروپائیان گردید .دولت انگلیس پس از فرو نشاندن این شورش رسماً شرکت تجارتی هندوستان‌را منحل کرد و آن سر زمین را در زمره مستعمرات انگلیس در آورد (۱۸۵۸) .

از سال ۱۸۷٦ نیز بر هندوستان عنوان دولت امپراطوری نهادند و ملکه ویکتوریا بلقب « ملکهٔ انگلیس وامپراطریس هندوستان» ملقب گشت .

پس از جنك دوم جهانی درهندوستان دو دولت با استقلال داخلی

تأسیس شد یکی پاکستان شامل نواحی مسلمان نشین ، و دیگری هندوستان و این دو کشورهنوز جزء کشورهای‌مشترك المنافع بریتانیای کبیر هستند.

دولت انگلیس برای اینکه‌هندوستان رااز هرگونه خطرخارجی محفوظ دارد از آغاز قرن نوزدهم بتصرف معابر مختلف آن سر زمین همت گماشت . نخست قسمتی از دامنهٔ شمالی هیمالیا ودره علیای رود ستلج‌را بتصرف آوردوچون درهمان‌اوان نفوذدولت روسیه‌در کاشغرستان و تبت زیاد شده بود سپاهی بتبت فرستاد و آن‌سرزمین را نیزتحت نفوذ خویش آورد.

در مشرق هم دولت‌انگلیس دست‌تصرف بسرزمین‌های هندوچین درازکرد و نخست درسال۱۸۱۹ بندر سنگاپوررا که واسطهٔارتباط‌چین وژاپن باهندوستان است ، گرفت وتاسال ۱۸۲٦ نیز قسمتی ازشبه‌جزیره مالاکارا متصرف شد . سپس چشم طمع برسرزمین بیرمانی دوخت و باز ببهانهٔ اختلاف سرحدی دسته سپاهی بدان ناحیه‌فرستاد وقسمتی‌از کناره غربی آنرا باناحیهٔ آسام‌ضمیمهٔ‌هندوستان نمود(۱۸٦۲)وچون‌فرانسویان نواحی کشنشین و آنام وغیره راتصرف کردندبقیهٔ بیرمانی را هم تسخیر کرد و حدود متصرفات خویش را ازجانب مشرق بشط مکنك[۱] رسانید

**متصرفات فرانسه** هنگامیکه‌دولت انگلیس بتصرف بیرمانی‌قسمت غربی شبه جزیره هندوچین مشغول‌بود.دولت فرانسه هم در قسمت شرقی آن شبه‌جزیره برنواحی کشنشین و تنکن[۲] دست یافت وکشورهای آنام و کامبج[۳] را تحت‌الحمایهٔ خویش ساخت

---

۱- Mékong ۲–Tonkin ۳– Cambodge

دولت فرانسه از اواخر قرن هیجدهم بادولت آنام روابطسیاسی داشت و لوئی شانزدهم بنا برخواهش آن کشورصاحبمنصبان ومهندسینی برای تنظیم سپاه بدانجا فرستاده‌بود در سال ۱۸۵۸ چون‌جمعی ازمبلغین فرانسوی درآنام کشته شدند دولت فرانسه این امر را بهانه کرد و با دولت آنام از درجنك درآمد و پس از شش سال زرد و خورد ناحیه کشنشین را تصرف نمود (۱۸۶۳) در همان حال پادشاه کامبج هم که از دولت مجاور خود سیام هراسان بود بافرانسه دوستی گزیدوحمایت‌آن دولت را قبول‌کرد .

دولت فرانسه‌ازسال۱۸۸۱ درصدد بر آمد که‌آنام‌را تصرف‌کند و پس ازجنگهائی که باآن دولت‌وامپراطورچین‌که بحمایت آنام برخاسته بودکرد عاقبت ناحیه تنکن رابتصرف آورد و آنام رانیز بقبول حمایت خود مجبور نمود .

# فصل نهم

## ترقیات سریع آلمان

ویلهلم اول بسال ۱۸۸۸ در ۹۱ سالگی درگذشت وفرزندش
فردریك سوم که افکار آزادیخواهانه داشت به امپراطوری آلمان رسید .
فردریك سوم مدتی قبل‌از رسیدن بسلطنت از بیسمارك صدراعظم پدرش
دوری میجست وچون صدراعظم مزبور در امور مملکت‌داری استبداد
مطلق را بکار میبرد نظر خوشی نسبت بوی نداشت ووقتیکه پادشاه
شد خواست این وزیر نامی راازکار برکنار کند ولی در نتیجهٔ علت‌مزاج
بیش از سه ماه سلطنت ننمود ودر پانزده ژوئن همانسال بدرود حیات
گفت وبعد از او مقام امپراطوری به پسرش ویلهلم دوم رسید .

این امپراطور جوان در آغاز امر در حق بیسمارك احترام تمام
روا داشت ولی معلوم بود این حسن نظر دوام چندانی نخواهدکرد .
بعلت آنکه صدراعظم آلمان هرچه‌مسن‌تر میشد بر سختگیری واستبداد
خود میافزود ونسبت به‌نمایندگان رایشتاك بنظر حقارت‌مینگریست‌وغالباً
درنطقهائی که‌در مجلس ایراد میکرد ایشان‌را بباد فحش وناسزامیگرفت
وماههای متوالی برلن را ترك میگفت وباملاك شخصی خود میرفت و
پسرش راکه جانشین حقیقی خویش میدانست مأمور رسیدگی به امور
مملکتی میکرد . طرز رفتار بیسمارك با زیردستان ونمایندگان ملت و

وضع مزاجی وی که در آخر بسیار عصبانی شده بود میدان را برای بدگوئی دشمنان او باز کرد تا آنجا که مخالفین او گفتند بیسمارك قصد سلطنت دارد ومیخواهد خاندان هوهنت زلرن را از امپراطوری بر کنار سازد.

گیوم دوم کسی نبود که بتواند قیمومت صدراعظم مستبدی راچون بیسمارك بر خود تحمل کند ودر نظر داشت کارهای مملکتی را بشخصه در دست گیرد ودرباریان ووزراء وحتی بیسمارك را تحت‌الشعاع خود قرار دهد امپراطور در غالب امور داخلی وسیاست خارجی ومناسبات با روسیه واطریش با بیسمارك اختلاف نظر داشت وچون نمیتوانست توافق رأی او را جلب کند بدون اطلاع وی جداگانه با دول خارجی کنار میآمد ودر رسیدگی به امور داخلی بدون استشاره از بیسمارك احکام وفرامین مخصوص توسط وزراء صادر مینمود وقتی که بیسمارك بوی گوشزد کرد که دخالت مستقیم امپراطور در کارهای داخلی وخارجی کشور با وجود صدراعظم بر خلاف قانون اساسی است گیوم دوم بیسمارك را باستناد فرمان امپراطوری که در سال ۱۸۵۲ صادر شده بود از دخالت در کار سیاسی وایجاد روابط با خارجیان ومذاکرات بانمایندگان مجلس بدون اطلاع پادشاه جلوگیری کرد . اجراء این قانون باعث سقوط بیسمارك شد در همان اوان بیسمارك راجع به بعضی امور مذاکراتی با یکی از نمایندگان رایشتاك داشت ودراینخصوص باامپراطور سخنی بمیان نیاورده بود . میگویند در صبح روز پانزدهم مارس سال ۱۸۸۹ گیوم بدون اطلاع قبلی وارد خانهٔ بیسمارك شد وبیسمارك که هنوز در خواب بود برای پذیرائی امپراطور خود را آماده ساخت . ویلهلم بدون مقدمه بمحض

دیدن صدراعظم بوی گفت مذاکرات با نمایندگان مجلس بدون اطلاع من معنائی ندارد . بیسمارك در جواب گفت بهیچوجه حاضر نیستم که در کارهای من دخالت کنند وروابط مرا با نمایندگان مجلس تحت مراقبت در آورند واجازه نمیدهم در این خانه کسی دیگر جزخود من حق امر ونهی داشته باشد ویلهلم در پاسخ گفت اگر من که امپراطور تو هستم امر دهم باز همین جواب را خواهی داد صدراعظم دست از حالت عصبی خود نکشید وگفت فرمان امپراطور در خانهٔ پرنس بیسمارك اعتباری ندارد ومن بموجب وعده‌ای که به ویلهلم اول امپراطور آلمان داده بودم در خدمت نوهٔ او باقی ماندم اگر مانع کار امپراطور هستم بدون‌چون وچرا از خدمت کناره گیری میکنم‌این گفته بمنزلهٔ استعفاء بیسمارك‌تلقی شد واز آن پس‌این وزیر کاردان درعزلت وانزواهشت سال دیگرزندگی کرد ودر ژویه سال ۱۸۹۸ چشم از دنیا پوشید .

پس از سقوط بیسمارك تا بروز جنك بین‌الملل ۱۹۱٤ دو مسئله مهم در تاریخ آلمان مورد توجه است یکی تکثیر جمعیت ودیگری توسعه اقتصادیات آن . در مدت بیست وپنج سال عدهٔ سکنه آلمان از ٤۸ به ٦۷ میلیون رسید ومقدار داد وستد خارجی آن مملکت بالغ بر بیست‌وشش میلیارد شد وحال آنکه در موقع برکناری بیسمارك از کار صدارت عظمی آلمان فقط هشت میلیارد مارك مال‌التجاره بممالك دیگر صادر میکرد چون آلمان دیر تر از ممالك دیگر اروپا در صدد بدست آوردن مستعمرات برآمد ونواحی حاصلخیز وپر نعمت بدست رقباء سیاسی آندولت افتاده بود در اواخر قرن نوزدهم جز چند قطعه زمین غیر حاصلخیز درآفریقا بدست نیاورد . اما این نقیصه را مهارت ولیاقت

بازرگانان و نمایندگان تجارتی آلمان که توانستند در کلیه نقاط دنیا بازارهائی جهت امتعه خود تهیه کنند مرتفع ساخت .

**افزایش جمعیت آلمان**

مردم آلمان کثیرالتناسل وولود هستند وهمین امر موجبات افزایش موالید را نسبت به متوفیات آنها فراهم آورده است اختلاف عدهٔ موالید نسبت به متوفیات در سال بطور متوسط به هشتصد هزار نفر میرسد واز این‌حیث هیچیك از ممالك اروپا جز روسیه این مقام را ندارد چون جمعیت آلمان فزونی گرفت مهاجرت مردم آنسرزمین به ممالك دیگر شروع شد ودر قرن نوزدهم جمع کثیری از آلمانها بنواحی ماوراء بحار رفتنداز بین این ممالك ممالك متحدهٔ آمریکای شمالی و برزیل بیشتر طرف توجه ایشان بود بین سنوات ۱۸۲۰ و ۱۸۹۰ متجاوز از پنج میلیون نفر آلمانی به ممالك متحده رفتند ودر مناطق شمالی واطراف شهر شیکاگو وقسمت علیای رودخانه می سی‌پی وبعضی از بلاد ایالت کالیفرنی اقامت گزیدند مهاجرین آلمانی برزیل غالباً در قسمت‌های شمالی آنسرزمین بر قرار شدند . اما سیل مهاجرت آلمانیها باینطریق ادامه نداشت ودر اوائل سلطنت ویلهلم دوم از شدت آن کاسته شد . چنانیکه بین سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ بطور متوسط سالانه بیش‌از پنجاه وهشت هزار نفر بخارج آلمان نرفتند وچند سالی بشروع جنك بین‌الملل اول نمانده بود که این عده بسالی ۲۲ هزار نفر تقلیل یافت . علت عمدهٔ تقلیل مهاجرت توسعه‌عجیب صنایع آلمان بود و آلمانها در نتیجه همین‌امر در کارخانه‌ها بکار مشغول شدند وتوانستند در آسایش ورفاه زندگی کنند وبجای مهاجرت بخارج بجانب‌شهرهای داخلی هجوم آورند نتیجه مستقیم تمرکز مردم درشهرها

و نواحی صنعتی دست برداشتن دهاقین وروستائیان از امر فلاحت بود .

**توسعه صنایع**

آلمان تا سال ۱۸۸۰ تمام هم خود را مصروف به توسعه اراضی زراعتی میکرد با این حال بهیچوجه بمقام ممالك فلاحتی بزرك اروپا مانند فرانسه وروسیه نمیرسیداما در نتیجه سعی وکوشش وپشت کار خستگی ناپذیر مردم مملکت مزبور در سال ۱۹۱٤ یکی از بزرگترین ممالك صنعتی دنیا شد وازاین حیث بپایه بریتانیای کبیر وممالك متحدهٔامریکای شمالی رسید . چنانکه در آن تاریخ از حیث مقدار ذغال مستخرجه‌مقام سوم واز لحاظ مصنوعات و آلات وادوات آهن وفولاد وچدن مقام دوم را در دنیا داشت وهیچیك‌از دول معظم اقتصادی دنیا از حیث مصنوعات برق ومحصولات شیمیائی ومواد رنگی وقند سازی بپایه آن نمیرسیدترقی صنایع مختلف در آلمان مدیون عوامل ذیل است : منابع سرشار زیر زمینی آن مملکت‌که با فعالیت فوق‌العاده شروع باستخراج شد در سال ۱۸۸۷ در آلمان فقط هفتاد وهشت میلیون تن ذغال سنك استخراج‌میشد اما در سال ۱۹۱۳ مقدار ذغال‌سنك آلمان به دویست‌وشصت‌میلیون‌رسید جمعیت فراوان ومیزان‌کم حقوق کارگران نیز عامل مؤثر دیگری در توسعه صنایع آن مملکت بود.دیگر ازعوامل‌ی که باعث‌افزایش‌محصولات صنعتی آلمان شد وجود علماء وشیمی‌دانهای بزرك بودکه در معادن و مراکزصنعتی و آزمایشگاه ودانشگاه ومراکز علمی مستقیماً مشغول کار ودر تماس با طلاب علوم مختلف وحتی کارگران بودند آلمانها برای توسعه صنایع‌خود هم درازدیاد محصولات مصنوعات کارخانه‌ای کوشیدند وهم سعی کردند حتی‌المقدور این قبیل اشیاء ساخته شده با ارزانترین

قیمت وارد بازارهای مشتری دنیا شود واز طرف دیگر کارخانه‌ها و ماشینهای مربوط به ساخت آلات وادوات مختلف صنعتی را به بهترین سبك واسلوب آماده ساختند وتشکیلات کاملی در ادارهٔ کارخانه ها و توزیع آن در نقاط مختلف دنیا بکار بردند وبرای آنکه تهیه مصنوعات متنوع دچار وقفه واشکال نشود وبموقع سفارشهای مشتریان راآماده و مهیا سازند هر یك از کارخانه‌های بزرك آلمان مؤسسات فرعی دیگری نیز از قبیل معادن وخطوط آهن مورد لزوم را مخصوص خودکرد .

**تجارت آلمان**

یکی از مسائل مهمی که در تجارت طرف توجه صاحبان کارخانه میشود این مسئله است که سعی در تکثیر وافزایش مصنوعات خودکنند ودر عین حال از تمرکز بیهودهٔ اشیاء ساخته شده جلوگیری نمایند وبمعنای دیگر درازدیاد عدهٔ خریداران وبدست آوردن بازارهای جدید مشتری مراقبت لازم را بعمل آورند چه اگر مصنوعات بیش از مقدار لزوم تهیه شود و بازار مشتری کافی بدست نیاید فراوانی محصولات بجای آنکه مورد استفاده قرار گیرد وبال گردن صاحب آن میشود صاحبان کارخانه وتجار بزرك آلمان برای جلوگیری از این نقیصه واستقرار جریان طبیعی درامر تجارت داخلی اقدامات لازمی بعمل آوردندکه مهمتر از همه اتحاد کلیه کارخانه‌هائی که مصنوعات واحدی تهیه میکردند با یکدیگر بوداتحادیه های مزبور قیمت اجناس را معین میکردند وهر فروشنده‌ای راکه از اجراءآن تخلف مینمود بسختی تحت تعقیب قرار میدادند ودر عین حال مقدار محصول صنعتی سالانهٔ هر یك ازکارخانه‌ها را معین میکردند و

حتی مناطق خاصی را در آلمان جهت فروش متاع معین تعیین مینمودند چون تجارت داخلی آلمان سروصورتی بخود گرفت تجار معتبر آن سرزمین در صدد بدست آوردن بازارهای خارجی برآمدند ونمایندگان تجارتی به اکناف واطراف عالم فرستادند نمایندگان مزبور با استعداد سرشار و شم تجارتی خاصی که داشتند در قلیل مدتی توانستند با وجود رقابت انگلیسها وفرانسویها غالب خریداران خارجی را مخصوص خود کنند ومال التجارهٔ آلمان را در سراسر آسیای شرقی وغربی و آمریکای جنوبی منتشر سازند ومدتی نگذشت که با این پشت کار مصنوعات آلمان در لندن وپاریس ارزانتر از امتعهٔ انگلیسی وفرانسوی فروخته شد یکی دیگر از عواملی که موجبات توسعهٔ تجارت خارجی آلمان را فراهم آورد آن بود که مصنوعات آلمانی در خارج مملکت ارزانتر از بازارهای داخلی آلمان بمصرف فروش میرسید وبرای جلب مشتریان بیشتر شرائط سهل وآسانی را بمشتریان پیشنهاد میکردند وحتی اجناس را با اقساط نازل تحویل میدادند در همان اوان قواء بحری آلمان توسعهٔ فراوانی یافت وکشتیهای تجارتی آنسرزمین در تمام آبهای دنیا مشغول رفت و آمد و ظرفیت آنها در ۱۹۱٤ شش برابر گنجایش کشتی‌های مزور در سال ۱۸۸۸ شد دولت آلمان نیز در توسعه کشتیرانی سعی جمیل کرد ومیلیاردها برای آماده کردن راههای آبی قابل کشتیرانی در داخله مملکت بمصرف رساند وغالب رودخانه‌ها را بوسیله ترعه به یکدیگر مربوط ساخت و طوری در این کار پیشرفت حاصل نمود که رن وامس ووزر والب جزء بهترین رودخانه‌های قابل کشتیرانی دنیا درآمدند. یکی دیگر از امور

مربوط به توسعه کشتیرانی تعمیر و فراهم آوردن وسائل لازم جهت بارگیری کشتیهادر آنها بود که دولت آلمان در این راه سعی بلیغ کرد و هامبورك را با ۱۵۸ کیلومتر خط آهن و ۷۱ خط کشتیرانی که آنجا را بکلیه نقاط دنیا ارتباط میداد بصورت بهترین نمونه بندر جدید در آورد بندر مزبور در سال ۱۹۱٤ اولین بندر تجارتی قارهٔ اروپا شد تأسیس کمپانیهای بزرك تجارتی مانند هامبورك آمریکا[۱] نرد دویچر لوید[۲] و برمن[۳] کشتیرانی تجارتی وداد وستد آلمان را بحد اعلای اعتبار خود رساند.

ترقیاتی که آلمان از لحاظ صنعت وتجارت و کشتیرانی حاصل کرد نتیجه پشتکاروقوت ارادهٔ ویلهلم دوم امپراطور آن سرزمین بود که در پشتیبانی‌ازاین‌سیاست لحظه‌ای‌از دوران سلطنت خودرا آرام ننشست

ویلهلم دوم که در پانزده ژوئن ۱۸۸۸ بامپراطوری آلمان رسید سی سال بر آن سر زمین حکومت کرد ودر نهم نوامبر ۱۹۱۸ استعفا داد. در دوره سی ساله مزبور امپراطور آلمان به ترتیب کاپری وی[٤] (۱۸۹۰ ـ ۱۸۹٤) و هوهن لوهه[٥] (۱۸۹٤ ۱۹۰۰) وبولو[٦] (۱۹۰۰ ـ ۱۹۰۹) وبتمن هولوگ[۷] (۱۹۰۹ ـ ۱۹۱۷) را بصدارت اختیار کرد. وزراء مزبور در پیشرفت اقتصادیات وتوسعه نظام آلمان معاضدین‌وفادار ویلهلم دوم بودند. ویلهلم دوم برای حفظ سیاست اقتصادی آلمان توسعه نظام وافزایش تسلیحات راازلوازم اولیه میشمرد وچون‌میدانست

---

۱ – Hambourg – Amerika ۲ – Nord – deuteherloyd
۳ – Bremen ٤ – Caprivi ٥ – Hohenlohe ٦ – Bulow
۷ – Bethmann – Holiweg

در موقع بروز جنك احتمالی بایددر دوجبهه غرب وشرق بادشمنان مملکت مواجه شود بموجب قانون مخصوصی که از رایشتاك گذراند در سال ۱۹۱۱ عدهٔ قابل ملاحظه ای را بر سربازان نظام وظیفه افزود؛ سالهای بعد نیز همین رویه رادرپیش گرفت ودر سال ۱۹۱۳ این عده را به ۱۴۰ هزار نفر رساند ومبالغ هنگفتی را به تسلیحات ومهمات جنك وساخت طیاره وزیپلن وتوسعهٔ قسمت توپخانهٔ سنگین مملکت که در هفته‌های اول جنك بین‌الملل (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) پیشرفتهای سریع آلمان را باعث شد اختصاص داد. افزایش عدهٔ نظامیان آلمان مسئله تازه‌ای نبود وسیاستی بود که تمام اعضاء خاندان هوهنتزلرن پیروی میکردند اما ایجاد نیروی دریائی جنگی یکی از اقداماتی است که افتخار آن مربوط بدوران سلطنت ویلهلم دوم میشود. اقدام باین عمل در وهلهٔ اول امری موهوم بنظر میآمد بعلت آنکه آلمان در سال ۱۸۸۸ کاملا فاقد این قسمت بود و بودجه مخصوص نیروی دریائی آن مملکت از ۶۰ میلیون مارك تجاوز نمیکرد ولی در نتیجه سعی وعمل وپشتکار ویلهلم دوم در سال ۱۸۹۷ این مبلغ به ۱۴۶ میلیون رسید وباعث امیدواری شد وکشتیهای جنگی جدیدی بآب افتاد کسیکه دراین راه خدمات شایانی کرد امیرالبحر تیرپیتز[1] بود که از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۶ وزارت دریا داری آلمان را بر عهده داشت اگر ویلهلم دوم را بانی فکر تقویت قواء بحری آلمان بدانیم باید بگوئیم تیرپتیز تنها کسی است که براین فکر جامهٔ عمل پوشاند. در سال ۱۹۰۸ بودجهٔ وزارت دریا داری آلمان به ۴۳۲ میلیون رسید وقبل از شروع جنك بین‌الملل اول مملکت آلمان از لحاظ قواء بحری مقام دوم را در

---

۱ - Tirpitz

دنیا حائز شد. در آن تاریخ عدهٔ سفاین جنگی آلمان از انگلیس کمتر بود اما از لحاظ تجهیزات نسبت بآنها بر تری داشت چون نگاهداری قوائی باین عظمت متضمن مخارج گزاف بود قوانین خاصی در خصوص مالیات غیر مستقیم وعوارضی که بر سرمایه‌داران تعلق میگرفت گذراندند.

با شرحیکه ذکر شد معلوم میشود که قدرت وعظمت اقتصادی و نظامی آلمان قبل از شروع جنگ اول بین‌الملل در دنیا کم نظیر بود اما مسائلی چنداز آنجمله ضعف بنیهٔ مالی مملکت در نگاهداری قواء نظامی وبحری وپیشرفت حزب سوسیالیست در رایشتاگ همواره سیاستمداران آلمان را بخود مشغول میداشت در عوض مسائل دیگری از قبیل تزائد جمعیت وتوسعه اقتصادیات ووجود نظامیان کار آزموده وقواء بحری ایشان را نوید میداد که در موقع بروز جنگ احتمالی پیشرفت وتوفیق با آلمان خواهد شد وهمین امر وترقیات مادی دیگر وپیشرفتهائی که آلمان در علوم وادبیات وموسیقی کرده بود ومورخینی چون ممسن[۱] وهارناک[۲] ومیر[۳] وشعرائی مانند دهمل[٤] و استفان ژرژ[٥] وداستان نویسانی مثل فرنسن[٦] ومن[۷] وفلاسفه‌ای از قبیل نیچه[۸] و وونت[۹] و موسیقی دانهائی از آنجمله واگنر[۱۰] وریشارد اشتراس[۱۱] بوجود آورد حس عظمت روحی را در آلمانها تقویت کرد و پایهٔ عقیدهٔ تازه ای را ریخت که معروف به پان ژرمانیسم[۱۲] شد.

---

۱ – Mommsen ۲ – Harnack ۳ Meyer ٤ – Dehmel

٥ – Stefan george ٦ – Frenssen ۷ – Mann ۸ Nietzsche

۹ –Wundt ۱۰ –Wagner ۱۱ – Richard Strauss

۱۲ – Pangermanisme

غرض اصلی از پانژرمانیسم توسعهٔ سیادت وعظمت آلمان در خارج حدود امپراطوری آن مملکت بود. آلمانها که خود را جزء ملت بر گزیدهٔ ژرمن میدانستند میخواستند ملل دیگر را تحت‌الشعاع فضیلت و برتری خویش قرار دهند وبرای نیل باین مقصود جنك را لازم میشمردند و چون بر فتح غائی خود اطمینان داشتند اقدام بآن را عین حقیقت وعدالت میدانستند وعدالت را در زمرهٔ مزایا وصفات خود میآوردند.

انتشار این قبیل انکار عاقبت دنیا را بجانب جنگی کشید که آتش آن خرمن هستی عالمی را سوزاند.

# فصل دهم

## اوضاع روسیه در قرن نوزدهم

سلاطین روسیه برای آنکه بر تسلط و نفوذ سیاسی خویش درشبه جزیرهٔ بالکان بیفزایند سه‌بار در قرن نوزدهم برخاك عثمانی حمله‌بردند (۱۸۲۹، ۱۸۵٤ تا ۱۸۵٦ و ۱۸۷۷تا۱۸۷۸) عنوان این حمله‌ها آزاد کردن مردم‌یونان وصربستان و بلغارستان از بند حکومت‌استبدادی عثمانی‌بود ولی در همان حال رعایای روسیه از آزادی محروم بودند و آن‌کشور گرفتار مستبدترین حکومتها بود .

حکومت روسیه درآخر قرن نوزدهم از لحاظ سیاسی واجتماعی با قرن‌هفدهم و هیجدهم تفاوتی‌نداشت تسار درسراسر روسیه بااستبداد مطلق سلطنت میکرد و برجان و مال‌رعایا اختیارکامل‌داشت ادارهٔ امور کشوری بریاست شخص تسار در دست **شورای دولتی** و **مجلس سنا** و **وزیران** بود از میان وزیران وزیر خارجه مقام صدر اعظمی داشت افراد ملت دراظهارعقیدهٔ سیاسی آزاد نبودند واجتماع‌مردم برای‌مذاکره در امور سیاسی ممنوع بود .

ملت روسیه مرکب از چهار طبقهٔ مختلف بود نخست نجبا که عدهٔ آنان در تمام کشور از صدهزار نمیگذشت و قسمت عمدهٔ زمین‌های روسیه در تصرف ایشان بود دوم روحانیون که عموماً مردمی نادان و

خشن و عاری از آداب اجتماعی بودند سوم متوسطین مانند بازرگانان و اعضاء ادارات که بیشتر در شهرها میزیستند و عدهٔ ایشان نسبت بجمعیت روسیه کم بود چهارم روستائیان که نه دهم جمعیت کشور از آنان تشکیل میشد و درسال ۱۸۵۷ که روسیه ۶۱ میلیون جمعیت داشت عدهٔ افراد این طبقه پنجاه میلیون بود روستائیان روسیه غالباً مثل سرفهای قرون وسطی با زمینی که در آن زراعت میکردند ازمالکی بمالك دیگر منتقل میشدند و مالکین ایشانرا بندهٔ خویش میشمردند . اینگونه روستائیان از حق تملك و خرید و فروش و انتقال و حق وصیت نیز محروم بودند .

**فنلاند و لهستان**

در جوار دولت امپراطوری روسیه طرز حکومت دو کشور فنلاند و لهستان نوع دیگر بود . گراندوشهٔ فنلاند با آنکه بموجب معاهدات کنگرهٔ وین رسماً بروسیه داده شده بود استقلال داخلی داشت و قوانین دادگاهها و پول آن کاملا با روسیه متفاوت بود حکومت فنلاند را مجلس سنای آن سرزمین که از نمایندگان ملت فنلاند تشکیل میشد اداره میکرد آن کشوررا باروسیه جز از جهت شخص تسار که بر هردو کشور تسلط داشت هیچگونه اشتراکی در میان نبود .

لهستان هم مثل فنلاند استقلال داخلی داشت . آلکساندر اول پس از آنکه بموجب معاهدات کنگرهٔ وین بر گراندوشهٔ ورشو دست یافت برای جلب قلوب مردم آن سرزمین بایشان اجازه داد که بوضع قوانین اساسی بپردازند و بگراندوشهٔ مزبور عنوان لهستان عطا کرد . بموجب قوانین اساسی لهستان قوهٔ مجریه و قسمتی ازقوه مقننه دراختیار تسار بود

و تسار یکی از بستگان خویش و یا یك تن از افراد ملت لهستان را بنیابت خود برمیگزید و بدان کشور میفرستاد .

آلکساندر اول نخست یك تن از مردم لهستان را بنیابت خود در لهستان برگزید لکن پس از اندك مدتی گراندوك **کنستانتین** [۱] برادر خویش را که فرمانده سپاه لهستان بود بدان سمت تعیین کرد لهستان تا پنج سال اندکی از آزادی بهره‌مند بود ولی در سال ۱۸۲۰ بین دیت لهستان و تسار درباب یکی از قوانین اختلافی پدید آمد و بالنتیجه تسار دیت را تعطیل کـرد و تا پایان سلطنت خویش ( ۱۸۲۵ ) نیز از تشکیل آن خودداری نمود .

پس از مرگ آلکساندر در دورهٔ سلطنت برادر او نیکلای اول مردم لهستان برای تحصیل آزادی کامل شورش کردند ولی از سپاه روس شکست یافتند و نیکلا قانون اساسی لهستانرا لغو کرد و آن کشور را ضمیمهٔ روسیه ساخت .

نیکلای اول سی سال بر روسیه سلطنت کرد (۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵) و در این مدت کاملا آن کشوررا از اروپا کنار داشت ، چنانکه بافراد ملت اجازهٔ مسافرت بکشورهای دیگر داده نمیشد و ورود روزنامه‌ها و مجلات اروپائی بخاك روسیه ممنوع بود .

**سلطنت آلکساندر دوم و آزادی روستائیان**

نیکلا در سال ۱۸۵۵ درگذشت و پسرش آلکساندر جانشین وی گردید الکساندر دوم برخلاف پدر مایل بانتشار تمدن اروپائی و تغییر وضع اجتماعی روسیه بود . چنانکه نخست مسافرت بکشورهای بیگانه

۱- Constantin

وخواندن کتب وروزنامهای خارجی را آزاد کردوفرهنك روسیه راتوسعه داد سپس بتغییرات اساسی تر پرداخت روستائیانرا که مانند سرفهای قرون وسطی میزیستند آزاد نمود و املاك را میان ایشان و مالکین تقسیم کرد .

درزمان الکساندر دوم هم مردم لهستان برای آزادی شورش کردند ولی باز شکست خوردند و حکومت روسیه برای اینکه اساس ملیت لهستانرا براندازد کلیساهای کاتولیك رابست وسخن گفتن بزبان لهستانی را ممنوع نمود و آموختن زبان روسی را درمدارس اجباری کرد .

پس ازغلبه برشورشیان لهستان آلکساندردوم بحکومت استبدادی متوجه شد و با مقاصد آزادی طلبان و طبقات روشنفکر روسیه مخالفت نمود ازسال ۱۸۷۸ آزادی طلبان روسیه بر آن شدندکه آلکساندر را با زور بانجام مقاصد خود و تغییر طرز حکومت روسیه مجبور سازند پس جمعیتی سری تشکیل کردندو بکشتن مخالفان حکومت استبدای پرداختند وچون الکساندر بر استبداد وسختگیریهای خود افزود اورا نیز در ماه مارس ۱۸۸۱ کشتند .

**سلطنت الکساندر سوم**

پس از کشته شدن آلکساندر دوم پسرش بنام آلکساند سوم بجای او نشست واوهم چون مانند جد خود نیکلای اول نشر افکار اروپائی را بصلاح کشور نمیدانست به آزار آزادی طلبان پرداخت وسرانجام اجتماعات سری آنانرا کشف کرد وبسیاری ازایشانرا کشت و باردیگر ورود روزنامه ها و کتب بیگانه را ممنوع کرد .

سپس درصدد بر آمد که برای ایجاد وحدت ملی زبان و مذهب روسیه را در میان ملتهای مختلف آن کشور رائج سازد بهمین نسبت به ملل مختلفی که درروسیه زندگی‌میکردند مخصوصاً بآلمانیها ستمکاری بسیار کرد وایشانرا بفراگرفتن زبان روسی وترك زبان ملی خود مجبور نمود .

آلکساندر نسبت بقوم یهودهم که نزدیك شش میلیون بودند ظلم بسیار کرد و آنقوم را ببهانه های مختلف مجبور نمود که از املاك خود مهاجرت کنند ودرنواحی غربی روسیه ساکن شوند . بعلاوه ایشانرا از خرید زمین و اشتغال ببعضی مشاغل آزاد محروم کرد .

**سلطنت نیکلای دوم**

آلکساندرسوم درسال۱۸۹٤مردوپسرش‌نیکلای دوم‌بجای‌او‌نشست . نیکلا هم‌مانند پدرباستبداد کامل حکومت کردولی‌شکستهای روسیه ازژاپن درسال۱۹۰٤باز آزادی طلبان را برحکومت چیره ساخت و چون نیکلا در قبول مقاصد ایشان مسامحه مینمود سراسر روسیه گرفتار انقلاب سخت گردید شورشیان که بیشتر ازکارگران ومحصلین و طبقات روشنفکر بودند برای اینکه تسار رابتغییرطرزحکومت مجبور کنندد‌ست ازکارکشیدند ولی‌دولت بسختی پایداری کردوانقلاب واعتصاب رابا زندان وشکنجه وکشتارتلافی‌نمود .

عاقبت پس از شکست قطعی روسیه ازژاپن ( در ماه مه ۱۹۰۵ ) نیکلا ناچار بقبول مقاصد آزادیخواهان تن داد و فرمانی صادر کرد و اجتماعات وروزنامه هارا آزاد نمود پس از آن امر بتأسیس مجلس ملی دوما[1] داد ونخستین مجلس را در دهم ماه مه۱۹۰٦ باتشریفات بسیارباز

---
۱-Duma

کرد وظائف دوما تصویب بودجه کشوری وشور ومذاکره درقوانینی که وزیران تقدیم میکردند بود . علاوه بر دوماتسار مجلس دیگری هم بنام شورای امپراطور تأسیس نمود که فی‌الحقیقه بمنزله مجلس‌اعیان بود .

از آن پس بین نیکلا ودوما اختلاف بسیارروی دادچه اومیخواست حتی‌الامکان بااستبدادحکومت کند ودومامیکوشیدکه ازاختیارات وی بکاهد وبهمین سبب غالباً مجلس بسته بود .

ظهورجنك بین‌الملل اول وخسارتیکه از آن جهت برملت روسیه وارد آمد نیز برمشکلات داخلی و خارجی آنکشور افزود و سرانجام انقلاب سال ۱۹۱۷ ظهور کرد که یکباره سلطنت خاندان رمانوفها را بر انداخت ورژیم سلطنت استبدادی را سرنگون ساخت .

# فصل یازدهم

## اوضاع اتریش هنگری

فردیناند اول پادشاه اطریش درسال ۱۸۴۸ از سلطنت استعفا کرد وفرزندش فرانسواژوزف بسلطنت رسید وتاسال ۱۹۱۷ پادشاهی کرد.

فرانسواژوزف پادشاهی بلند همت وجاه طلب ومتکبر بودو بیشتر امور کشور را باراده شخصی انجام میداد سعی او نخست آن بود که نیروی لشکری اتریش را ترقی دهدوازاین راه باکشورهای بزرك اروپاهمسری نماید.

پس از شکست اتریش در سال ۱۸۵۹ از فرانسه و ایتالیا، مردم مجارستان باز درصدد شورش بر آمدند و فرانسوا ژزف چون منازعات داخلی را بزیان کشور میدیدبر آن شد که حکومت استبدادیرا بحکومت مشروطه مبدل سازد پس در ۲۰ اکتبر ۱۸۶۰ فرمانی صادر کرد وبدیتهای نواحی مختلف اتریش اجازه وضع قوانین داد و مجلسی بنام شورای امپراطوری ازنمایندگان دیتها برای مشاوره درامورعمومی کشورتأسیس نمود ولی چون این ترتیب باشکالاتی برخورد امپراطور در سال ۱۸۶۱ فرمان دیگری صادر کرد و اختیار دیتها را محدود ساخت و شورای امپراطوری را بدو مجلس اعیان و مبعوثان تبدیل نمود بموجب فرمان تازه این دو مجلس در وضع قوانین وتصویب دخل وخرج درتمام کشور

اختیارتام داشت ووزیران هم که ازطرف شاه انتخاب میشدند مسئول آن دو مجلس بودند .

پس از آنکه دولت اطریش ازدولت پروس شکست خورد(۱۸۶۶) چون مجارها باز در صدد شورش بودند حکومت اتریش با مجارستان معاهده‌ای بست بموجب این معاهده دولتهای اطریش و مجارستان تحت امر سلطان واحد ازهرجهت بایکدیگر یکسان شدند واز آن پس دولت اطریش بدولت اتریش هنگری موسوم شد .

نواحی کرواسی واسلاونی وترانسیلوانی‌هم‌جزء دولت مجارستان شمرده شد وهفده ناحیه دیگر کشورضمیمه اتریش گردید امور کشوری نیز بدو قسمت شد ، یکی‌امورعموانی مانند روابط مملکت باسایردولتها وامورلشکری ومالی دیگرامورمربوط بمصالح ومنافع مشترك دولتین ، مثل مسائل اقتصادی و گمرکی ومسائل مربوط براهها وراه آهنها وامثال آن . امور عمومی دو کشور بدست وزیران واحد اداره میشد و هر دو کشور یك وزارت دارائی وجنك وخارجه داشت . امور مربوط بمصالح ومنافع مشترك دولتین نیز در مجلسی از نمایندگان دیت مجارستـان و مجلس اتریش موسوم به رایشسرات حل و عقد میشد واین مجلس سالی دودفعه یکبار دروین ویکبار در بوداپست تشکیل میبافت .

پس ازاتحاد اطریش ومجارستان هریك از آن دو دولت در امور داخلی خود مستقل گردید . ولی‌امپراطور برهردو کشورسلطنت میکرد وفرمانده کل سپاه بود .

دیت مجارستان مرکب از دو مجلس بود یکی مجلس اشراف که ازنجبا وبزرگان تشکیل میبافت ونمایندگان آن را شخص شاه انتخاب

میگرد و دیگری مجلس مبعوثان که وکلای آن بنابر آراء عمومی انتخاب میشدند .

در اتریش هم رایشسرات ازدومجلس ترکیب میشد یکی مجلس اعیان ودیگری مجلس مبعوثان ، وکلای مجلس اعیان از طرف شخص شاه و نمایندگان مجلس مبعوثان ازجانب مردم انتخاب میشدند .

**اختلافات ملی در اتریش**

یکی از مسائل مهم داخلی اتریش مسئله اختلاف ملی آنسرزمین بود در اتریش امور کشوری به دست آلمان ها اداره میشد و زبان آلمانی زبان رسمی کشور بشمار میرفت پس از آنکه اتریش و مجارستان در اداره امورداخلی مستقل شدندملل مختلف دیگرهم که ضمیمهٔ دولت اتریش شده بودند ، مانند چکها و اسلاوهادرخواست استقلال اداری و داخلی کردندو از فرستادن نمایندگان خود بمجلس وین خود داری نمودند .

فرانسوا ژزف ناچار در صدد برآمد که بناحیهٔ بهم نیز مانند مجارستان استقلال داخلی دهد ولی این امر بسبب مخالفت آلمانیهای اتریش و بیسمارك صدراعظم پروس انجام نگرفت .

چك‌ها تا سال ۱۸۷۹ از فرستادن نمایندگان خود بمجلس ملی وین امتناع کردند .

در این سال میان ایشان وحکومت اتریش موافقتی حاصل شد ، بدین طریق که چکها از استقلال داخلی چشم پوشیدند و نمایندگان خود را بمجلس ملی وین فرستادند ودولت اتریش هم در عوض زبان چك رادر بهم رسمی شمرد ودارالفنون شهر پراك رابدو قسمت آلمانی وچکی تقسیم کرد و امر داد که احکام رسمی را از آن پس بهر دو زبان

بنویسند .

غیر ازمجارها وچکها ، کرواتها و صربها ورومانیها نیز در صدد تحصیل استقلال داخلی بودند و بقبول حکومت مجارها و زبان ایشان راضی نمیشدند . آرزوی‌صرب‌ها آن‌بود که از تحت‌تبعیت دولت‌اتریش هنگری در آیند و بمردم کشور مستقل همسایه خود صربستان بپیوندند ومخصوصاً فتوحات صربستان در جنگهای‌بالکان (۱۹۱۲تا۱۹۱۳) آتش آرزوی آنانرا تندتر کرد رومانیهای ترانسیلوانی[1] هم میخواستند که ازمجارستان جدا وبرومانی منضم شوندولی تا پایان جنك‌بین‌الملل اول باین مقصود نرسیدند .

در آغازقرن بیستم اوضاع‌داخلی اتریش‌هنگری بسبب اختلافات ملی بسیارمغشوش و تیره بود چنانکه دسته ای از سیاستمداران اروپا تجزیهٔ آن کشور را پس‌ازمرگ فرانسوا ژزف امری مسلم میپنداشتند.

تشکیل دولت مستقل صربستان و فتوحات آنکشور درجنك های بالکان هم برای اتریش هنگری خطری بزرك محسوب میشد زیرا چنانکه گفتیم‌استقلال وقدرت آن‌دولت صرب های‌مجارستان رامجذوب نموده بود واین دسته آرزو داشتند که روزی از مجارستان جداشوند وبصربستان پیوندندبهمین‌سبب‌بودکه درسال ۱۹۱٤دولت اتریش‌هنگری در صدد اضمحلال صربستان بر آمد و آتش جنك عالم سوز بین الملل‌را بر افروخت .

---

1-TransilVani

# فصل دوازدهم

## اوضاع ژاپن درقرن نوزدهم وبیستم

**اوضاع ژاپن پیش ازقرن نوزدهم**

ژاپن در اواسط قرن نوزدهم حکومت ملوك ـ الطوایفی داشت و امپراطوررا که میکادو میگفتند قدرتی نمانده بود اختیار امور کشور فی‌الحقیقه در دست **شگون**[1] یا حاجب سالار(وزیردربار) بود که در شهر یدو[2] میزیست و جزوی سرداران سپاه نیز قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند نخستین قوم اروپائیکه بژاپن راه یافت بازرگانان پرتقالی بودند که در اواسط قرن شانزدهم (۱۵٤۲) بدانسرزمین رفتند پس از ایشان جمعی از مبلغین مذهب کاتولیك نیز بژاپن راه یافتند و در آنجا بتبلیغ دین مسیح برداختندو چون در آغاز قرن هفدهم در امور سیاسی کشور مداخله کردند دولت ژاپن آنها را از خاك خود بیرون راند و ورود بیگانگان بژاپن و مسافرت مردم ژاپن را بکشور های بیگانـه ممنوع ساخت . از آن‌پس فقط بازرگانان هلندی و چینی حق داشتند که بجزیرهٔ کوچکی در مقابل بندر **ناگازاکی**[3] بیایند و امتعه ژاپنی از قبیل ظروف چینی و پارچه های ابریشمی وچای وبرنج را خریداری کنند .

---

۱-(Maire de Palais) Chogoun ۲- Yedo ۳- NagasaKi

در سال ۱۸۵٤ دسته‌ای از ناوگان کشورهای متحد امریکا بژاپن آمد و ازجانب‌رئیس جمهور آندولت اجازهٔ بازرگانی خواست شگون نخست درصدد ردتقاضای ایشان بود ولی چون دانستکه باآنان بزوربر نمی‌آید ناچار تن برضا دادو دو بندر از بندر های ژاپن‌را بروی‌بازرگانان امریکائی باز کرد پس از امریکائیان دولت های فرانسه و انگلیس وروسیه و برخی دیگر از ممالك اروپا هم‌در آن سرزمین حق‌بازرگانی یافتند .

**انقلاب ۱۸٦۸** اجازه ورود بیگانگان بژاپن بین سرداران سپاه آنکشور اختلافات تازه ایجادکرد وسرانجام به جنك‌داخلی کشید . شگون وطرفدارانش برای اینکه مخالفان‌خود را از پای در آورند از دولت‌های اروپائی کمك خواستند و اروپائیان هم بیاری ایشان برخاستند و شهرسی مونوزکی[1] راکه در تصرف‌یکی از سران‌مخالفین ورودبیگانگان بژاپن‌بود باگلوله ویران کردند (۱۸٦٤) در نتیجه امپراطور هم که‌نخست باورودبیگانگان مخالف بود با ایشان از درمخالفت درآمد و چند بندر دیگررا بروی آنان باز کرد پس از اندك زمانی شگون و امپراطور هردو درگذشتند و امپراطور تازه که موتسوهیتو[2] نام داشت باحاجب سالار جدید آغاز مخالفت کرد و عاقبت او را از آن مقام برداشت و خود زمام امور کشور را در دست گرفت و از شهر کیوتو[3] اقامتگاه قدیم امپراطوران بشهرید و محل اقامت سپهسالارکل منتقل گردید و آنرا تکیو[4] یعنی پایتخت شرقی نام نهاد (۱۸٦۸)

---

۱-Simonoseki ۲-Mutsu-Hito ۳ – Kioto ٤– Tokio

دورهٔ ترقیات ژاپن از سال ۱۸٦۸ آغاز شد میکادوی تازه برای اینکه اوضاع اداری و لشکری وسیاسی کشور را تغییر دهد ازانگلیس و فرانسه و آلمان مستشاران وصاحبمنصبان و معلمینی خواست وجمعی از دانشجویان ژاپنی رابارو پا فرستادودرسراسر کشوردبستانها ودانشکده ها تاسیس کرد از سال ۱۸۷۰ نیز بکشیدن خطوط آهن وخطوط تلگراف و ساختن ناو های جنگی پرداخت و خدمات لشکری رااجباری ساخت و در اندك زمانی ۴۰۰,۰۰۰ سپاه آماده کرد و بوسیله آن سپاه آتش انقلابات سختی را که از جانب مخالفان اصلاحات تازه روشن شده بود فرونشاند.

در سال ۱۸۸۹ میکادو قانون اساسی تازه ای وضع کرد و بموجب آن قوهٔ مقننه کشور را بدو مجلس اعیان ومبعوثان و قوهٔ مجریه را به خویشتن اختصاص داد. مجلس اعیان از افراد خاندان سلطنتی و نجباو از اشخاصیکه بمیل شاه انتخاب میشدند تشکیل مییافت ومجلس مبعوثان از وکلای ملت که انتخاب ایشان مشروط بشرائط دشواری بود پدید میآمد ومجالس دوگانه فی الحقیقه هیچ گونه اختیاری نداشتند وبی اجازه وصواب دید شخص امپراطور در هیچ امری نمیتوانستند مداخله و اظهار رای کنند.

وزیران کشور هم خودرا مسئول شخص میکادو میدانستند وجز فرمان اورا اطاعت نمیکردند.

**جنك کره** دولت های ژاپن و چین از دیر زمانی بر سرشبه جزیره کره زدوخورد کرده و عاقبت قرار بر آن نهاده بودند که آن سرزمین را باشتراك اداره کنند دولت چین در سال

۱۸۹۴ بی موافقت ژاپن برعده سپاهیان خود درکره افزود ودولت ژاپن این امر را بهانه ساخت و بدان شبه جزیره لشکر کشید و سپاهیان چین را فراری ساخت و دسته ای از ناوهای چینی راغرق کرد و پرت آرتور[۱] و پیچیلی را بتصرف درآورد . پس دولت چین ناچار ازدرصلح درآمد و بموجب عهدنامه ای که درشهر شی‌مونوزکی بسته‌شد( پرت آرتور) و بندر وی‌های‌وی[۲] واقع درشمال و جنوب خلیج پچیلی وجزیره بزرك فرمز[۴] و برخی جزایردیگررا بژاپن تسلیم کرد ودربازرگانی باشهرهای داخلی چین نیز بآندولت امتیازاتی داد ومبلغ کثیری هم بعنوان غرامت جنك پرداخت (۱۷ آوریل ۱۸۹۵)

دولت روسیه که‌ازچندی‌پیش بر پرت آرتور بچشم طمع‌مینگریست از تسلیم آن‌بندر بژاپن خشمگین شد و با موافقت دولت های فرانسه و آلمان بعنوان حفظ حدود چین دولت ژاپن رامجبور کرد که بجزیرهٔ فرمز و غرامت جنك قناعت کند و بندرهای مزبور و سایر جزایررا بچین بازدهد

## جنك روس وژاپن

**پس ازشکست چین دولتهای بزرك اروپا درصدد برآمدند که‌سر-زمین چین‌را مانند افریقا بین خودقسمت کنند .**

بهمین سبب نخست دولت آلمان کشته شدن دونفر مبلغین آلمانی رادرچین بهانه ساخت و **کیائوچئو**[٤] ونواحی اطراف آنرا که‌درجنوب شبه جزیرهٔ **شانتونـك**[٥] واقع ودارای‌معادن ذغال سنك فراوان‌است

---

۱- Port Arthur ۲- Petchili ٤-Wei-wei ۳- Formose
٤-Kiao - Tchéou ٥-Chan-Toung

بتصرف آورد پس از آن دولت روسیه نیز اجازه گرفت که خط آهن سراسری سیبری را ازسرزمین منچوری بگذراند ومستقیما ببندرولادی وستك متصل سازدوبرای‌حراست خط‌مزبورسپاهیانی بشهرهای‌منچوری بفرستد ، علاوه براین پرت‌آرتور را هم نودو نه ساله اجاره کرد و به آرزوی دیرین خویش نائل آمد دولتهای انگلیس وفرانسه نیز هریك بندری دیگر از چین رابعنوان اجاره تصرف کردند و در بازرگانی و استخراج معادن و کشیدن خطوط آهن‌وغیره‌نیز برای اتباع خودامتیازات مخصوصی گرفتند

مداخلهٔ دولتهای بیگانه در امور داخلی چین‌جمعی ازوطنپرستان کشور را بشورش برانگیخت ودر سال۱۹۰۰ جمعیت های سری‌وطن-خواهان که معروفترین آنها جمعیت مشت‌زنان[1] بود انقلاب عظیمی درشهر پکن وچین‌شمالی برپاکردندونزدیك دویست تن از اتباع‌بیگانه را بقتل رساندند درنتیجه دولتهای بزرك اروپا با موافقت ژاپن و کشور های متحد آمریکا سپاهیانی بچین فرستادند ونیروی شورشیان رانزدیك پکن در هم شکستند و آتش انقلاب را فرو نشاندندو ازدولت چین‌دو میلیاردونیم فرانك (نزدیك پنجهزار میلیون ریال ) بعنوان غرامت جنك گرفتند ولی درهمان حال فکر تقسیم وتجزیهٔ چین را از سر بدر کردند و درحفظ حدود کشور آسمانی همداستان‌شدند (اکتبر ۱۹۰۰)

معهذا دولت روسیه طمع از منچوری نمیبرید و ببهانهٔ حراست خط آهن خود نیروی مهمی‌در آن ناحیه گرد آورده وضمنا پرت‌آرتور را نیز ببندر نظامی مبدل ساخته و ناو های جنگی متعدد بدریای ژاپن فرستاده‌بود .

۱-Les Boxeurs

دولت ژاپن که از زمان نسخ معاهده شیمونوزکی برروسیه بدیده دشمنی مینگریست و دست یافتن آن دولت را برشمال چین و اقیانوس کبیر مخالف مصالح خود میپنداشت نخست با دولتهای انگلیس وچین درباب حفظ حدود این کشور معاهده کرد و درهمان حال بتجهیز سپاه پرداخت ورقتی که نیروی لشکری خودرا مهیای جنك دید بدولت روسیه اخطار کرد که سپاه خود را ازمنچوری بیرون برد وچون دولت روسیه باین اخطار وقعی نگذاشت بی اعلان جنك دسته ای از ناوهای جنگی روس را نزدیك پرت آرتور غرق کرد وسپاهیان فراوانی بشبه جزیرهٔ کره فرستاد (فوریهٔ ۱۹۰٤)

جنك روس و ژاپن نزدیك یکسال و نیم دوام یافت و میدان این جنك سرزمین منچوری بود سپاهیان ژاپن پرت آرتور را پس ازده ماه محاصره بتصرف آوردند ودرتسخیر این بندر نزدیك شصت هزارتن از سپاهیان آندولت کشته ومجروح شدند (۲ژانویه ۱۹۰۵) سپس لشکریان روس را در خاك منچوری تعاقب کردند وبین سپاهیان طرفین جنك های سخت وخونین روی داد که از آن جمله یکی جنك **موکدن**[۱] بود در این جنك نزدیك ۱۲۰۰۰۰ تن ازدوسپاه کشته ومجروح شدند **کورپاتکین**[۲] سردار روسی شکست یافت و چهل هزار تن از لشکریان روس بدست دشمن اسیر افتادند ودرهمان حال **توگو**[۳] دریا سالار ژاپونی هم بیست و شش ناو روسی را در حوالی مجمع الجزایر **تسوشیما**[٤] غرق کردودولت روس ناچار درخواست صلح نمود .

مصالحه روس وژاپن دریکی ازشهرهای کشورهای متحدامریکای

---

۱– Moukden ۲– Konrpatkine ۳– Togo ٤–Tsoushima

شمالی موسوم به **پرتسموت** [۱] صورت گرفت (۵سپتامبر ۱۹۰۵) بموجب
مصالحهٔ مزبور شبه جزیره کره تحت حمایت ژاپن درآمد وشبهٔ جزیره
**لیائوتونك** [۲] وبندر پرت آرتور و نصف جنوبی جزیره **ساخالین** [۳] نیز
بآن دولت تسلیم شد

منچوری را هم ظاهراً بدولت‌چین باز دادند ولی دولت روس را
آهن جنوبی آن سرزمین را باتمام متعلقات بژاپن سپرد و پس‌از آنکه
منچوری بدستیاری ژاپن استقلال ظاهری یافت دولت روسیه ناچار خط
آهن خودرا نیز در منچوری بآن دولت فروخت

---

۱-Portsmouth ۲-Liau-Tung ۳-Sakhaline

# فصل سیزدهم

## اوضاع کشورهای متحد آمریکای شمالی در قرون نوزدهم و بیستم

**قانون اساسی سال ۱۷۸۷**

کشورهای متحد آمریکا پس از آنکه در سال ۱۷۸۳ از قید تسلط انگلیس آزاد شدند در صدد وضع قانون اساسی قطعی مشترکی بر آمدند ولی این امر بواسطه اختلاف داخلی آسان صورت نگرفت و قانون مزبور سر انجام در سال ۱۷۸۷ تصویب شد. بموجب این قانون هریك از دولت های متحد امریکا استقلال داخلی دارد و با قوانین مخصوص خود اداره میشود، در هر کشور حاکم خاصی که مقام او انتخابی است حکومت میکند وقوۀ مقننه تقریباً در تمام کشور ها با دو مجلس سنا و مبعوثان است قانون اساسی سال ۱۷۸۷ موجب پیوستگی و اتحاد کشور های مختلف گردید قانون مزبور قوای مجریه و مقننه وقضائیه کشور های متحد را از یکدیگر تفکیك کرده است قوۀ مجریه در دست رئیس جمهوریست که چهار سال یك بار از جانب نمایندگان عموم دولتهای متحد انتخاب میشود و او را پس از اتمام یك دوره ریاست جمهورش بار دیگر نیز انتخاب می توانند کرد رئیس جمهوری یگانه مسئول امور کشوی است و در عزل و نصب

وزیران اختیار تام دارد فرماندهی نیروی زمینی ودریائی و اداره امور سیاست خارجی و انتخاب سفیران و اعضاء دولت نیز از جملهٔ وظائف و اختیارات اوست

قوه‌مقننه با کنگره‌ایست که ازدومجلس پدید می آید،یکی مجلس سنا ودیگری مجلس مبعوثان ، نمایندگان مجلس سنارامجالس کشورهای متحد آمریکا انتخاب میکنند وهر کشور را در آن مجلس دو نماینده است و هر دو سال یکبار انتخاب یك سوم از اعضاء مجلس سنا تجدید میشود ودوران وکالت ایشان دوسالست عده وکلای هر کشور را نیز بنسبت جمعیت آن تعیین کرده‌اند .

قوه قضائیه با دیوانی عالی است که اعضاء نه گانه آنرا رئیس جمهوری انتخاب میکند و تا پایان عمر بدان سمت می مانند و هرگاه بین دولتهای متحد آمریکا یامیان رئیس جمهوری و کنگره اختلافی پدید آید دیوان عالی درآن اختلاف حکم میشود ورای اوقاطعست .

قانون اساسی سال ۱۷۸۷ از ماه مارس ۱۷۸۹ اجراشد ونخستین رئیس جمهوری آمریکا **ژرژ واشنگتن**[1] بود .

**توسعه کشورهای متحده امریکا**

کشورهای متحدآمریکا در آغاز امر مرکب از ۱۳ دولت بود و حدود آن از جانب مغرب بکوه های **آلگانی**[2] و قسمتی از رود **اهایو**[3] منتهی میشد فراتر از این حدود تاحدود رود میسی‌سی‌پی ناحیهٔ وسیعی بود که جز قبایل سرخ پوست ساکنی نداشت و ازطرف دولت انگلیس بکشورهای متحد آمریکا تسلیم شده بود دولتهای متحد از سال ۱۷۸۷

۱– Ceorge–washington ۲–Alleghanys ۳–Ohio

ناحیهٔ مزبور را بقطعات چند تقسیم کردند وقرار بر آن نهادند که چون
جمعیت هر قطعه‌ای بشصت هزار نفر رسید از آن دولت مستقل تازه ای
تشکیل کنند و بر دولتهای متحد بیفزایند بدین طریق تاسال ۱۷۹۶ سه
دولت بردولتهای متحد امریکا اضافه شد و از آن پس ترتیب مذکور در
باره سایر نواحی امریکا هم که بتصرف کشورهای متحددر آمد مجری
گردید در سال ۱۸۰۳ ناپلئون اول پادشاه فرانسه ناحیه **لویزیان**[۱] را
که از متصرفات فرانسه در جنوب کشور های متحد امریکا بود
بدولتهای مزبور فروخت ووسعت کشورهای متحد از مغرب بکوه‌های
**رشوز**[۲] رسید پس از آن تا سال ۱۸٤۸ نیز امریکائیان زمین های
**فلوریدا**[۳] را از اسپانیا خریدند و نواحی تکزاس و مکزیك جدید و
**کالیفرنیا**[٤] را از دولت مکزیك گرفتند و سرزمین **ارگن**[٥] را هم
بموجب عهد نامه‌ای که در باب اراضی امریکا بین دولتهای مزبور وانگلیس
بسته شد (۱۷٤٦) تصرف کردند ومساحت متصرفات ایشان درسال ۱۸۵۰
تقریبا بهشت میلیون کیلومترمربع وعده دولتهای متحد از شانزده به سی
رسید .

جمعیت کشور های متحد امریکا در سال ۱۸۹۰ نزدیك چهار
میلیون بود ولی این عده تانیمهٔ قرن نوزدهم به بیست و سه میلیون رسید
و از این جمله نزدیك سه میلیون مهاجر اروپائی بودند تاسال ۱۸۲۰
عدهٔ کسانیکه بکشورهاي متحدامریکامهاجرت میکردند بواسطه نبودن
وسائل حمل و نقل و بی اطلاعی مردم اروپا از اوضاع آن سرزمین کم

---

۱– Louisiane ۲– Rocheuses ۳– Florida
٤– California ٥– Orégon

بود ولی از نیمهٔ قرن نوزدهم بسبب قحطی سختی که در ایرلند (۱۸۴۸-۱۷۴۷) بروز کرد و کشف معادن طلا در کالیفرنیا وافزایش جمعیت‌های انگلیس و آلمان برعدهٔ مهاجرین افزوده شد و بعلت تأسیس خطوط منظم کشتیرانی از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۵ نزدیك بیست و سه میلیون از مردم اروپا بدان سرزمین رفتندکه از آنجمله شش‌میلیون ایرلندی‌وپنج میلیون آلمانی‌ودومیلیون انگلیسی بودند درسال ۱۹۱۳ جمعیت کشور های متحد آمریکا به نود ویکمیلیون وعدهٔ دولتهای متحد ازسی بچهل و هشت رسید .

**موضوع بردگی**

ترقیات کشورهای متحد آمریکا در اواسط قرن نوزدهم بواسطهٔ بروز جنك داخلی که بجنك انفصال معروف است یکچند متوقف ماند علت ایجاد جنك انفصال اختلاف شدیدی بود کـه درباب بردگان امریکائیان دولتهای شالی‌وجنوبی‌وجود داشت . زمانیکه دولتهای سیزده گانهٔ امریکا برای تحصیل استقلال بـا دولت انگلیس بجنك‌پرداختند بردگی در تمام کشورهای‌مزبور متداول بود و بموجب آمارسال ۱۷۹۰ درآنسال نزدیك ۷۰۰۰۰۰ تن از سپاهیان افریقائی‌در کشورهای سیزده‌گانه ببردگی بسر میبردند لکن‌ازاین عده‌فقط ۴۰۰۰۰ تن درهشت‌کشورشمالی‌و ۶۶۰۰۰۰ تن در پنج کشور جنوبی یعنی‌مریلند[1] وجئوریجا[2] و ویرجینیا[3] وکشورهای دوگانهٔ کارولینا[4] ساکن بودند وعلت این اختلاف مساعد بودن آب‌وهوا ومحصولات کشورهای‌جنوبی باطبیعت سیاهان بود .

---

۱-Maryland ۲-Virginia ۳-Géorgia ٤-Carolina

چون در کشورهای شمالی عدهٔ سیاهان کم بود و بیشتر امور کشاورزی بدستیاری سفیدپوستان اروپائی انجام میبافت طبعاً مردم بخرید و نگهداری بردگان توجهی نداشتند و بدین سبب عدهٔ کثیری از ایشان طرفدار الغاء بردگی و آزاد کردن سیاهیان بود ولی در کشورهای جنوبی برخلاف عده مهاجرین اروپائی و سفید پوستان محدود بود و آب و هوای گرم نواحی استوائی نیز بامزاج ایشان نمی‌ساخت. بنا براین برای کشت و زرع محصولات گرمسیری مانند نیشکر و پنبه و امثال آن بوجود سیاهان احتیاج فراوان داشتند و بدین سبب با آزاد کردن ایشان و الغاء بردگی مخالف بودند.

**جنگ انفصال**

در نتیجه تبلیغات طرفداران الغاء بردگی در سال ۱۸٦۰ (ششم نوامبر) **آبراهام لینکلن**[۱] که یکی از موافقین جدی آزادی سیاهان امریکا بود بریاست جمهوری انتخاب شد و این امر دولتهای پانزده‌گانه جنوبی را سخت خشمگین ساخت، پس جملگی نمایندگان خودرا از کنگره احضار نمودند و رسماً از کشورهای متحد امریکا کناره گرفتند و اتحادیهٔ تازه‌ای تشکیل کردند و شخصی بنام **جفرسون داویس**[۲] را بریاست جمهوری بر گزیدند و شهر **ریچموند**[۳] مرکز دولت ویرجینیا را پایتخت کشورهای متحد جدید قرار دادند.

کناره گیری دولتهای جنوبی از کشورهای متحد امریکا موجب جنگ عظیمی که مدت چهارسال دوام یافت (از آوریل ۱۸٦۱ تا ۱۸٦٥) شد جمعیت کشور های شمالی بمراتب بیش از کشورهای جنوبی بود ولی

---

۱- Abraham 'Lincoln ۲-Jeferson ۳-Richmond

دولتهای جنوب سپاهیان منظم و کار آزموده داشتند و بهمین سبب در آغاز امر نیز بفتوحاتی نائل آمدند عدهٔ لشکریان طرفین هنگام‌صلح‌از ۱۵۰۰۰ متجاوز نبود ولی چون آتش جنك بر افروخته شد هر دو طرف بتجهیز سپاه‌ومسلح ساختن داوطلبان پرداختند و در اندك زمانی سپاه فراوان گرد آوردند چنانکه عده مجموع لشکریان کشور های شمالی درمدت جنك‌به ۲۷٦۰۰۰۰ تن رسید و در این مدت بین لشگریان طرفین نزدیك دوهزار جنك رویداد که ۱۱۲ جنك آن ازجملهٔ‌نبردهای بزرك بود سر انجام بسبب شکست بزرگی که بسردار سپاه کشورهای جنوبی درمحل‌پطرزبورك وارد آمدکشورهای مزبور بکلی مغلوب‌شدند ودرخواست صلح کردند .

فتح وپیروزی کشورهای شمالی بیشتر نتیجه سعی ولیاقت لینکلن بود که دقیقه ای ازتجهیز سپاه و تهیه وسائل پیشرفت سپاهیان غافل نمی نشست بهمین سبب نیز چون دورهٔ ریاست جمهوریش بسررسید دولتهای شمالی ازراه سپاس‌گزاری اوراباردیگر بدان‌مقام بر گزیدند ( ۱۸۱٤ ) ولی پنج روزپس‌ازشکست قطعی کشورهای‌جنوبی یکتن ازمخالفان‌الغاء بردگی اورا دریکی از نمایشگاههای‌شهر واشنگتن هدف گلوله‌ساخت وآن مردبزرك راهلاك كرد

پس ازجنك انفصال کنگرهٔ دولتهای متحد امریکا بردگی را در سراسر کشورهای متحد منسوخ‌وبعموم افراد ازسفید وسیاه درانتخابات حق رای عطا نمود .

**ترقیات اقتصادی کشورهای متحده امریکا**

پس از ختم جنك انفصال بار دیگر کشور های متحده امریکا راه‌ترقی پیش گرفتند و بازدراندك مدتی جمع کثیری از مردم اروپا بدانسر زمین مهاجرت کردند چون‌مهاجرین بیشتر در بنادرو شهرهای کناره شرقی امریکا مانند **نیویورك**[1] **وفیلادلفیا**[2] و **بستن** و سن‌لوئی اقامت میگزیدند در مدت کمی این شهر ها ترقی کرد ومرکز بازرگانی و صنعت گردید .

امریکائیان درسال ۱۸٦۰ باهمیت خطوط آهن درپیشرفت‌صنعت و بازرگانی پی بردند وحتی درضمن جنك‌انفصال بانجام این امر همّت گماشتند نخستین خط آهن سراسری امریکا که بندر نیویورك رابیندر **سانفرانسیسکو** متصل میسازد درسال ۱۸۲۹به اتمام رسید وپس از آن چهار خط سراسری دیگر نیز ساخته شد طول تمام خطوط آهن کشور های متحده امریکاامروز درحدود پانصدو ده‌هزار کیلومتر یعنی نزدیك دوپنجم خط آهنهای جهانست .

ایجاد خطوط آهن‌متعدد موجب آبادانی مملکت وازدیادمحصول کشاورزی آن گردید و تدریجا کشورهای متحد امریکا درکشاورزی بر تمام دولتهای جهان برتری یافت .

صنایع کشورهای متحد امریکاهم بسبب وجود معادن زغال‌سنك وآهن ومس ونفت وسرب وروی فراوان در آن‌مملکت از سال۱۸۸۰ روبترقی نهاد و اکنون از اینجهت بر تمام دولت های بزرك دنیا برتری یافته است .

---

۱ - Newyork ۲- Philadelphia

**اخطاریه مونروو سیاست استعماری امریکا**

در سال ۱۸۲۳ چون در مستعمرات امریکائی اسپانیا انقلاباتی پدید آمده بود سلاطینی که عضو اتحاد مقدس ، بودند در صدد بر آمدند که برای استقرار تسلط اسپانیا در مستعمرات آندولت سپاهی بامریکا فرستند ولی رئیس جمهوری کشورهای متحد امریکا موسوم به مونرو[1] رسماً بدولتهای اروپائی اخطار کرد که باید از آن پس چشم طمع از ممالك امریکائی بر گیرند زیرا دولتهای متحد امریکای شمالی مداخلات سیاسی اروپائیان را در امور هریك از ممالك قطعهٔ امریکا مخالف آرامش و آسایش خویش میدانند درسال ۱۸٦۵ که ناپلئون سوم سپاهیانی به مکزیك فرستاد دولت متحد امریکا اخطاریهٔ مونرو را بحکومت فرانسه یاد آور شد و درخواست کرد که سپاهیان خود را از آن کشور فراخواند درسال ۱۸٦۷ نیز برای اینکه دست روسیه را از سرزمین آلاسکا کوتاه سازد آنجا را به ۷۲۰۰۰۰۰ دلار از آن دولت خرید بیست و نه سال بعد از آنهم که مردم جزیرهٔ کوبا برضد دولت اسپانیا سر بشورش برداشتند بایشان یاری کرد و ناوگان جنگی اسپانیا را نابود ساخت و سرانجام به موجب معاهده‌ای که در پاریس منعقد شد (۱۰ دسامبر ۱۸۹۷) جزایر پورتوریکو وفیلیپین رابمبلغ ٥ میلیون دلار از اسپانیا خرید و جزیرهٔ کوبارابا استقلال ظاهری بتصرف خویش در آورد . ازاواخر قرن نوزدهم نیز درصدد بر آمد که اقیانوس کبیر را در اختیار خویش آورد درسال ۱۸۸۹ قسمتی از جزایر ساموآ ودرسال ۱۸۹۳ جزائر هاوائی را که از لحاظ نظامی مهمترین نقاط اقیانوس کبیر است تصرف کرد و ازسال

---

۱- Monroe

۱۹۱۳ بکندن ترعهٔ پاناماکه فرانسویان‌ازعهدهٔ انجام آن بر نیامده بودند پرداخت ودرهمان سال برای این که‌در نواحی آن ترعه‌مدعی زورمندی نداشته‌باشد نواحی مزبور راازدولت کلمبیا جداساخت‌واز آن‌جمهوری کوچك پاناما را تشکیل کرد .کندن تنگهٔ پاناما از لحـاظ سیاسی و اقتصادی برای دولت متحد امریکا منافع بسیار دارد چه نخست بوسیلهٔ کندن این ترعه میتوانند درموقع لزوم بآسانی نیروی دریائی خودرا از اقیانوس اطلس باقیانوس کبیر انتقال دهند .

ثانیا راه بازرگانی بنادر بزرك‌غربی کشورمانند نیویورك وبستن باممالك خاور دور مثل ژاپون وچین بسیار نزدیك شده است

# فصل چهاردهم

## تاریخ چین در قرون نوزدهم و بیستم

**وضع چین دراوایل قرن نوزدهم**

در اوایل قرن نوزدهم امپراطوری چین یکی از بزرگترین امپراطوریهای دنیا بود وعلاوه بر چین خاص‌شامل شبه‌جزیره کره ومنچوری‌ومغولستان وترکستان وتبت وتمام سرزمین هندوچین میشداین کشور وسیع ازطرفی بین فلات پامیر واقیانوس آرام واقع و از طرف دیگر محدود به‌سیبری‌و اقیانوس هند میگردید ووسعت این مملکت بیش از وسعت اروپا بود و از سال ١٦٤٤ به بعد توسط سلسله‌ای بنام ماندچواداره میشد.معروفترین امپراطوران چین در قرن هیجدهم **کین‌لنگ**[1] (١٧٣٠ ـ ١٧٩٥)نام‌داشت که در تمام دوران سلطنت خود بر متصرفات چین افزود وباوضع‌قوانین مفید در سراسر متصرفات خویش آرامش وسکونت را بر قرار ساخت. امابا‌وجود زحماتیکه‌امثال‌کین‌لنك متحمل شدند مملکت‌چین‌بهیچوجه وحدت ملی وارضی نداشت . چه این سرزمین بعلت وجوداقالیم‌مختلف ووسعت فراوان مسکن اقوامی چند بودکه از لحاظ عادات ومراسم و آداب وهمچنین زبان با یکدیگر تفاوت فراوان داشتند ودر تمام مدت

---

١ – Kien - long

قرن هیجدهم هیچیك از پادشاهان چین نتوانست تسلط کامل خود را در سراسر کشور بر قرار سازد . بهمین مناسبت اختلاف وهرج ومرج در جمیع نقاط آنسرزمین حکمروا بود .

تمدن چین

چینیها مردمی پر کار وجسور وبا هوش و ذکاوت سرشار هستند وهمواره بر فضلاء واهل علم وادب کشور خود احترام تمام روا میدارند وتمدن آنها قدیمترین تمدنهای دنیاست . چینیها قرنها قبل ازاروپائیها قطب‌نما راکشف نمودند ودر بحر پیمائی وشناختن جهات از آن استفاده کردند . اولین روزنامه موسوم به روزنامه پکن در دنیا توسط این ملت انتشار یافت وبعد از مصریها کاغذ توسط آنها اختراع گردید واز قدیم الایام انواع واقسام ظروف چینی را میساختند . مجسمه سازی وحجاری ونقاشی چینی از قرن هفتم بعد از میلاد مسیح شهرت فراوان داشت ودر این قبیل صنایع غالباً احساسات عمیق زندگی داخلی چینی مشاهده میشود . مسئله مهمی که در صنایع حجاری ونقاشی چینیها مورد توجه قرار میگیرد آن است که ملت مزبور همواره در این صنایع سعی کرده‌اند که عادات وآداب وافتخارات قدیمی خود را مجسم سازند ودر واقع نظر بگذشته کنند وهمین امر موجبات عقب ماندن آنها را از قافلهٔ تمدن جدید فراهم آورده است . مذهب حقیقی چینیها همان مذهب کنفوسیوس است که اصول آن متکی بر پرستش گذشتگان وارواح آنان است . کنفوسیوس در نظر مردم چین تا حدی عظمت واحترام دارد که هنوز نوشته‌ها و گفته‌های او را مانند گفته‌های الهی پرستش میکنند .

از بیست قرن پیش باینطرف دولت چین جمیع کارهای مملکتی را

بدست اهل فضل وادب که تبحر فراوان در فلسفه وعلوم وادبیات چینی داشتند میدادند . این جمع که اروپائیان آنها را ماندران [1] که اصلا کلمه ایست پرتقالی مینامند . با مسابقه و گذراندن امتحانات مشکل توسط جمعی از فضلا وادباء بنام انتخاب ودر مشاغل دولتی استخدام میشدند .

چینیها همواره نسبت بخارجیها بدبین بودند وبدانها بدیدهٔ حقارت مینگریستند . با اینحال اروپائیان تا حدی در نظر ایشان محترم بودند ودر قرن سیزدهم میلادی سفرائی از جانب سن لوئی پادشاه فرانسه بدانجا رفتند ومارکوپولو تاجر ونیزی مسافرتی بچین کرد ودر خانبالغ ( پکن حالیه) توسط قوبیلای قاآن خاقان چین پذیرائی شایانی از وی بعمل آمد بعد از مارکوپولو جمعی از پرتقالیها بچین رفتند ودر جنوب کانتن در جزیرهٔ کوچك ماکائو سکونت گزیدند واز آن پس این ناحیه مخصوص اروپائیان شد . روسها نیز بتقلید اروپائیان دیگر بچین راه یافتند و آزادانه در آنجا بامر تجارت پرداختند . اما چینی ها با ورود انگلیسها بخاك خود مخالفت میورزیدند ودر این مخالفت اعضاء دولتی چین بیش از دیگران پافشاری میکردند.

**ورود اروپائیان به چین**

چون از اوائل قرن نوزدهم ممالك اروپا از لحاظ صنعت واقتصاد ترقیات فراوان کردند وصاحبان کارخانه پیوسته مصنوعات خود را افزایش دادند اروپائیان برای بدست آوردن بازار مشتری ناگزیر از ایجاد ارتباط با چین شدند . ودر نظر گرفتند بهر نحوی که باشد بدان سرزمین رخنه کنند. اگر چه انجام این امر منجر بجنك وجدال و فرستادن قوای نظامی بآن

---

١ - Mandarins

کشور گردد . از اوایل سال ۱۸۰۰ سلسلهٔ ماندچو رو بضعف وانحطاط گذاشت ودر گوشه و کنار کشور زمزمه‌هائی برضد پادشاهان چین آغاز گردید ودر نقاط مختلف کشور مجامع سری تشکیل شد و بر ضد دولت شروع باقدامات کردند وچون مردم چین نسبت بانگلیسها نظر خوشی نداشتند بیم آن میرفت که اختلافات داخلی بتحریك آنها شدت یابد . در همان اوان حاکم کانتن بعلت کینه وعداوتیکه با انگلیسها داشت دستور داد که بیست هزار صندوق تریاکی را که کشتیهای انگلیسی برای فروش بدانجا آورده بودند از میان ببرند . دولت چین نیز ورود تریاك بچین و تجارت چین را با انگلیس ممنوع ساخت . دولت انگلیس در نتیجهٔ این پیش آمد بدولت چین اعلان جنك داد وباین ترتیب جنگی که معروف بجنك افیون (۱۸۴۰ - ۱۸۴۲ ) شده است شروع شد . کشتیهای انگلیسی تمام رودخانهٔ یانك تسه کیانك راطی کردند و بر اثر فشاریکه بچین وارد آوردند آن دولت را وادار کردند که بموجب معاهدهٔ نانکن تجارت انگلیس را در آن سرزمین آزاد گذارد و جزیره کوچك هنك - گنك را بانگلیس بدهد وپنج بندر از آنجمله کانتن و شانگهای بر روی امتعهٔ انگلیسی باز گردد . چون انگلیسها در چین راه یافتند بتقلید آنها دولتهای دیگر از آنجمله ممالك متحدهٔ آمریکای شمالی و فرانسه نیز درچین امتیازاتی بدست آوردند وفرانسویها حق ایجاد کلیسا و مریضخانه ومدرسه‌را نیز بدست آوردند. درنتیجهٔ امتیازاتیکه اروپائیان درچین بدست آوردند مردم چین جنوبی برضد امپراطور و اقدامات وی قیام کردند وشورشیان نانکن را بپایتختی برگزیدند وجمعی ازتجار انگلیسی راتوقیف کردند . انگلیسها وفرانسویها که کاررا بدینمنوال دیدند قوائی عظیم بچین فرستادند

این سپاهیان به خلیج پچیلی رسیدند و چون دولت چین خودرا قادر به مقاومت ندید درسال ۱۸۵۸ هرچه آنان میخواستند بایشان دادند . اما پس از عزیمت قواه مزبور شروع به ایجاد استحکامات و قلاع متعدد در کنار خلیج پچیلی کردند ووقتیکه سال بعد نمایندگان انگلیس وفرانسه تقاضای اجراء مفادعهد نامهٔ خودرا باچین کردند مورد حمله قرار گرفتند و مقتول شدند . دولتین انگلیس و فرانسه عده ای از قواه نظامی خود رادرسال ۱۸٦۰ بچین فرستادندواین جمع پکن را اشغال کردند وسربازان فرانسوی وانگلیسی بانتقام کشتاریکه سال گذشته از آنها شده بودجمعی بیگناه را بقتل رساندند و قصر تابستانی امپراطور رابآتش سوزاندند . دولت چین بموجب معاهده پکن (۱۸٦۰) هفت بندر از بنادر دیگرخود را بآنها واگذار کرد واجازه داد تجارانگلیس وفرانسوی آزادانه باچین تجارت کنند و نمایندگان سیاسی دولتین مزبور به پکن آیند . بابدست آوردن این امتیازات فرانسه و انگلیس نگاهداری سلسلهٔماندچورا درچین بنفع خود دانستند و بهمین مناسبت بدفع شورشیان دست زدند

در همان موقعیکه دولتین انگلیس و فرانسه امتیازاتی در چین بدست آورند . دولت روسیه نیز بدست وپا افتاد و به بهانه تعدیل تقاضا های دولتین انگلیس و فرانسه در جنوب رودخانه آمور مناطقی را از دولت چین گرفت ودرکنار اوقیانوس آرام بندر نظامی ولادی وستك را بنانهاد ودرواقع ازخوان نعمت چین سهم بیشتری برد .

**مخالفت باارو پائیان**

پس انعقادمعاهده پکن ممالك معظم اروپاامتیازاتی چند در ممالك چین بدست آوردندکه از آنجمله بودحق محاکمه خارجیان توسط نمایندگان سیاسی

خود و با قوانین جاریه مملکت خویش بدون اینکه چینی‌ها بتوانند در منازعات بین دو نفر خارجی دخالت کنندوطبق قوانین متداول کشور برفع اختلافات آندو بپردازند . از طرف دیگر چنانکه گفتیم خارجیان جهت تجارت باچین چند بندرراازآن کشور گرفتند. دراین بنادرمحلاتی مخصوص اروپائیان بودوچینی‌ها بهیچوجه حق ورودبآنجارانداشتند واساساً بنادر مزبور توسط حکام اروپائی اداره میشد . وامور مربوط بگمرك چین در دست انگلیسهابود . باین ترتیب وضع اقتصادی چین روبانحطاط گذاشت وصنایع ملی وقدیمی چینیها در نتیجه ورود مصنوعات اروپائی و رقابت شدید این قبیل مصنوعات بامصنوعات بومی رونق اصلی خودرا از دست داد. چینی ها که برأی‌العین ضعف اقتصادی ومالی وصنعتی خودرامشاهده میکردند درصدد برآمدند که بوسائل مختلف برفع این نقیصه بپردازند وتا حدی دست خارجیان راازامور داخلی کشور کوتاه سازند . یکی از وزراء چین بنام لی‌هونك چانگ[1] (۱۸۲۳-۱۹۰۱) مدرسه ای بسبك مدارس اروپائی درپکن بنانهادتاجوانان ومحصلین با تمدن غربی آشنائی حاصل کنند وجمعی‌ازجوانان رابرای آموختن‌فنون‌مختلف باروپا گسیل داشت وبتربیت سپاهیان با روش جدید نظامی اروپائی دست زد وبانشاء خطوط آهن پرداخت وخطوط تلگرافی را درسراسر کشور توسعه دادو بتشویق صنعتگران‌واستخراج منابع‌زیرزمینی‌اقدام کرد . ودرتوسعه‌صنایع نساجی شانگهای سعی بلیغ نمود . بااینحال خدمات وی در ترقی شئون اقتصادی وصنعتی آنطورکه میبایست نتیجه نبخشید . چه توده ملت باهر نوع تجدد وابداع درعادات و مراسم وصنایع ملی خود و اتخاذ سبك و

---

۱- Li hung Tchang

روش اروپائیان بسختی مخالفت میورزید وجمعی درسال ۱۸۷۹ خطوط آهن قسمتی ازمملکت را برچیدند وبهانه آنهااین بودکه ممکن است میخهای راه آهن کسانیرا که زیر زمین خفته‌اند اذیت و آزار رساند . اما درخصوص اتخاذتربیت نظامی اروپائی بهیچوجه مخالفت نداشتندوغرض آنها این بودکه چون با اسلحه اروپائی مجهز شدند خارجیان را با آن وسیله ازمملکت خویش برانند . بطور کلی در فاصله عهد نامه پکن و شروع جنك چین وژاپن (۱۸۶۰ - ۱۸۹٤) چینیها با تحولاتی چند چه از لحاظ اجتماع وچه ازجهت صنایع و اقتصاد مواجه شدند .

درسال ۱۸۷۰ جمعی از اروپائیان مقیم تین‌تسن توسط مردم بقتل رسیدندوعده‌ای درصددبر آمدندکه باقوه‌قهریه امتیازاتیراکه‌به‌خارجیان داده‌اند ملغی سازند وچون روسها در مغولستان وانگلیسها در بیرمانی وفرانسویان درآنام پیشرفتهای سیاسی کردند حس دشمنی چینیها نسبت بخارجیها فزونی گرفت . چنانکه درمبحث مخصوص‌بمستعمرات اروپائی ها درآسیا ذکر کردیم دیدیم که پس از یك سلسله محاربات بین دولتین فرانسه وچین بالاخره فرانسویان آنام را متصرف شدند وامپراطور چین ناگزیرتسلط فرانسه را بر تنکن پذیرفت ودولت چین نتوانست بانفوذ روزافزون اروپائیان در مملکت آسمانی بمقصود خود که کوتاه‌کردن دست آنها ازاداره امور قسمتی‌ازمملکت بود نائل آید وشروع جنك چین وژاپن برسرشبه جزیرهٔ کره همانطور که درتاریخ ژاپن بیان کردیم تاحدی آندولت را سرگرم کرد که اساساً نتوانستند بااروپائیان از در مخالفت در آیند .

جنك چین وژاپن باعث ضعف دولت چین و کثرت نفوذ اروپائیان در

آن سرزمین و بدست آوردن امتیازات بیشتری شد و در گوشه و کنار زمزمه هائی برضد تسلط اجانب برمملکت آغاز گردید و مردم آنسامان از لحاظ اصول عقاید بدو دسته متضاد تقسیم شدند. دسته ای طرفدار اصلاحات اجتماعی وخواهان تمدن اروپائی ودسته دیگر هواخواه حفظ آداب وسنن ملی‌خودبودند. دستهٔ ثانی به‌تشکیل‌مجامع سری پرداخت وبا وسائل مختلف بآرار واذیت اروپائیان دست زد. ریاست گروه اول بایکی ازجوانان ادیب وفاضل آن کشور موسوم به **کانك یئووی**[1] بود وی معتقدبودکه انحطاط امپراطوری چین نتیجهٔ ضعف حکومت است و میبایست ازژاپن در قبول تمدن اروپائی سرمشق گرفت. این‌جوان براثر قدرت نطق و بیان بر مزاج امپراطور تسلط یافت و اصوك عقاید خودرا بدو تحمیل کرد. و میگفت باید طرز تفکر مردم را تغییر داد واز ذخائر و منابع ثروتی کشور استفاده کرد و باالنتیجه از زیر یوغ بندگی خارجیان بیرون آمد.

اما ملکه **تسوهی**[2] با این امر مخالفت کرد و از نهضت مزبور جلوگیری بعمل آوردوامپراطوررا وادارکردکه اعضاء جمعیت طرفداران تمدن‌اروپائی راتوقیف کند وحتی بعضی‌ازآنهارا اعدام نماید. ضعف این طبقه باعث قدرت طبقهٔ دوم‌یعنی کسانیکه طرفدارتمدن قدیمی‌چین‌بودند گردید. بین مجامع سری که در اطراف و جوانب کشور تشکیل شده بود جمعیت مشت زنان از همه معروفتر بود. مشت زنان طرفدار سرسخت‌سلسلهٔ‌ماندچوومخالف‌مسیحیان‌بودند و باپشتیبانی ملکه‌درسال ۱۹۰۰ در چین شمالی دست به‌اقداماتی برضد اروپائیان زدند و در ماه

---

۱- Kang yeou wei ۲-Tseu hi

زوئن همانسال سفیر آلمان را در پکن کشتند . بر اثر بروز این واقعه نمایندگان سیاسی ممالك دیگر از سفارتخانه های خود بیرون نیامدند اما انقلابیون مدت دوماه ایشان را در سفارتخانه ها محاصره کردند. بهمین مناسبت دول معظم اروپا وحتی ژاپن وممالك متحده امریکای شمالی جمعی از سپاهیان خودرا تحت ریاست یکی از نظامیان آلمان بکمك ایشان فرستادند . متفقین پکن را اشغال کردند وچین ناگزیر تسلیم شد و متعهد گردید که مقصرین را سیاست کند و خسارات وارده را تأدیه نماید ومجامع سری را ازمیان ببرد . درمقابل متحدین متعهد شدند که استقلال وتمامیت ارضی چین را محترم شمرند ، وفکر تجزیهٔ آن کشور را ازسر بیرون کنند .

**تشکیل جمهوری چین**

پیشرفتهای ژاپن درجنك باچین وروسیه‌هم چنین عدم موفقیت مشت زنان جمعی از مردم روشنفکر چین را بر آن داشت که اصلاحاتی در وضع داخلی کشور بنمایند اما این جمع ازحیث عقیده ومرام با یکدیگر وحدت نظر نداشتند . آنهائیکه جزء اعتدالیون بودند ونمیخواستند متشبث بقوهٔ قهریه گردند در استقرار سلطنت میکوشیدند . بعضی دیگرفقط تقاضای تغییر سلسلهٔ امپراطوری و روی کار آوردن سلسلهٔ دیگری را داشتند. دستهٔ دیگر که باید آنرا انقلابیون نامید هوا خواه حکومت جمهوری بود . اعضاء این دسته یکی از اطباء را بنام سون یاس‌سن[۲] به ریاست خود بر گزیدند . سون یاس‌سن ایام جوانی خودرا درخارج چین گذراند وسفرهائی به‌جزائر هاوائی و هنك کنك و لندن و سنگاپور و سایگون

۱–Boxeurs ۲–Sunyas sen

کرده بود ودر سال ۱۹۰۴ براثر انتشار رساله‌ای راجع به مسئله چین بین عامه اشتهار فراوان یافت وجمعیتی را بنام کومو مینتانك[1] (کسانیکه فرمان امپراطور را پاره میکنند) ایجاد و مردم را تحریك بانقلاب ملی وسیاسی و اجتماعی کرد.

ملکه تسوهی برای آنکه از اغتشاشات جلوگیری کند در سال ۱۹۰۶ وعدهٔ حکومت مشروطه داد ویو آن چکای[2] را بمقام وزارت انتخاب کرد. این وزیر در انظار مردم بعلت آنکه طرفدار اصلاحات بود محبوبیت تمام داشت. اما در همان اوان در نتیجه اقدامات سونیاتسن در نواحی اطراف رودخانهٔ یانك تسه کیانك برضد حکومت انقلاب شروع شد ودر اواخر سال ۱۹۰۸ ملکه سالخورده وامپراطور چین غفلتا مردند وسیاست نابجای نائب السلطنه که چون امپراطور جدید بیش از سه سال نداشت امور مملکتی را در دست گرفته بود چین را دچار هرج ومرج شدید کرد.

در ماه اکتبر سال ۱۹۱۱ تمام حوزهٔ رودخانه یانك تسه کیانك دچار انقلاب شدیدی گردید ودامنه این نهضت بمستملکات خارجی چین از آنجمله تبت وترکستان ومغولستان که تقاضای استقلال داشتند کشیده شد. جمهوریخواهان درشانگهای حکومت جمهوری چین را تحت ریاست سونیاتسن اعلان کردند. یوان چکای بجای آنکه طبق دستور نائب - السلطنه بسرکوبی انقلابیون بپردازد باآنها قراردادی منعقد ساخت ودر دوازدهم فوریه ۱۹۱۲ امپراطور را وادار باستعفاء کرد. بااستعفای امپراطور حکومت جمهوری درسراسر چین برقرار گردید ویو آن چکای باحسن

---

۱-Kuo-min-tang ۲- Yuan-che-kaï

تدبیر توانست ریاست آنرا پس از کنار آمدن باسونیاتسن و ارضاء وی بدست آورد . بمحض آنکه یو آن برسر کار آمد بتقویت طبقات روشنفکر ونظامی وتاجر پرداخت وبدون آنکه بامجلس ملی مشورت کند برتق وفتق امور مملکتی دست زد وروساء فرق مختلف جمهوریخواهان را با بر آوردن منویات مادی ایشان بجای خویش نشاند و از انتشار مقالات مخالف مصالح خود در جرائد جلوگیری کرد . و در سال ۱۹۱۴ قانون اساسی مشروطهٔ چین‌را منتشر ساخت و بااین عملیات حکومت دیکتاتوری را شروع کرد ودر سال ۱۹۱۵ در صدد رسیدن بمقام امپراطوری بر آمد. اما کاری از پیش نبرد ودر ۱۹۱۶ بغتتاً درگذشت . از آن پس اختلافاتی بین جمهوریخواهان شمال وجنوب چین بروز کرد ودر سراسر مملکت بلوا واغتشاش ظاهر شد و در گوشه وکنار هرکسی دعوی حکومت کرد . جنگهای داخلی چین باعث ضعف بنیهٔ مالی مملکت گردید چون جنك بین الملل اول خاتمه یافت آلمان وروسیه وبلژیك دست از حقوق خود درچین برداشتند وژاپن شانتنگ‌را که درایام جنك اشغال کرده بود بدولت چین برگرداندوانگلیس وبهایوی وفرانسه کوآنگ‌چئورا بچین بازگرداندند ومقررات ومعاهدات نانکن وپکن‌را ملغی ساختند . اما این اقدامات بحال چین مفید نیفتاد واز آن پس تاکنون همواره اختلافاتی بر سر وضع حکومت در آن سر زمین وجود دارد . و این انقلابات وقتی شدت گرفته است که مرام اشتراکی در آن سرزمین قدرت واقتدار را بمنفعت حکومت طرفدار روسیه از چنگ ملیون در آورده .

# فصل پانزدهم

## تاریخ هندوستان

در اوائل قرن هیجدهم کمپانی هند شرقی انگلیس قسمتی از هندوستان را تصرف کرد ودر تشکیل این متصرفات دولت انگلیس در آغاز امر بهیچوجه دخالتی ننمود واز قواء نظامی استفاده نکرد . کمپانی مزبور که برای نجات هند ایجاد شده بود بموجب فرمانی مخصوص که از پادشاه گرفت وداد وستد هندوستانرا مخصوص بخود کرد این ام ر خطیررا انجام داد و پس از مرگ اورنك زیب پادشاه گورکان هندوستان بسال ۱۷۰۷ وضع داخلی آن سرزمین رو بخرابی گذاشت و با آنکه همیشه درهند ملوك الطوائفی برقرار بوداختلاف بین امراء وراجه‌هاروز افزون شد ورؤساء کمپانـی موقع را برای دخالت در امور داخلی آن مملکت مناسب دیدندو کلایو پایهٔ امپراطوری هند انگلیس را استوار کرد و وارن هستینگس بتشکیلات اداری و مالی آنجا پرداخت وفرانسویها رقیب انگلیسها که آنها نیز درهندوستان کمپانی تجارتی داشتندناگزیر آن مملکترا ترك گفتند وبه بنادری چند در آنسرزمین اکتفا کردند و در سال ۱۷۹۸ لرد مرنینگتن [۱] ملقب به مارکی دوولسلی [۲] برادر ارشد ژنرال ولسلی که بعدها به لقب دوك دو ولینگتن [۳] مفتخر گردید حاکم

---

۱-Mornington ۲ -Wellesley ۳-Wellington

کل هندوستان شد و در صدد برآمد نفوذ و قدرت گورکانان هند را مخصوص کمپانی انگلیس نمایدوچون اختلافات داخلی در آن مملکت روز بروز فزونی میگرفت مقصودخود را برآورده میدید . لشکر کشی ناپلئون کبیر به مصر و توجه امپراطور جهانگشای فرانسه بهندوستان حاکم مزبور را بیش ازپیش به توسعه قدرت حکومت هندوستان وادار ساخت و موقعیکه اروپا مشغول جنگهای ناپلئون و فتوحات وی بود کمپانی هند انگلیس بافراغت بال به تحکیم مبانی قدرت خویش میپرداخت ودروضع مالیات و امور داخلی دخالت میکرد و حتی مانند مملکتی مستقل حکام کل آن کشور سفرائی بممالك دیگر آسیائی میفرستادند وهمواره در توسعهٔ متصرفات خود میکوشیدند . چنانکه دامنه قلمرو حکومتی خویش را تاولایات اود وبنگاله وسند کشانیدند و از آن پس توجه انگلیسهائیکه دور ازهندوستان در مملکت خود میزیستند بسای مملکت زیادتر شد و موضوع هندوستان و منابع بی پایان آن زبانزد خاص وعام گردید و درمدارس نقشهٔ مملکت مزبوررا توزیع کردند و محصلین آن ناحیه رارسماًجزء متصرفات انگلیس شناختند .

درهمان موقعیکه این امپراطوری عجیب توسط یك کمپانی خصوصی درهندوستان تشکیل شد انقلاب صنعتی نیز در انگلیس بروز کرد و با ترقیاتی که در علم وصنعت پیدا شد فکر بعد مسافت واشکالات مسافرت ازمیان رفت وروابط نزدیکی بین هندوستان و انگلیس بوجود آمد و جمع کثیری از انگلیسها بآن سرزمین مسافرت کردند وجوانان ازروی کمال میل و رغبت برای ادامهٔ زندگی خود در این مملکت عجائب و غرائب وبدست آوردن مال ومکنت بآنجا رفتند ومأمورین اداری ومالی

انگلیسی که تمام سال را تا آن تاریخ در هندوستان میگذراندند و از دیدار زن‌وفرزندمتمتع نمیشدند باتوسعه وسائط نقلیه ایکه تااندازه‌ای رفع حوائج آن دوره را میکرد ایام مرخصی خود را بوطن مألوف بر میگشتند وهمین‌امر باعث شدکه اخلاق و آداب ملی خودرا حفظ کنند وبین هندیان مستهلك نشوند و وسائل‌تمدن جدید را بآنجا انتقال دهند .

اختراع تلگراف‌ووسائل دیگر تمدن جدید در سراسر متصرفات انگلیس در هندوستان عمومیت یافت وهیئت‌های مذهبی درجمیع نقاط مملکت مزبوربه تبلیغات پرداختند . وجود هیئتهای مزبور باآنکه نمی توانست باعث عدول مسلمانان و برهمنان هندوستان از مذهب آنهاشود باز در تغییرروحیه وعادات‌واخلاق ظاهری ایشان‌مؤثر واقع شد وهندیها بتدریج دست از خرافات برداشتند . جوانان هندی بزودی با اروپائیان وطرز فکر وتمدن‌ایشان‌اختلاط و آشنائی پیداکردند و باوجودمخالفت سالخوردگان که درحفظ آداب ملی‌وبومی‌خودمیکوشیدند اینان دست از تعصب هندی برداشتند .

چون غرض انگلیسهااستفاده ازمنابع سرشارهندوستان وانحصار داد وستد آن دیار بود و کمپانی هند انگلیس مالیات سنگین برمردم بست وانگلیسها تجارت منسوجات پنبه ای را که از صنایع قدیمی مردم هندوستان بود بخود منحصر کردند و حکام کل نیز ضمن حکمرانی و ادارهٔ مملکت خبطهائی مرتکب شدند آرامش وسکونت درهندوستان باقی نماند ودرگوشه‌وکنارخاصه‌بین‌نظامیانی که‌باسم سپاهی جیره‌خوار کمپانی بودند زمزمه‌هائی برضد حکومت جابرانه خارجیها برخاست و افکارِ عامه را حاضرِ جهت شورش وانقلاب کرد موضوعي كه اين امرِ ر

عملی نمود بهانه‌ای بود که در سال ۱۸۵۷ بدست سپاهیان افتاد . جریان موضوع باین ترتیب بود که در نظر برهمنی‌ها گاو حیوانی است مقدس و چنانکه میدانیم مسلمانان خوك را ناپاك میدانند ودر آن تاریخ تفنگی جدید اختراع شد که فشنگهای آن را بامخلوطی ازچربی خوك و گاو روغن‌مالی میکردند وفشنگهای مزبور بدست طبقه سپاهی افتاد وسربازان مسلمان وبرهمنی متوجه این مسئله شدند که انگلیسها توجهی بمقدسات مذهبی آنان ندارند . پیش آمد مزبور نهضت شدید سال ۱۸۵۷ را بوجود آورد وشهر دهلی برضد انگلیس قیام کرد ودرصدد احیاء حکومت گورکانان هند برآمد وتمام درهٔ رودخانهٔ گنك بدست شورشیان افتاد وسه شهر مهم دهلی وکاونپور ولکنهور تحت تصرف ایشان درآمد ودر دهلی یکی از اعقاب گورکانان هند را بپادشاهی انتخاب کردند ونانا صاحب خودرا مالك الرقاب کاونپور دانست امانواحی جنوبی هندوستان درحفظ دوستی خود با انگلیسها کوشیدند و بهیچوجه در امر انقلاب دخالت نکردند چون عدهٔ انگلیسها در مقابل شورشیان کم ودر واقع یکی در مقابل ده بود کار برکمپانی سخت شد وصاحبمنصبان انگلیسی دچار مشکلات عظیمی گردیدند ودراین گیرودار **لارنس**[1] و **نیکلسون**[2] دو نفر از نظامیان عالیقدر انگلیسی با عدهٔ قلیلی که داشتند در مقابل خطراتیکه هرلحظه زندگی ایشان راتهدید میکرد پافشاری شدیدی کردند وبالاخره توانستند آتش فتنه را بخوابانند ونفوذ انگلیس را در سراسر آنسرزمین استوار سازند وآب رفته را بجوی باز آرند .

نتیجه مستقیم انقلاب سال ۱۸۵۷ این بود که دولت انگلیس هندوستان

---

۱-Lawrence ۲–Nicholson

رارسماً ضمیمه متصرفات خود کرد و بموجب قانون مخصوصی از آن پس حاکم آن مملکت ملقب به نائب السلطنهٔ پادشاه انگلیس در هندوستان گردید و در هیئت وزراء انگلیس وزیری را مخصوص امور مربوط بهند گماشتند و کمپانی هند را از میان برداشتند. در سال ۱۸۷۷ لرد بیکنسفیلد [۱] موضوع انضمام هند را به انگلیس با گذاشتن تاج هندوستان بر سر ملکه ویکتوریا رسمی کرد و قرار شد از آن پس پادشاه هندوستان نیز جزء القاب وی در آید.

در سال ۱۸۵۸ هندوستان از دو قسمت تشکیل میشد. قسمتی که از قطعات متعددی بوجود میآمد و بر هر یك از آنها راجه یا امیری حکومت میکرد. امراء بومی در این قسمت استقلال داخلی داشتند و یکنفر مأمور انگلیسی کارهای ایشان را تحت تفتیش دقیق در میآورد. اما از لحاظ سیاست خارجی تابع دولت انگلیس بودند.

قسمت دیگر که رسماً جزء متصرفات انگلیس بود توسط مأمورین انگیسی اداره میشد وعدهٔ این اعضاء به ۲۵۰۰ نفر میرسید. اعضاء مأمور هند برای رفتن بهندوستان در مسابقهٔ مخصوصی شرکت میجستند و شرائط مسابقه دهندگان دانستن زبان و آداب و مراسم هندوستان بود. اعضاء مزبور خدمت اداری خود را در ایالات مختلف هندوستان شروع میکردند و بمقامات بالاتری نائل میشدند.

سپاه مأمور هند از دو طبقه تشکیل میشد: دستهٔ اول که جمیع افراد و صاحب منصبان آن انگلیسی بود و بهفتاد و پنجهزار نفر میرسید در دستهٔ دیگر سربازان و درجه داران از مردم بومی انتخاب میشدند و

---

۱-Beaconsfield

صاحب‌منصبان مانند دسته اول انگلیسی بودند ومجموع عدهٔ این دسته بالغ بردویست هزار نفرمیشد .

پس از خاتمهٔ شورش هندوستان دولت انگلیس از اواخر قرن نوزدهم در آن سر زمین دست بیك سلسله اصلاحات اجتماعی واقتصادی زد وبرفع اختلافات بین مسلمانان وهندیها پرداخت واقدامات مؤثری در خصوص انشاء طرق وشوارع وخطوط آهن وتوسعهٔ فلاحت درشمال‌غربی هندوستان واصلاح وضع آبیاری کرد وبر مقدار محصول سالیانه گندم و برنج وچای‌افزود ودر ترقی‌صنایع نساجی سعی‌بلیغ نمود وازخشکسالی وامراض مسریه تا اندازه ایکه مقدور بود جلوگیری بعمل آورد ودر توسعهٔ مدارس‌کوشید وبتدریج راه رابرای ورود مردم بومی دردستگاه دولتی بازکرد . عدهٔ بومیان در انجمنهای بلدی بیش از انگلیسها شد و در شوراهای مقننه ومجریه راه یافتند ویکنفر هندی ویکنفر مسلمان حق شرکت در شورای عالی هندوستان‌که مقر اصلی آن در لندن بود بدست‌آوردند . باین ترتیب می بینیم‌که در اواخر قرن نوزدهم مردم هندوستان دراداره‌ٔامور مملکت خوداختیارات‌محدودی تحصیل‌کردند.

آنچه راجع به پیشرفت امور اجتماعی واقتصادی هندوستان‌ذکر شد قولی است‌که انگلیسها بر آنند اما مردم هندوستان گفتهٔ مزبور را منکرند وتمام این اقدامات را برای پیشرفت‌کار خود انگلیسها میدانند از سال ۱۸۸۵ نمایندگان‌اعضاء هندی دوائر دولتی که مردمی روشنفکر بودند سالی یکبار درکنگره ملی جمع میشدند وشکایات خود راکه‌در دو ماده خلاصه میشد گوشزد می‌کردند شکایت اول ایشان مربوط به امور اقتصادی بود واین نمایندگان میگفتند‌که کلیهٔ اقدامات اقتصادی

در هندوستان برای انتفاع انگلیسهاست وهندیها بهیچوجه از اینطریق نفعی نمیبرند وخطوط آهنی که ایجاد شده برای استفادهٔ سوق‌الجیشی است واز اصلاح وضع آبیاری جز استفادهٔ مادی وازدیاد منافع دولت نظر دیگری در کار نیست وامر زراعت به آزادی انجام نمی‌گیرد وصنایع قدیمی هندوستان متروك شده وایجاد کارخانه های جدید وتهیهٔ مصنوعات فقط بمیزانی است که باصنعت انگلیس رقابت نکند وقوانین مربوط به کارگران هیچگاه بموقع اجرا گذارده نمیشود ودر نتیجهٔ رویه‌ای که دولت انگلیس اتخاذ کرده است هم مردم حقوق بیجائی به اعضاء دولتی میدهند و هم مخارج گزاف نگاهداری نظامیان ومأمورین سیاسی انگلیسی را تحمل میکنند ودولت انگلیس بعنوان حفظ وحراست هندوستان بودجهٔ مأمورین سیاسی خود را در آسیا از خزانهٔ هندوستان تأمین میکند.

شکایت دوم این جمع مربوط به امور سیاسی بود وشاکیان میگفتند واگذاری مشاغل متعدد قضائی ومالی وامثال آن بر عهدهٔ یکنفر کاربی‌موردی است وهندیها آنطور که شایستهٔ اطلاعات ومعلومات ایشان است در دستگاههای دولتی راه ندارند و مقامات عالیه همیشه مخصوص انگلیسهاست وبهمین مناسبت مسابقهٔ ورودی در کارهای دولتی هندوستان در لندن انجام میگیرد تا هندیان در آن راهی نداشته باشند.

تا سال ۱۹۰۰ کنگرهٔ ملی راه آرامش وسکونت را پیمود امابس از اندکی که از ابتداء قرن بیستم گذشت نیات وافکار اعضاء آن صورت مخالفت وضدیت با خارجیان را بخود گرفت. کنگرهٔ مزبور علاوه بر آنکه میخواست هندیها در کارهای دولتی مشتغل شوند وجود انگلیسها را در هندوستان امری زائد میدانستند وچون ژاپن در سال ۱۹۰۵ بر

روسیه غلبه کرد حس مخالفت با انگلیسها قوت گرفت . ریاست کنگرهٔ ملی در سال ۱۹۰۵ با یکی از روزنامه نگاران هندی موسوم به تیلك (۱۸۵۵ ـ ۱۹۲۰) بود که با مقالات آتشین خود مردم را تحریك به انقلاب میکرد . حکومت انگلیس درهند برای جلوگیری از اشاعهٔ این قبیل افکار دست به عملیات شدید زد ودر عین حال امتیازاتی چند به بومیان بخشود وبر عدهٔ مستخدمین هندی در ادارات افزود وبرای اینکار در سنوات ۱۹۰۹ و ۱۹۱۲ قوانینی از مجلس انگلیس گذراند و ژرژ پنجم موقعی که در سال ۱۹۱۱ به هندوستان مسافرت کرد پایتخت آن سر زمین را از کلکته به دهلی انتقال داد و نائب السلطنهٔ انگلیس در هند برای جلو گیری از اینکه مردم هندوستان هر لحظه درخواست تازه‌ای نکنند از وجود مسلمانان که پشتیبان پا بر جای انگلیسها بودند استفاده کرد و ایشان را بجان هندیها انداخت وباین ترتیب اهالی آنسرزمین را بخویشتن مشغول داشت . اما فراغت خاطر دولت انگلیس در هندوستان پس از اتمام جنك بین‌الملل اول متزلزل شد ومخالفت مردم با کسانیکه جمیع منابع قیمتی مملکت را برایگان میبردند روز بروز شدت گرفت ووضع سیاسی هندوستان دگرگون شد .

ما در مبحث مخصوص بنتایج جنك بین‌الملل راجع باین موضوع ومسئلهٔ استقلال هند بازگفتگو خواهیم کرد .

# فصل شانزدهم

## وضع ادبیات و علوم در قرن نوزدهم

### ۱ ـ نیمهٔ اول قرن نوزدهم

**انقلاب ادبی**

در قرن هیجدهم عدهٔ کسانیکه با کتاب و ادبیات سر و کار داشتند بسیار کم بود و در واقع میتوان گفت که آثار نویسندگان و شعراء را جز عدهٔ قلیلی آنهم از طبقهٔ نجبا و متمولین کسی دیگر نمیخواند. بهمین مناسبت بر عکس امروز در اروپای آن زمان شاعری و نویسندگی وسیلهٔ امرار معاش نبود و فقط جنبهٔ تفنن داشت. از دوران سلطنت لوئی چهاردهم به بعد چون خود آن پادشاه افکار و روحیات مردم بخصوص طبقهٔ سوم کشور را تا اندازه‌ای محدود کرد و جز بطبقات عالیهٔ مملکت آزادی انتشار عقائد نداد همان سبك قدیم و کلاسیك در ادبیات معمول بود و نویسندگان و شعراء در آثار خود قواعد و قوانین ادبی بوالو[1] و آکادمی فرانسه را مراعات میکردند. این قواعد و قوانین که معروف به (قواعد ذوق سلیم) بود دامنهٔ کلمات و الفاظ را در اشعار و نوشته‌ها بجای آنکه توسعه دهد محدود نمود و چون استعمال بیشتری از کلمات معمولی و مصطلح بین مردم و طبقه سوم کشور مطابق گفته بوالو در خور مقام شعراء نبود مردم کمتر

---

۱ – Boileau

بخواندن اشعار و آثار نویسندگان توجه داشتند. آثار قرن هیجدهم منحصر به قطعات خنده آور وحزن انگیز ووصف مناظر طبیعت بود ودر نتیجه قلت عدهٔ خوانندگان و باسوادان کتاب بقیمت گزاف فروخته میشد وخیلی کم اتفاق میافتاد که کتابی بیش از هزار نسخه بچاپ رسد.

ادبیات جنبهٔ تفننی داشت ومنحصر بطبقه ممتاز بود زنان کمتر به خواندن و نوشتن توجه داشتند و مـردان طبقهٔ سوم اصلا الفباء را نمی شناختند.

دراوایل قرن نوزدهم تااندازه‌ای خواندن کتاب وتوجه به مطبوعات و تأسیس کتابخانه متداول شد که میتوان گفت انقلابی درموضوع ادبیات پدید آمد[۱] درانگلیس ابتدا بنوشتن مجلاتی دست زدند که ماهی یکبار انتشار مییافت ودر سال ۱۸۲۹ در فرانسه توسط یکی از نویسندگان که بولوز[۲] نام داشت مجله ای باسم لارووددومند[۳] تأسیس شد که غالب آثار ادبی وحکایات عام‌المنفعه نویسندگان معروف در آن مندرج بودتأسیس مجلات طبقه سوم را بخواندن وتوجه به ادبیات عادت دادوزنان‌خانواده های متوسط که تاآنوقت سر و کاری با آثار نویسندگان نداشتند علاقهٔ تامی

---

۱- برای تحقیق وتتبع دروضع ادبیات وصنایع ظریفه یك ملت یایکقرن مخصوص باید مراجعه بآثار نویسندگان و نقاشان ومعماران معتبرهمان‌قرن شودوهرکس بدون غرض و بکاربردن‌ذوق‌وسلیقه‌خودودرکیفیت‌وچگونگی پیراستن و پرداختن‌آنها قضاوت نماید چه درکتاب تاریخ آنهم با این‌اختصاربیش‌ازشرح مختصری درموضوع ادبیات وذکر نام‌چند شاعرو نویسندهٔ مشهور وآثار معتبرایشان نمیتوان اطلاعات دیگری در دسترس‌خوانندگان گذاشت.

۲- Buloz ۳- La revue des deux Mondes

نسبت بخواندن قصص وحکایات واشعار ازخود ابراز کردند و در فرانسه جمعی از جوانان برای اجتماع بایکدیگر بتشکیل قرائتخانه هائی اقدام نمودند و آلمان ها در تأسیس کتابخانه برای کرایه دادن کتاب با قیمت بسیار ارزان پیشقدم دیگران شدند .

بعضی ازنویسندگان ومدیران جراید چون دیدند مشتری کافی جهت خرید روزنامه هاي ایشان وجود ندارد در صدد تغییراتی در سبك چاپ ومقالات مندرجه درآنهابرآمدند وپس‌ازچندی امیل دوژیراردن[۱] مدیر یکی‌ازجراید فرانسه برای آنکه برعدهٔ خوانندگان روزنامه اضافه شود متوجه‌گردید جز ارزانی قیمت وسیلهٔ دیگری دردست نیست بهمین مناسبت ازسال ۱۸۳٤ مانند انگلیس ستونی در جریده خود مخصوص اعلانات باز کرد وازآن راه توانست باگرفتن قیمت اعلانات ازمردم بهاء روزنامه راتقلیل دهد باین ترتیب اندکی نگذشت که علاوه برمشتریان سالانه تك شماره نیز دردسترس‌مردم قرار گرفت .

کتاب فروشان‌چون میدانستند میل توده بمسائل‌ادبی کم‌است در صدد بر آمدند مطابق ذوق و سلیقه مردم نویسندگان را با دادن حقوق کافی وادار بنوشتن قطعات انتقادی خاصه قصص وحکایات وتاریخ‌کنند و درنتیجه غالب فضلاء ونویسندگان آثار خودرا بقیمتهای گزافی بمعرض فروش‌گذاشتند . چنانکه‌لامارتین‌شاعرمعروف فرانسوی‌ازاین راه منفعت فوق‌العاده‌ای بردودرسال۱۸٤۷یکی‌ازکتب خودرابنام‌ایستواردژیرندن[۲] بمبلغ چهارصد هزار فرانك فروخت . باین ترتیب دراوایل قرن نوزدهم حکایت نویسی وافسانه سرائی در تاریخ ادبیات اروپا اهمیت خاصی پیدا

---

٤- Emile de Girardin  ۱- Histoire des Girondins

کردو نویسندگی وسیله مهم انتعاش شد .

رمانتیسم

درهمان موقعیکه توجه مردم نسبت بادبیات و آثار نویسندگان زیادشد در سبك وطرز اشعارو نوشته ها نیز تغییرات و انقلاب شدیدی پدید آمد . پیشقدم این تغییرات ادبی آلمانها بودند که مدتی ازسبك و اسلوب نویسندگان کلاسیك فرانسوی تقلید میکردند . ولی دراواسط قرن هیجدهم جمعی از مردم روشنفکر آلمان بخصوص جوانان آن سرزمین سخت برضدادبیات کلاسیك و نوشته های فرانسوی بنای تبلیغات راگذاشتند وازخود سبك جدید وتازه‌ای را بوجود آوردند . در این سبك نویسندگان آلمانی برعکس نویسندگان کلاسیك که اهمیت فوق‌العاده‌ای بصورت ظاهر عبارات ازلحاظ طرز تلفیق وصحت وسقم آن برطبق قواعد صرف ونحوزبان میدادند میگفتند شاعر یانویسنده ازراه زیبائی آثار خویش نمیتواند تأثیری درروحیات و افکار مردم نماید بلکه باید بوسیله قوت معانی ومراعات سادگی کلام و بیان احساسات حقیقی و واقعی علاقه و میل خوانندگان را بنوشته هاي خود زیاد کنند وتوجهی بادبیات و آثار قرون قدیمه نداشته باشد ومضامین خود را ازقصص و حکایات و وقایع قرون وسطی و جدیدگیرد و طوری آثار وتصانیف خود را بپردازد که کلیه طبقات مردم از جان ودل بخواندن آن علاقه داشته باشند ومثل پیروان سبك کلاسیك فقط برای جمعی از اهل فضل وادب قلم روی صفحه کاغذ نیاورد برای رسیدن باین مقصود نویسندگان وشعرای آلمانی بهیچوجه بظاهر عبارت وتطبیق آن با قوانین صرف و نحو اهمیت نمیدادند و آثار خود را با سبکی ساده ودر خور فهم عامه

منتشر ودر واقع از سبك شكسپير [۱] كه در نظر ايشان خداوند ادبيات بود تقليد ميكردند .

دو نفر از نمايندگان اين سبك گوته [۲] وشيلر [۳] براى انتشار آثار خود وتشويق نويسندگان ديگر به پيروى از اسلوب مزبور در شهر وايمر [٤] محل اقامت يكى ازشاهزادگان ادب دوست آلمان بنام گراندوك اگوست دوساكس وايمر [٥] مجمعى تشكيل دادند . چون نويسندگان مزبور و كسانيكه در نوشتن از ايشان تقليد ميكردند توجه بيشترى بمضامين قصص وحكايات (رمان) قرون وسطى داشتند به نويسندگان رمانتيك [٦] مشهور شدند.

در اوائل قرن هيجدهم در انگليس نيز ادباء وشعراء دست ازقيود نويسندگان دوران قديم برداشتند ومانند آلمانها توجه خاصى از خود بوصف تأثراتى كه از مشاهدهٔ مظاهر طبيعى حاصل ميشود ابراز كردند . پيشقدم سبك رمانتيك در آنسرزمين يكى از اصيلزادگان اكس [۷] بنام والتر اسكات [۸] بود كه بيشتر از هر چيز در نوشتهها بافسانه وقصص مربوط بمملكت خود اهميت ميداد :

در فرانسه تا زمان ناپلئون كبير نويسندگان مثل سابق از سبك كلاسيك تقليد ميكردند . ولى بتدريج بعضى از ادباء وشعراء كه با آثار نويسندگان انگليسى و آلمانى آشنائى داشتند براى آنكه نوشتههاى آنها مورد توجه عموم واقع گردد بتدريج از طرفداران اسلوب رمانتيسم شدند

---

۱ – Shakespear ۲ – Goethe ۳ – Schiller

٤ – Weimar ٥ – Grand - duc august de saxe - weimar

٦ – Romantiqnes ۷ – Ecosse ۸ – Walter scott

حتی مادام اشتال[۱] دختر نکر[۲] وزیر معروف لوئی شانزدهم چون آثار نویسندگان آلمان بخصوص گوته وشیللر را مطالعه ومسافرتی بآن سر زمین کرده بود کتابی بنام دولالمانی[۳] انتشار دادکه در آن نویسندگان فرانسه را دراثر توجه فوق‌العاده‌ای که به سبك‌ادبیات آلمان داشت تهییج و ترغیب به تقلیداسلوب رمانتسیم نمود. انتشار کتاب لوژنی دو کریستیانیسم[٤] از آثار شاتوبریان[٥] نویسندگان فرانسوی را متوجه باین مسئله کردکه باید در نوشته‌های خویش از آوردن مضامین دوران‌قدیم که مردم رابعدم توجه بمذهب وادار میکند احترازنمایندو به قصص‌واساطیر قرون‌وسطی که پراز مواضیع مذهبی است بپردازند.

افکار شاتوبریان بخصوص اهمیتی که وی نسبت بمضامین مذهبی قائل شده بود تأثیر غریبی در تودهٔ ادباء وفضلا کشور کرد و انقلابی در روحیات مردم وطرز نوشته‌های فرانسه پدید آورد. بهمین مناسبت در تاریخ ادبیات فرانسه شاتوبریان را میتوان موسس سبك رمانتیسم آنسر زمین دانست.

درهمان اوان جمعی‌ازجوانان‌فرانسه رسماً بنای مخالفت باپیروان طرز کلاسیك گذاشتند وافکار خودرا راجع به امتیاز و رجحان سبك رمانتیسم در دو مجله‌ای که تازه تاسیس شده بود بنام لوگلوب[٦] ولاموز فرانسز[۷] انتشار دادند وباجدیت خستگی ناپذیری بوسائل مختلف مردم

---

۱ – Stael ۲ – Necker

۳ - De l'allemagne

٤ - Le genie de christianisme ٥ - Chateaubriand

٦ · Le globe ۷ - La mnse Francaise

راازتوجه به نوشته‌های نویسندگانی که طرفدارسبك قدیم بودندبازداشتند.

بطور کلی طرفداران طریقه رمانتیسم میگفتند چون بعدازانقلاب کبیر فرانسه درکلیه‌شئون اجتماعی تغییراتی رخ داده‌است باید درادبیات نیز مراعات سلیقه وذوق توده را کرد وطرز جدید راکه ناشی ازتأثرات روحی نویسنده وتجلیات طبیعت است بمردم آموخت .

طرفداران رمانتیسم درقطعاتی که بمعرض نمایش میگذاشتنداسلوب تازه‌ای را اختیار کردند که برعکس نوشته های پیشینیان در عین حال خنده آور وحزن‌انگیز بود و احساسات شخصی خود را بلباسی زیبا در آوردند وطوری بیان میکردندکه درحضار مستقیماً تاثیر مینمود .

پیروان طریقهٔ کلاسیك درقطعات خود فقط توجه بپادشاهان وشاه-زادگان و اصیلزادگان میکردند واصلا نظری بطبقهٔ متوسط و دیگران نداشتند . درصورتیکه رمانتیست ها دست از این گونه قیود که بالطبیعه نویسنده وشاعر راوادار به توسل به اباطیل و مسائل غیر حقیقی مینمود برداشتند ودر آثار خود سهم بزرگی رابه ذکراحوال یا انتخاب مواضیع مربوط به کلیهٔ‌طبقات تخصیص دادند. بطور کلی‌میتوان گفت که این‌جماعت مظاهرطبیعت راچه زشت وچه زیبا آمیخته بااحساسات شخصی وتأثرات ومشاهدات خویش بصورت شعر یانثردرمیآورند وبر عکس پیروان‌سبك کلاسیك که فقط کلمات مخصوصی راکه در خور مقام شعروشاعری بود استعمال میکردند الفاظی راکه دردسترس‌افکار مردم بود درنوشته های خود میآوردند .

معتقدین‌سبك کلاسیك وقدیمی‌درقطعاتی که جهت‌نمایش‌مینوشتند بهیچوجه پیرامون نثرنمی گشتند ومیگفتند جز باشعر نباید مسائل حزن

انگیز وفرح خیز را در دسترس عامه گذارد . درصورتیکه رمانتیست ها این قبیل قطعات را بنثر مینوشتند و اگرهم قطعهٔ منظومی انتشار میدادند دراشعار بهیچوجه پابند وزن وقافیهٔ صحیح نبودند واحساسات شخصی و تأثرات طبیعی را با زبانی ساده بیان میکردند .

**نویسندگان معروف فرانسه**

باآنکه سبك رمانتیسم ابتدا بین مردم شمال اروپا رواج یافت امامعروفترین نویسندگانی که اسلوب مزبوررا سرمشق خود قراردادند فرانسوی بودند از نویسندگان این سبك درفرانسه یکی شاتوبریان[1] است که درسال ۱۷۶۸ تولد یافت این نویسنده یکی از اصیل زادگان برتانی[2] بود وهمانطور که گفته شد میخواست مضامین نوشته های خودرا از قصص و افسانه های دوران قرون وسطی بخصوص مواضیع مذهبی اتخاذ نماید از آثارمعروف اویکی ژنی دوکریس تیانیسم است که شرح آن درسابق گذشت امااز کتب حزن انگیز او دوکتاب مشهور رنه[3] وآتالا[4] قابل ذکر است شاتوبریان راجع بسرگذشتهای تاریخی نیز کتب متعددی دارد که ما دراینجا فقط به ذکر مارتیر[5] قناعت میکنیم .

شاتوبریان پیشقدم سبك رمانتیسم درفرانسه است ولی نویسندگانی که به تکمیل این اسلوب پرداختند لامارتین[6] . ویکتورهوگو[7] . آلفرددو-وینیی[8] وآلفرد دو موسه[9] بودند .

---

۱- Chateaubriand ۲- Bretagne

۳- René ٤- Atala ٥- Les martyrs ٦- Lamartine

۷- Victor Hugo ۸- Alfred de vigny ۹- Alfred de musset

لامارتین درسال ۱۷۹۰درماکن[۱] پابعرصه وجود گذارد.این نویسنده وشاعر باانتشارکتاب معروف خود بنام له مدیتاسیون[۲]اشتهار فوق‌العاده‌ای تحصیل کرد . از کتب معروف دیگر او یکی گرازیه‌لا [۳] و دیگر رافائل[٤] است ویکتورهوگو درسال ۱۸۰٦ بدنیا آمد و در نتیجه انتشار لاپرفاس دوکرام ول[۵] شهرت زیادی بین پیروان رمانتیسم بدست آورد و وبا تألیف لزوریانتال [٦] ونتردام دوپاری [۷] و لمیزرابل [۸] صیت اشتهار او سراسر فرانسه را فراگرفت .

آلفرددووین‌بی‌که درسال۱۷۹۳تولد یافت باانتشارافسانه‌تاریخی سن مار[۹] مقام معتبری را بین نویسندگان قرن نوزدهم حائزشد .

آلفرد دو موسه (۱۸۱۰) یکی از نویسندگان و شعرای معروف فرانسه است‌که ازحیث سادگی وروانی اسلوب کمتر کسی ازمعاصرین‌او بپای وی میرسد از تألیف مشهوروی یکی‌کتاب کنفسیون دن‌آنفان دو-سیکل[۱۰]است‌که درآن سرگذشت وروابط عاشقانه ودوستانه خودرا با ژرژسان[۱۱] با زبانی ادبی و دلپذیر برشته تحریر درآورده است .

نام حقیقی‌ژرژسان اورور دو دوان[۱۲]است‌که درسال ۱۸۰٤متولد شد وچون با همسر خوداختلاف داشت پس‌ازچندی ویرا ترك گفت ودر پاریس اقامت گزید وبرای امرار معاش خود و فرزندانش شروع بنوشتن

---

۱-Macon ۲–Les meditations ۳-Graziella ٤-Raphaél
۵–La preface de Cromwell ٦–Les orientales
۷- Notre - dame de Paris ۸ –Les miserables
۹– Cinp - mars ۱۰– Confession d'un enfant du siècle
۱۱–George sand ۱۲–Aurore du devant

قصص وحکایاتی نمود که معروفترین آنها ایندیانا[۱] است. این کتاب از حیث اسلوب وسادگی سبك اهمیت زیادی درادبیات فرانسه دارد. از کتب دیگر او کتاب معروف ال الوئی[۲] درجواب کنسیفون دن آنفان دوسیکل آلفرد دوموسه است.

یکی دیگر ازحکایت نویسان قرن نوزدهم فرانسه بالزاك[۳] بود که عدهٔ زیادی رمان منتهی با سبکی مخصوص انتشار داد. این نویسنده در نوشته‌های خوداهمیت فوق‌العاده‌ای بشرح وبسط وبیان جزئیات زندگانی اشخاص وکلیه شئون اجتماعی طبقات مختلف مردم میداد.

مورخین فرانسه نیز در قرن نوزدهم مانند نویسندگان وشعرا از سبك رمانتیسم تقلید کردند. معروفترین این طبقه تیر[٤] صاحب کتاب تاریخ فتح انگلیس[٥] ومیشله[٦] مؤلف تاریخ انقلاب[۷] بودند.

**نویسندگان آلمان**

چنانکه اشاره شدگته و شیللر پیشقدمان سبك رمانتیسم درآلمان بودند. گته تألیف و قطعات برجسته‌ای چون اگمنت[۸] وورتر[۹] دارد. اماشاهکار ادبی وی کتاب فاست[۱۰] است. این شاعر ترجمه دیوان حافظ را مطالعه کرد وتحت تأثیر افکار عرفانی آن گوینده بلند پایه ایرانی قرار گرفت واصول تصوف ویرا درکتاب معتبر خود دیوان شرقی[۱۱] با بیانی شیوا به رشته تحریر درآورد. شیللر نیز آثار بزرگی مانند رویبر[۱۲] و ویلهلم تل دارد. اماهیچیك از آنها ازلحاظ ادب وقوت فکر بمقام کتاب والنشتاین[۱۳]

---

۱- Indianá ۲- Elle et lui
۳- Balzac ٤ -Thiers ٥-Histoire de la conquête de L'-Angleterre ٦- Michelet ۷- Histoire de la revolution
۸- Egmont ۹ Werther -۱۰ Faust ۱۱- Westostlicher -diwan ۱۲ - Rauber ۱۳- Wallenstein

شاهکار وی نمیرسد .

دیگر از نویسندگان سبك رمانتیسم آلمان هوفمن[۱] وهاینه[۲] بودند که نویسندهٔ اخیرالذکر مجموعه اشعار وتألیف شیرینی را بنام دس بوخ درایدر[۳] نوشت .

**نویسندگان انگلیس**

یکی از نمایندگان مشهور ادبیات انگلیس لرد-بایرون[٤] است که در سال ۱۷۸۸ پا بعرصه وجود گذارد . این شاعر بااخلاق اجتماعی مردم‌مملکت خود توافق نظر نداشت وبهمین مناسبت آن سرزمین را بسال ۱۸۱٦ترك گفت وبایطالیا رفت وچندی بعد بعنوان داوطلب وارد صحنه جنگهای یونان شد وبا عثمانیهاجنگید وعاقبت در محل‌میسو لونقی از پای‌در آمد (۱۸۲٤) . اشعارحماسی‌او در سراسراروپا شهرت خاصی دارد . کارلایل[٥] وماکولی[٦] ودیکنس[۷]از نویسندگان دیگرانگلیسی هستندکه درادبیات کشور خود مقام شامخی را حائز شده‌اند .

**علوم ریاضی و نجوم**

علماء ریاضی قرن هیجدهم که‌اوایل‌مائهٔ نوزدهم‌را نیز درك کرده‌اند غالباً از مردم فرانسه بودند .از مهمترین آنهالاگرانژ[۸](۱۷۳٦- ۱۸۱۳) ولاپلاس[۹] را نام میبریم . لاپلاس (۱۷٤۰ - ۱۸۲۸) اطلاعات‌عمیقی در علم مکانیك داشت ودر نتیجه انتشار فرضیهٔ سحابی خود در خصوص تشکیل عالم اشتهار فوق‌العاده‌ای بدست آورد.اما مشهورترین‌ریاضی دانهای‌مخصوص قرن نوزدهم ابل[۱۰] ( ۱۸۰۲ - ۱۸۲۹ ) نروژی وگس[۱۱] آلمانی بودند .

---

۱- Hoffmann ۲- Heine ۳-Das buch der lieder
٤ - Byron ٥ - Carlyle ٦ - Macaulay ۷ - Dickens
۸ - Lagrange ۹ - Laplace ۱۰ - Abel ۱۱ - Gauss

بیشتر قضایای هندسی بنام ابل مشهور است از زمرهٔ منجمین معتبر قرن نوزدهم یکی لووریه[۱] فرانسوی ودیگری هرشل[۲] انگلیسی بودند .

**علمای فیزیک**

علماء قرن نوزدهم در نتیجه تحقیقات عمیق علم فیزیک رادرزمرهٔ علوم تجربی آوردند بزرگترین فیزیک دانهای آن عصر ولتا[۳] ( ۱۷٤٥ - ۱۸۲۷ ) ایطالیائی مخترع پیل جهت تولیدبرق و آمپر[٤] (۱۷۷٥ - ۱۸۳٦) فرانسوی کاشف قوهٔمغناطیس وفارادی[٥] انگلیسی (۱۷۷٤ - ۱۸۱۷) بودند گس آلمانی سابق الذکر پس از یکسلسله تحقیقات باختراع تلگراف نائل آمد ومرس[٦] آلمانی اصول تلگراف بی سیم راکشف کرد و برگه فرانسویدستگاهضبطوارسال خبر را در تلگراف اختراع نمود هلم هولتز[۷] یکی از علمای فیزیک آلمان متوجه شد که صوت در نتیجه ارتعاش حاصل میشود وهمین کشف باعث گردید که فرسنل[۸] فرانسوی (۱۷۸۸ - ۱۸۲۷) در ارتعاشات نور تحقیقاتی نماید وبوضع قوانین درآن مبحث پردازد وعدسیها را اختراع کند .

**علماء شیمی**

اصول علم شیمی جدید که دراواخر قرن هیجدهم توسط لاوازیه فرانسوی وضع شد در قرن‌نوزدهم صورت‌علمی بخود گرفت‌وگیلوسک[۹] تحقیقات قابل ملاحظه‌ای‌درخصوص گازها واوزان آن کرد وبا تجزیه آب بوضع قانونی که معروف بنام‌خود ویست نائل آمد . این قانون راجع به روابط مواد مرکب‌کنندهٔ هر یك

---

۱ - Leverrier ۲ - Herschel
۳ Volta ٤ - Ampêr ٥ - Faraday ٦ - Morse
۷ - Helmholtz ۸ - Fresnel ۹ - Gay - lussac

از اجسام شیمیائی وحجم آن با همان جسم بصورت گاز گفتگو میکنند .

دالتون[۱] انگلیسی ( ۱۷۶۶ - ۱۸٤٤ ) باین اکتشاف رسید که هر جسم ساده از اتم‌های متساوی‌الوزن بوجود میآید و هر جسم مرکب از ذرات کوچکی باسم مولکول وهر مولکولی شامل عدهٔ معینی اتم از اجسام مرکب کننده است . نمایندگان معتبر شیمی آلی که از اوائل قرن نوزدهم توسعه فراوانی یافت شورل[۲] فرانسوی ولیبیك[۳] آلمانی بودند .

علماء طبیعی

علوم طبیعی وتحقیقات در خصوص حیوانات و نباتات در قرن نوزدهم باعلی درجهٔ ترقی خود رسید . نمایندگان معتبر آن در این دوره ژوفر واسنتیلر[٤] وکوویه[٥] فرانسوی بودند عالم اخیرالذکر تتبعات زیادی در خصوص تشکیل زمین کرد واصول علوم طبیعی وزمین شناسی وعهود مختلف زمین را که در نتیجه چین خوردگی‌ها مشخص شده است در کتاب معروف روولوسیون دوگلوب[٦] یکی از شاهکارهای علمی قرن نوزدهم آورد.

لایل[۷] عالم معروف انگلیسی پس از یك سلسله تحقیقات در اصول علمی کوویه کتابی باسم اساس زمین شناسی[۸] نوشت ومعرفة‌الارض را صورت علمی داد .

علماء فلسفه

فلاسفهٔ قرن نوزدهم در اصول فلسفی خود بیشتر به ماوراالطبیعه پرداختند ونمایندگان آن ازمردم

---

۱ - Dalton ۲ - Chevreul

۳ - Liebig ٤ - Ceoffroy saint - hilaire ٥ - Cuvier

٦ - Revolution du globe ۷- Lyell ۸- Principe de geologie

آلمان بودند . یکی از فلاسفهٔ آلمانی کانت[۱] است که در کتاب مشهور خود کریتیك درراینن فرنونفت[۲] در موضوع عقل نظری تحقیقات جامعی کرده . دیگر از فلاسفهٔ معروف آنسرزمین فیشته[۳] . شلینك[٤] وهگل[٥] بودند که هر یك بنوبهٔ خود مقام معتبری در اصول فلسفی قرن نوزدهم دارد .

از فلاسفهٔ معروف فرانسه فقط بذکر نام اگوست کنت[٦] قناعت میشود.

## ۲ ـ نیمه دوم قرن نوزدهم

**نظر اجمالی** تغییراتی که در سبك ادبیات اروپا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شروع شد در نیمهٔ دوم قرن مزبور صورت خاصی بخود گرفت که از آن محققین فن ادبیات به سبك وطریقهٔ رئالیسم[۷] تعبیر میکنند . در این دوره غالب نویسندگان بنای مخالفت با پیروان سبك رمانتیسم گذاردند وگفتند شعراء وادباء نیمهٔ اول قرن نوزدهم در آثار ونوشته‌های خود بهیچوجه مراعات حقیقت وطبیعت را نکرده‌اند وبا آنکه مدعی هستند مواضیع تصنیفات خویش را از وقایع وآثار تاریخی قرون وسطی گرفته‌اند مانند نویسندگان پیرو طریقه کلاسیك آنطور که شاید وباید باساس حقیقی آن وقایع وحوادث پی نبرده‌اند و در داستانها پهلوانانی از خود ابداع کرده‌اند که اصلا در تاریخ قرون وسطی اثری از ایشان در دست نیست اعتراض دیگری که پیروان رئالیسم به معتقدین سبك رمانتیسم داشتند این بود که ایشان از آثار خود به

---

۱ - Kant ۲ - Kritik der reinen vernunft ۳ – Fichte

٤ - Schelling ٥ – Hegel ٦ - Auguste comte ۷ - Realisme

پیروی از احساسات وتأثرات شخصی پرداخته وتجلیات روحی خویش را تحت عنوان اسامی ساختگی ابراز کرده‌اند . این اختلاف ودوتیرگی بین نویسندگان راجع به سبك نوشتن وپرداختن آثار خود ابتداء در فرانسه شروع شد وبه ممالك دیگر نیز سرایت کرد . پیروان سبك جدید عقیده داشتند که ادبیات باید آئینه کامل حقایق باشدو نویسنده یا شاعر در آثار خود نباید پا بست ترهات واباطیل گردد . بهمین مناسبت طرفداران عقیدهٔ مزبور را در تاریخ ادبیات فرانسه رئالیست[۱] نام نهادند وبتدریج این اسم درکشورهای دیگر نیز بین ادبا و نویسندگان رواج یافت .

طرفداران رئالیسم بر خلاف پیروان رمانتیسم اصلا بنوشتن افسانه های تاریخی وقطعاتی که در عین حال محزون وخنده آور بود توجهی نشان ندادند وچون مدعی بودند که باید پا بست حقیقت شد بشرح و بیان جزئیات زندگانی محیط خود پرداختند واز ادبیات بقطعات خنده آور آمیخته با خصوصیات حیاتی همان دوران اقبال تمامی داشتند ودر نوشته‌های خود طریقه مشاهدات شخصی را رائج کردند وبه بیان احساسات خویش توجهی نداشتند . اما تنها موضوعی که دو سبك رمانتیسم و رئالیسم را بیکدیگر نزدیك میکرد این بودکه پیروان رئالیسم مانند رمانتیست‌ها در آثار خود بهیچوجه مقید به استعمال الفاظ مخصوصی که طرفداران طریقه کلاسیك فقط آنها را شایستهٔ ادبیات منزه وپاك و برجسته میدانستند نبودند و کلمات متداول بین عامه مردم را بکار میبردند .

تمایل نویسندگان نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به بیان واقع وحقیقت باعث شدکه هر یك از ایشان در نقاط مختلف مملکت تحقیقات وتتبعات

---

۱ - Realisme

مخصوصی در احوال وعادات ومراسم مردم نماید وراه تازه‌ای برای طرفداران ادب بازسازد .

**شعرا و نویسندگان فرانسه**

در نیمه دوم قرن نوزدهم مانند نیمه‌اول همان‌قرن شعرا توجه خاصی به تغزلات واشعار عاشقانه داشتند . یکی از شعرای معروف این دوران همان ویکتور هوگو نمایندهٔ رمانتیسم در اوائل مائه نوزدهم است .

ویکتور هوگو از سال ۱۸۴۸ داخل زندگی سیاسی وپس از کودتای معروف ناپلئون سوم تبعید شد و از آن تاریخ به بعد تألیفات بزرگی انتشار داد که میتوان آنها راجزء شاهکارهای وی محسوب‌داشت مشهورترین‌این تألیف له شاتیمان[1] (۱۸۵۳) هجویاتی درخصوص‌ناپلئون سوم . له‌کونتامپلاسیون[2] (۱۸۵٦) ولالژاند دسیکل[3] (۱۸۵۹) نام دارد ویکتور هوگو در سال ۱۸۷۰ موقعیکه پاریس توسط پروسیها محاصره شد بفرانسه مراجعت‌کرد ودست به تألیف‌کتابی زدکه معروف به سال مخوف[4] شد واز بهترین آثارآخر زندگی وی است . ویکتور هوگو از آن پس به عزلت وگوشه نشینی بسر برد وتاآخر حیات (۱۸۸۵) جز آمیزش با دوستان وپیروان مکتب ادبی خودکار دیگری نداشت .

یکی دیگر از شعرای رمانتیسم که مانند ویکتور هوگو در اوایل قرن نوزدهم طرفدار سبك رمانتیسم بود تئوفیل‌گوتیه[5] نامدارد . اما شعرائی‌که حقیقةًایشان رامیتوان متعلق به نیمه دوم قرن نوزدهم‌دانست

---

۱ - Les chatiments ۲ - Les contemplations

۳ - La legende des siecles ٤ - L'année terrible

٥ - Thèophile Gautier

لوکنت دولیل[۱] مؤلف پوئم آنتیك[۲] (۱۸۵۸) لاپراد[۳] صاحب تألیف معروف دفلور دومال[٤] وورلن[٥] بودند .

در نیمه دوم قرن نوزدهم فن تأتر نویسی اهمیت فراوانی بدست آورد معروفترین مؤلفینی که قطعات مشهور ایشان سالها در صحنه‌های نمایش شهر پاریس موجبات تحسین و آفرین اهالی را فراهم میآورد امیل اوژیه[٦] (۱۸۲۰ـ ۱۸۸۹) مصنف قطعه گابریل[۷] والکساندردوما[۸] صاحب کتاب مشهور لادام او کاملیا[۹] یکی از بهترین قطعات اخلاقی فرانسه بودند .

معروفترین افسانه‌نویسهای این دوران جزفلوبر[۱۰] (۱۸۲۱-۱۸۸۰) مؤلف افسانه تاریخی سالامبو[۱۱] دو نویسنده عالی‌قدرفرانسه دوده[۱۲] و زولا[۱۳] را باید نام برد که مقام معتبری در تاریخ ادبیات‌اروپا دارند .

**نویسندگان کشورهای شمالی اروپاو ممالك متحده**

چنانکه‌درپیش اشاره‌شدمسئلهٔ‌توجه‌نویسندگان فرانسه درنیمهٔ دوم‌قرن نوزدهم‌به سبك‌رئالیسم در ممالك دیگر اروپااز قبیل انگلیس‌وسوئد و نروژ وحتی در امریکا سرایت کرد مشهور ترین پیروان طریقهٔ رئالیسم در کشور انگلیس مادام اوانس[۱٤] بود که‌با اسم جعلی ژرژالیوت[۱٥] (۱۸۸۰ـ ۱۸۱۹) افسانه‌های چندی‌انتشار دادودر

---

۱ - Leconte de lisle -۲ - Poémes antiques ۳ - Laprade ٤ - Fleurs du mal ٥ - Verlaine ٦ - Emile augier ۷ - Gabrielle ۸ - Alexandre dumas ۹ - La dame aux camelias ۱۰- Flaubert ۱۱-Salambo ۱۲-Daudet ۱۳- Zola ۱٤- Evans ۱٥-George eliot

طرز زندگی طبقه متوسط و روحانیون انگلیسی بحث و تحقیقات قابل ملاحظه‌ای کرد. یکی دیگر از نویسندگان انگلیسی دراین دوره رودیارد کیپلینگ[۱] نام داشت که نوشته های وی محتوی اطلاعات نفیس درطرز زندگی و آداب و مراسم اهالی هندوستان است.

در امریکانیز شعرا و نویسندگان بتقلید انگلیسها افکارو روحیات پیروان رمالیسم را در آثار خود دخالت دادند. معروفترین نویسندگان آن سرزمین لانگ فلو[۲] و امرسون[۳] و ادگار پوئه[٤] بودند. نویسندهٔ اخیر بتصدیق غالب نویسندگان قرن نوزدهم اروپا اول کسی است که بهتر از دیگران در آثار و نوشته های خود حس ترس و وحشت را بیان و تشریح کرده.

سبك رمالیسم تا ۱۸۷۰ در نوشته‌های نویسندگان آلمانی دخالتی نداشت فقط از آن تاریخ ببعد شعراء و نویسندگان آن سر زمین مانند فرانسویان بآن اسلوب اهمیت دادند. از معروفترین نویسندگان آلمانی در آن دوره که علاوه بر خود آلمان در ممالك دیگر اروپا نیز اشتهار قابل ملاحظه‌ای را حائز شده‌اند بذکر نام سودرمن[٥] و هوپتمن[٦] اکتفا می کنیم.

نویسندگان مملکت نروژ بیشتر به قطعات مختلط حزن آور و خنده آمیز توجه داشتند و معروفترین آنها ایبسن[۷] و براند[۸] بودند.

**نویسندگان روسیه** ادبیات روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط چهار نفر از نویسندگان مشهور آن سر زمین

---

۱-Rudyard kipling ۲-Langfellow ۳-Emerson ٤ -Edgar poe
٥- Sudermann ٦- Hauptmann ۷- Ibsen ۸- Brand

که ذیلا بذکر اسامی و آثار ایشان مبادرت میشود در سراسر اروپا اشتهار فوق‌العاده یافت .

تورگنف [۱] در سال ۱۸۱۸ پابعرصهٔ وجود گذارد ودر سنهٔ ۱۸۴۷ روسیه را ترك گفت و ابتداء به ناحیهٔ باد [۲] و سپس به پاریس رفت .

این نویسنده توجه خاصی بشرح‌حال‌ووضع زندگی‌دهاقین روسیه داشت واین مطلب با مطالعهٔ دوتألیف معروف وی پرا انفان [۳] وترویرژ [۴] بخوبی واضح میشود .

دوستو یوسکی [۵] (۱۸۲۱ - ۱۸۸۱) پس ازانتشار اثرمشهورخود بـاسم پور ژان [۶] شهرت خـاصی در روسیه حـاصل کـرد ولی درسال ۱۸۴۶ باتهام شرکت در مجالس آزادیخواهان بحبس افتاد و در آن ایام در کتاب معروف له‌سوونیر دولامزن‌دمر [۷] وضع زندگانی زندان روسیه و رفتار طبقهٔ اصیل زادگان و نجباء را با طبقهٔ ثالث مملکت بخوبی تشریح کرد .

تولستوی [۸] که وی را میتوان از بزرگترین و مشهور ترین نویسندگان روسیه دانست درسال ۱۸۳۸ متولد شد و پس از انتشار اثر مشهور خود بنام لاگرالاپه [۹] در تاریخ جنك ناپلئون با روسیه اهمیت فوق‌العاده‌ای بین نویسندگان اروپا تحصیل کرد ولی پس از نوشتن یك سلسله افسانه هائی راجع‌به روحیات و آداب واخلاق مردم عصر خویش

---

۱- **Tourgueneff** ۲- **Bade** ۳- **Père et enfant**
۴- **Terres vierges** ۵- **Dostoievski** ۶- **Lcspauvres gens**
۷- **Les souvenirs de la maison des morts** ۸- **Tolstoi**
۹- **La guerre et la paix**

دست از عالم ادبیات برداشت و در زمرهٔ روحانیون در آمد و در آن اوان بتألیف کتابی بنام‌رزورکسیون[۱] پرداخت که در تاریخ ادبیات روسیه اهمیت زیادی پیدا کرده است .

نویسندهٔ دیگری که میتوان وی‌را در روسیه همسنگ تولستوی دانست گورکی[۲] است که در تشریح احوال کارگران و طبقهٔ بیچارگان بین نویسندگان دیگر روسیه کمتر نظیر دارد .

**علماء فیزیک**

علم فیزیک در اثر توجه فوق‌العادهٔ علماء به ریاضیات و تحقیق وتتبع در قوانین مختلف آن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ترقی قابل ملاحظه ای کرد . پس از انتشار قوانین هل ملتس[۳] ریاضی‌دان‌مشهور آلمان (۱۸۱۱ ـ ۱۸۹٤) راجع به صوت و طرز ارتعاش آن یکی دیگر از علماء آنسرزمین‌بنام‌کلوزیوس[٤] (۱۸۲۲ ـ ۱۸٦۸) قوانینی در خصوص حرارت و چگونگی استفاده از آن در قوهٔ محرکه وضع کرد .

تتبعات این دو نفر باعث شد که یکی از علماء فیزیک‌دان آلمان کیرش هوف[٥] باتفاق بونسون[٦] شیمی دان معروف همان سرزمین بتجزیهٔ طیف خورشید نائل گردد و مواد مرکب‌کننده آنرا کشف کند .

دراواخر قرن نوزدهم توجه علماء اروپا و امریکا بیشتر معطوف به تکمیل قوانین راجع به‌قوهٔ برق گردید و تلگراف وتلفون‌و گرامافون اختراع شدو ملل متمدن‌در روشنائی‌وبکار انداختن کارخانه‌هاوواگون برقی و ووسائل دیگر محرکه نیز از برق استفاده کردند . گرامافون

---

۱– Resurrection ۲-Gorki ۳- Helmholts ٤– Clausius

٥– Kirchhoff ٦– Bunson

ابتدا توسط ادیسون[1] یکی از فیزیك‌دانهای امریکا اختراع و سپس توسط علماء دیگر اروپا تکمیل شد .

یکی از فیزیك دانهای انگلیس معروف به ماکزول[2] (۱۸۳۱ - ۱۸۷۹) ثابت کرد که نور و الکتریسته ازحیث خواص بایکدیگر تفاوتی ندارند و هرتس[3] آلمانی (۱۸۳۷ - ۱۸۹٤)مقدمات اختراع تلگراف بی سیم را فراهم آورد .دراواخر قرن نوزدهم بالاخره رنتگن[4] آلمانی یکی از بزرگترین علماء دنیا بکشف اشعهٔ مجهول که خواص عجیب آن در صنعت و طب محتاج به‌بیان نیست موفق شد .

**علماء شیمی**

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شیمی صنعتی توسط علماء آلمانی پیشرفت کرد ولی اکتشافات حقیقی در آن علم مدیون خدمات فرانسویان بود .

یکی از شیمی‌دانهای معروف فرانسه برتلو[5] بود این عالم درسال ۱۸۲۷ پا بعرصهٔ وجود گذاشت و دراوایل در دانشسرایعالی پاریس بشغل تدریس اشتغال داشت و پس از یك سلسله تحقیقات بدرك سر ترکیب شیمیائی و بالنتیجه پیدا کردن اجسام مرکب موفق شد . ازعلماء دیگر شیمی فرانسه وورتز[6] (۱۸۱۷ - ۱۸۸٤) وپاستور را نام میبریم که اولی درشیمی آلی ودومی درکیفیت تخمیر تحقیقات جامعی کردند .

**علماء طبیعی**

داروین[7] یکی از دانشمندان انگلیسی (۱۸۰۹- ۱۸۸۲) پس ازمسافرتهائی چند در نقاط مختلف

---

۱- Edison ۲-Maxwell ۳- Hertz
٤- Rontgen ٥-Berthelot ٦-Wuartz ۷- Darwin

دنیا و تحقیق در انواع و اقسام حیوانات و نباتات بالاخره درسال ۱۸۵۹ فرضیات خودرا در کتاب[۲] بنام اصل‌الانواع[۱] انتشارداد عالم مزبور دراین تالیف میگوید انسان و جمیع حیوانات و نباتاتیکه امروز در روی کرهٔ ارض دیده میشوند در نتیجهٔ تحولات تدریجی بوجود آمدند ودر انواع نباتات وحیواناتی که درقدیم وجود داشتندتغییراتی حادث‌شد که‌موجبات از بین رفتن نوع اصلی آنرا فراهم آورد وپس ازآنکه جمیع موجودات برای تکمیل نوع خود با یکدیگرمبارزه کردند «باصطلاح خودداروین تنازع بقاء» جنسی که ضعیف بود ازبین رفت ونوع و نژاد قوی دوام‌یافت «انتخاب اصلح یاانسب».

فرضیهٔ داروین و انتشار کتاب وی باعث تزلزل غالب قوانین علوم طبیعی شد وحتی‌طبقهٔ روحانیون‌و علماء طبیعی فرانسه که انواع‌حیوانات و نباتات را ثابت میدانستند مدتی با گفتهٔ دانشمند انگلیسی مخالفت ورزیدند. اما پس از یك سلسله تجربیات‌خاصه بعد از تکمیل ذره‌بین و تحقیق درکیفیت نموّ حیوانات و نباتات‌بحقیقت فرضیهٔ داروین‌پی‌بردند و این مسئله خود موجبات ترقی‌علوم طبیعی را فراهم آورد.

معروفترین طبیعی دانهای این‌دوره پاستور سابق‌الذکر بود که با استفاده از تحقیقات داروین علم معروف میکروب شناسی را وضع کرد.

---

۱- Origine des espéces

# فصل هفدهم

## جنگ بین‌الملل اول و نتائج آن

صلح مسلح

پس‌از پایان محاربهٔ پروس و فرانسه و عقد معاهدهٔ فرانکفورت (۱۸۷۱) تا بروز جنگ عالمسوز بین‌الملل اول (۱۹۱٤) که مدت چهل و سه سال طول کشید دول معظم اروپائی جانب صلح و سلامت را رعایت و از بروز اختلاف بین یکدیگر احتراز کردند. اما این صلح تفاوت فاحشی با صلح حقیقی داشت و کلیهٔ دول اروپائی ظرف مدت مزبور مانند دوران جنگ‌وجدال از ترس تخطی و تجاوز دیگران بتهیهٔ اسلحه و مهمات پرداختند و در واقع در زمان صلح آمادهٔ جنگ شدند وکار افزایش تسلیحات را بجائی رساندندکه این دوره را در تاریخ دورهٔ صلح مسلح نامیدند.

صلح مسلح نتیجهٔ مستقیم معاهدهٔ فرانکفورت بود. بعلت آنکه انتزاع دو ایالت آلزاس و لرن از مملکت فرانسه آتش دشمنی وعداوت اهالی آنسرزمین را نسبت به آلمانها دامن زد و دوستی و نزدیکی‌ایشان را مشکل ساخت و آلمانها از حس انتقام‌جوئی فرانسویان در وحشت افتادند و فرانسویان از تجاوزات دیگر آلمانها دچار ترس و اضطراب شدند و ناگزیردست بتجهیزات زدند وملل دیگر نیز برای‌حفظ‌استقلال

خود و مراعات توافق و توازن در سیاست اروپا از آلمانها و فرانسویها پیروی کردند. صلح مسلح از حیث تهیهٔ تجهیزات جنك گرانتر ازجنك های واقعی قبل از آن دوره تمام شد و هریك از دول اروپائی برقابت دول دیگر پیوسته بر بودجهٔ وزارت جنك افزود و ناچار با ترقی علم و صنعت بتکمیل آلات حرب پرداخت و موجبات افزایش مالیات و قرض از اجانب را فراهم آورد.

ممالك معظم اروپا غیر از انگلیس مجموعاً سالی چهار میلیون نفر سرباز برای جنك تربیت کردند و بعضی از ممالك مزبور از آن جمله فرانسه که جمعیت آن بپایهٔ آلمان نمیرسید ناچار مطابق قانون مخصوصی خدمت وظیفه را از دوسال به سه سال تجاوز دادند تا با افزایش مدت نظام قلت جمعیت را جبران کنند.

در سال ۱۹۱۳ بودجهٔ وزارت جنك آلمان بالغ بر ۲۳۵۰ میلیون فرانك بود و فرانسه در همان سال ۱۴۲۵ میلیون در این راه بمصرف رساند و بطور کلی صلح مسلح در سال ۱۹۱۳ برای شش دولت معظم اروپا (آلمان - انگلیس - فرانسه - اطریش - هنگری و روسیه وایتالیا) بیش از نه میلیارد فرانك تمام شد.

**اتحاد سه گانه** پس از شکست اطریشیها و فرانسویها درجنك های ساد واوسدان اروپائیان متوجه شدند که دولت جدیدالتأسیس آلمان از لحاظ انضباط و قدرت نظامی نسبت به دول دیگر اروپا برتری دارد اما آلمانها با وجود این شوکت وعظمت از کینه و عداوت فرانسویان بیم داشتند وباتشکیل اتحادیه‌ای از دول اروپا مملکت خویش را درخطر میدیدند.

آلمان چون بسیاست دول اروپائی مخصوصاً دولت فرانسه که‌در صدد تشکیل اتحادیه‌ای برضد آندولت بود اطلاع داشت پس از انعقاد معاهدهٔ فرانکفورت (۱۸۷۱) بفکر ایجاد اتحادیه‌ای از ممالکی که با فرانسه دشمنی داشتند افتاد و برای این کار دولت اطریش‌را مناسبتر از دول دیگر دانست . بهمین سبب بیسمارك صدراعظم آلمان چون اطریش را در محل سادوا شکست داد برای استمالت اطریشی‌ها طرح دوستی با اولیاء دولت ایشان ریخت ووسائل ملاقات ویلهم اول را با فرانسوا ژزف امپراطور اطریش فراهم آورد و پادشاهان مزبور درسال ۱۸۷۱ چندین بار در برلین ووین یکدیگر را دیدند ودرخصوص اتحاد دولتین اطریش و آلمان مذاکرات دوستانه کردند .

در سال ۱۸۷۲ الکساندردوم تسار روسیه که نسبت به امپراطور آلمان‌اظهاردوستی‌و یگانگی میکرد به‌برلین رفت ودرخصوص‌مقدرات سیاسی آلمان و اطریش وروسیه و اتحاد آنها با یکدیگر مذاکراتی کرد و حاضر بتشکیل اتحاد با امپراطوران آلمان و اطریش شد . این اتحاد دوام چندانی نداشت بعلت آنکه دولتین روس و اطریش ازدیرباز بر سر شبه‌جزیرهٔ بالکان اختلاف داشتند و دولت آلمان همواره جانب اطریش را مراعات میکرد و همین امر موجب رنجش بین تزار روسیه و امپراطور آلمان شد و بیسمارك ناگزیر از اتحادبا روسیه دست برداشت ووسائل اتحاد تدافعی و تعرضی آلمان و اطریش را فراهم ساخت و در نهم‌اوت ۱۸۷۹ ویلهلم اول و فرانسوا ژزف در محل گاستاین[۱] یکدیگر را ملاقات کردند و مذاکرات دوستانه خود را در همانسال در وین

۱ -Gastein

بصورت اتحاد رسمی در آوردند . بموجب قرارداد وین دولتین اطریش و آلمان تعهد کردند که اگر فرانسه باروسیه طرح اتحاد افکند وخاك یکی از متعاهدین را مورد حمله قرار دهد هریك از طرفین در دفع دشمن مشترك از مساعدت دریغ نکند و در ضمن قرار گذاشتند بدون اطلاع یکی ازدو طرف در انعقاد صلح جداگانه واعلان جنك قدمی برندارند.

چون فرانسه در سال ۱۸۸۱ تونس را رسماً جزء مستعمرات خود در آورد روابط آن دولت با ایطالیا تیره شد و همین امر کریسپی[۱] صدر اعظم ایطالیا را وادار بقبول اتحاد اطریش و آلمان ساخت و باین ترتیب اتحاد سه گانه ایجاد گردید اتحاد دولتین اطریش و آلمان با ایطالیا با آنکه چندین بار تجدید شد باز تاسال ۱۹۱۴ بیشتر دوام نداشت.بعلت آنکه هم ایطالیا در مراعات عهد وپیمان خود سستی ورزید و هم آلمان در جنگهای ایطالیا درطرابلس عثمانی را یاری کرد . مسائل مزبور واز همه بالاتر وحدت نژادی اطریشیها و آلمانها که درجمیع اختلافات سیاسی آلمان را وادار به مراعات جانب اطریش وعدم توجه بایطالیا میکرد و نفرت شدید ایطالیائی ها نسبت به کریسپی کەوی را دوستدار آلمان میدانستنددولت ایطالیا را با آنکه ظاهراً با آلمان و اطریش تا سال ۱۹۱۴ متحد بود بر آن داشت که پس ازرفع اختلافات بافرانسهدرتونس معاهدهای تجارتی با آن دولت برقرار سازد .

درسال ۱۹۰۴ چنانکه بجای خود ذکر خواهد شد بعد از عقد اتحاد بین فرانسه وانگلیس دولت ایطالیا درسیاست اروپا جانب فرانسه راگرفت ونمایندهٔویکتورامانوئل پادشاه آنسرزمین درکنگرهٔ آلژزیراس

۱-Crispi

(۱۹۰٦) رسماً بررفتار آلمان درمراکش نسبت بدولت فرانسه اعتراض کردو از آن تاریخ روابط دوستی بین دولتین ایطالیا وفرانسه مشید گردید ودولتین آلمان واطریش را نسبت بایطالیا بدبین کرد و آلمان ناگزیر دست از اتحاد ایطالیا برداشت وطرح دوستی بابلغارستان وروما نی وعثمانی ریخت تابااین ترتیب جبران ناپایداری ایطالیارا کنند .

**اتفاق سه گانه**

دراواخر قرن نوزدهم وضع سیاسی اروپاطوری بود که از اتحاد دولتین فرانسه و روسیه جلو گیری میکرد . در آن تاریخ فرانسه سرگرم امور مستعمراتی خودبود وروسیه نیز در آسیای مرکزی باانگلیس اختلاف داشت ودولت انگلیس بهمین مناسبت نمیخواست با آلمان قطع روابط سیاسی کند وبدون مقدمه جانب حریف آن دولت راگیرد .

چون درسال ۱۸۷۰ فرانسه از آلمان شکست خورد درصدد جلب دوستی روسیه بر آمد . ولی بیسمارك سیاستمدار بزرك اروپا بالطائف‌الحیل مدت بیست سال از اتحاد روسیه با آن دولت جلو گیری بعمل آورد . و وقتیکه بیسمارك درسال ۱۸۹۰ از کار کناره جست دولتین فرانسه وروسیه بیش ازپیش بیکدیگر نزدیك شدند .

روسیه در اواخر قرن نوزدهم مشغول توسعهٔ مستعمرات خود در آسیا بود و احتیاج شدیدی بپول داشت وچون فرانسه را باخود همراه دید در سال ۱۸۸۹ مبلغی از آندولت قرض گرفت و دولت فرانسه پس از کناره گیری بیسمارك از صدارت الکساندر ریبو[1] وزیر امور خارجه خود را وادار به عقد اتحاد باروسیه کرد ووی هم توسط

1 - Alexandre Ribot

سفیرفرانسه‌درسن پطرزبورك این کاررابنحوممتاز انجام داد (اوت ۱۸۹۱) درسال۱۸۹۲دولت فرانسه موفق بتجدیدنظر درقرارداد مزبور وافزودن ماده‌ای درخصوص مساعدت دولتین بیکدیگردرموقع بروزجنك شد . با انعقادقرارداد ۸۹۲، روابط دوستی فرانسه‌وانگلیس روزبروزفزونی گرفت وموجبات امیدواری ملت‌فرانسه‌رادرجلوگیری‌ازحملات‌ناگهانی آلمانها فراهم آورد. درتعقیب این‌قرارداد آولان[1] امیرالبحر روسیه باتفاق جمعی از ملاحان خود بفرانسه آمد وچندی در تولون [2] و پاریس ماند ودر سال ۱۸۹۶ تساروتسارین برای دیدن مراسم رژه نظامیان فرانسه بشهر شالون[3] دعوت شدند و فلیکس فور [4] یکی از رجال بزرك سیاسی فرانسه درسال ۱۸۹۷ بدربار روسیه رفت و چهار سال بعد از آن تاریخ نیکلای دوم بفرانسه آمد وچندی در محل کمپی ین[6] اقامت گزید (۱۹۰۱) .

روسیه درسال۱۹۰۵ ازژاپن بسختی‌شکست خورد واین شکست باعث اضطراب وتزلزل خاطر فرانسویان شد چه‌تنها امیدایشان درموقع حملهٔ ناگهانی آلمانها به‌فرانسه‌روسها بودندکه میتوانستندازطرف شرق سرزمین دشمن آنهارا مورد حمله قراردهند دولت فرانسه برای تقویت روحیهٔ ملت مبلغ سیزده میلیارد فرانك به روسیه قرض داد تا راه آهن سراسری سیبریه‌را باتمام‌رساند وبه‌تجدید قواء نظامی‌خود پردازد .

انگلیس در ابتداء امر تمایل شدیدی‌نسبت به‌ورود‌دراتحادسه‌گانه آلمان واطریش وایطالیا میورزید ، بعلت آنکه از سال ۱۸۸۲ بافرانسه

1 – Avellan 2 -Toulon 3 -Chalon 4 – Félix Faure
5 - Compiegne

برسر مصر اختلاف داشت ودر تقسیم ممالك مرکزی آسیا نیز باروسیه یك دل ویکجهت نبود . فرانسه برای مقاومت در مقابل دولت آلمان جلب دوستی انگلیس را لازم شمرد و برای نیل باین مقصود در صدد رفع اختلافات بین دولت مزبور وروسیه برآمد . توسعهٔ فراوان قواء بحری آلمان ورقابت شدید آن دولت با تجارت انگلیس موقع را بدست دولت فرانسه داد که درخصوص اتحاد انگلیس باروسیه برضد آلمان اقداماتی بعمل آورد وبالاخره پس ازمذاکرات طولانی باانگلیس آندولت راحاضر بقبول اتحاد باخود کردوچون درسال ۱۹۰٤ ادوارد سوم پادشاه آنمملکت بپاریس آمدازوی پذیرائی شایان کردودلکاسه[1] وزیرامورخارجه فرانسه در مدت اقامت ادوارد سوم درپاریس معاهده‌ای باوی منعقد ساخت که بموجب آن اختلافات سیاسی دولتین فرانسه وانگلیس راجع بمصر مرتفع گردید. چون فرانسه باانگلیس متحد شد دلکاسه درصدد رفع اختلافات انگلیس وروسیه در آسیای مرکزی برآمدوعاقبت درسال ۱۹۰۷ بموجب معاهده مخصوصی بین نمایندگان دولتین مزبور راجع بتقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس وانگلیس بمقصود خود نائل آمد باعقد قرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین انگلیس وروسیه چون دیگر بین فرانسه وانگلیس اختلافی وجود نداشت وقبلا فرانسه وروسیه نیز بایکدیگر متحد شده بودند سه دولت مزبور برضد آلمان با یکدیگر همداستان شدند و اتفاق سه گانه را تشکیل دادند .

**انجمن لاهه** مطابق پیشنهاد نیکلای دوم تسار روسیه برای جلوگیری از جنك ورفع اختلافات دول وتحدید

1 – Delkassé

تجهیزات و مهمات درسال ۱۸۹۹ انجمنی مرکب از نمایندگان بیست دولت درلاهه تشکیل شد. این انجمن نتوانست در تحدید تجهیزات ممالك اقدام موثری کند امادرخصوص اختلافات جزئی بین دول موفق شد مجمعی موسوم بدیوان حکمیت از نمایندگان دول مختلف ایجاد نماید. این دیوان تاحدی از بروز اختلافات وشروع جنك قطعی جلوگیری کرد. انجمن لاهه درسال ۱۹۰۷ باردیگر ازنمایندگان چهل وچهاردولت بوجود آمد ولی چنانکه خواهیم دید نتوانست از اشتعال نایرهٔ جنك ممانعت بعمل آورد.

**علل اساسی جنك**

شکست فرانسویان از آلمانها در سال ۱۸۷۰ و تصرف پاریس توسط ایشان و انضمام دو ایالت حاصلخیز آلزاس وارن به آلمان و تحمیل پنج میلیارد فرانك خسارت بموجب معاهده فرانکفورت بزرگترین جریحه‌ای بود که بر عزت نفس ملت فرانسه وارد آمد. نتیجه این شکست افزایش کینه وعداوت دیرینه فرانسویان نسبت بآلمانهاشدوچون درضمن جنك مزبور سیادت وقدرت نظامی آلمان دستگیر جمیع دول اروپائی گردید آنها نیز نسبت بآلمان بدبین شدند. ایجاد حس عداوت ودشمنی در فرانسویان باعث شدکه همواره در صدد انتقامجوئی و جبران مافات برآیند و آلمانها که از احساسات فرانسویهای جریحه‌دار اطلاع داشتند ومیدانستندروزی آماده جنك خواهند شد نگران اوضاع بودند ودرتوسعه دستگاه نظامی خود میکوشیدند.

مورخین فرانسوی سعی دارندمسئولیت جنك را بعهدهٔ آلمان تحمیل کنند و بروز آن را نتیجه حس جاه طلبی و کشور گشائی زمامداران

آنسرزمین جلوه دهند اما دراین مورد راه درست نمی پیمایند ویکسره قضاوت میکنند وحس انتقامجوئی خودرا درشمارنمیآورند . آلبرماله[1] م- ورخ فـرانسوی بسختی تحت تاثیر حس وطن پرستی واغراض ملی واقع شده است ودراین مورد چنین مینویسد : «جنك نتیجهٔ مستقیم حس کشورگشائی وجاه‌طلبی آلمانهاست جمعیت وصنعت و تجارت آلمان از اواخر قرن هیجدهم باسرعت عجیبی روبه‌ترقی گذارد وعدهٔ سکنهٔ آن مملکت که باندازهٔ فرانسه است درسال ۱۹۱٤ بالغ برشصت‌ونه میلیون شد وحال آنکه در آن تاریخ جمعیت فرانسه درحدود چهل‌میلیون‌بود دولت آلمان دیرتراز دول‌دیگر اروپائی‌درصددبدست آوردن‌مستعمرات بر آمدووقتیکه قسمتی‌از آفریقا نصیب آن شدبعلت‌عدم‌حاصلخیزی‌اراضی نتوانست‌بین‌دولت‌استعماری عرض‌وجود کند بنابراین باانگلیس و آمریکا بسختی رقابت آغاز کرد وافزایش‌روزافزون جمعیت ونداشتن مستعمرات کافی دولت مزبور را بر آن داشت که دست از تعقیب سیاست استعماری بردارد وبا قوهٔ قهریه بروسعت‌خاك خود در اروپا افزایدو برای نیل باین مقصود متوجه فرانسه که کوچکتراز آلمان بود وجمعیت چندانی نداشت شد . آلمانها در این تعرض خودرا محق میدانستند و میگفتندفرانسویها خصائص نژادی خود را از دست داده‌اند ومحکوم مرك و زوال هستند .

سیاست اطریش در شبه‌جزیرهٔ بالکان وصربستان وسودای تصرف آن نواحی نیز علت دیگر بروز جنك است .

چون دولت روسیه خودرا حامی نژاد اسلاو میدانست وصربیهااز نژاد اسلاو بودند درموقع تجاوزاطریش به آن سرزمین‌آرام نمی‌نشست

---

1 – Malet

وفرانسه متحد روسیه نیز ناگزیر ازدخالت درامور صربستان میشد .

فرانسویان معتقدند که دولت اطریش باتکاء آلمان به صربستان اعلان جنك داد و بتنهائی قادر بانجام این عمل نبود و اگر آلمان به پشتیبانی آن دولت بر نمیخاست جنك بین الملل اول آغاز نمیگردید . آلمان با پشتیبانی ازاطریش ثابت کرد که منتظر فرصت جهت شروع جنك بوده است بنابراین آلمان مسئول جنك و کشتار عظیم آنست .

**اعلامیه اطریش به صربستان**

روز بیست وهشتم ژوئن ۱۹۱٤ آرشیدوك فرانسوا فردینان[۱] ولیعهد اطریش درشهر سراژوو[۲] پایتخت بسنی[۳] توسط پرین سیپ[٤] یکی ازمحصلین صربی بقتل رسید .

باوجود آنکه درمحاکم رسمی مسلم نشد که صربستان درامر قتل فرانسوا فردینان دخالت داشت دولت اطریش موقع را برای تصرف آن سرزمین مغتنم شمرد وبااطمینان به پشتیبانی آلمان دربیست وسوم ژوییه اعلامیه ای به مضمون ذیل به بلگراد فرستاد : « دولت صربستان باید متعهد شود که ازکلیهٔ تبلیغات برضداتریش جلوگیری کند وازطبع مقالاتی درجرائد که برخلاف سیاست آن دولت باشد ممانعت بعمل آورد وصاحب منصبان واعضاء مظنون ادارات را بمحاکمه کشد و درمحاکمه مربوط به حادثهٔ سراژوو نمایندگان اطریش حضور داشته باشند .»

باوجود آنکه انجام مفاد اعلامیه مزبور توهین بزرگی نسبت به صربستان بود باز آندولت به صوابدید دولتین فرانسه و روسیه که می

---

۱- Francois Ferdinad ۲- SeraJevo ۳- Bosnie
٤- Princip

خواستند از بروز جنك عمومی جلوگیری کنند بقبول اجراء کلیه مواد آن تن در داد فقط راجع به حضور نمایندگان اطریش در محاکمات جواب داد برای اجراء این مقصود باید به دیوان داوری لاهه مراجعه کند .

دولت اطریش که خیالی جز جنك نداشت غفلتاً در بیست و پنجم ژویه سفیرخودرا از بلگراد پایتخت صربستان احضار کرد و باین ترتیب تمایل خویش را در خصوص کارزار واضح و آشکار ساخت .

**اعلان جنك به روسیه و فرانسه**

چنانکه میدانیم دولت روسیه خودرا حامی دول کوچك اسلاو میدانست و دفاع از آنها را لازم میشمرد بنابراین بمحض اطلاع بر تجهیز عمومی اطریش امر بتهیهٔ قوا داد وچون آلمان براین موضوع آگاهی یافت درسی و یکم ژویه اعلامیه ای بدربار روسیه فرستاد که در مدت دوازده ساعت دست ازتجهیزات بردارد . باآنکه نیکلای دوم تسارروسیه تقاضای تهیهٔ مقدمات صلح راکرد ویلهم دوم امپراطور آلمان دراول اوت به آندولت رسماً اعلان جنك داد قبل از آنکه دولت آلمان اعلامیه سابق الذکر را پیش تزارروسیه بفرستد درسیِ ام ژویه‌ازدولت فرانسه رسماً تقاضاکرد که قلاع مستحکم تول و وردن را برای اعلام بیطرفی در جنك بین آلمان و روسیه به آلمان واگذار نماید . چون ویویانی رئیس الوزراء فرانسه در جواب این اعلامیه ابلاغ کرد که « فرانسه طبق منافع خود رفتار خواهد کرد » ویلهم درسوم اوت ببهانه گلوله باران شدن قسمتی از خاك آلمان توسط طیارات فرانسه بآن دولت اعلان جنك داد .

دولت آلمان درچهارم اوت به لیژ دربلژیك حمله کرد و در همان روزدولت انگلیس که تاآن تاریخ جنبشی نکرده بود به آلمان اعلان جنك

داد وایتالیا بموجب قرار داد مخصوصی که درسال ۱۹۰۲ با فرانسه بسته بود در موقع بروزجنك بیطرفی خودرااعلام داشت .

جنك و ادوار آن

چون درهمان چند ماه اول جنك ضررهای فاحش مالی متوجه جمیع دولی که در محاربه شرکت داشتند شد و تلفات فراوانی بقواء نظامی طرفین متحارب وارد آمد جمیع اروپائیان تصور کردند جنك بین الملل اول به زودی بپایان خواهد رسید . اما برخلاف تصورایشان این جنك عالمسوز چهارسال و سه ماه بطول انجامید (۲۸ ژویه۱۹۱٤-۱۱ نوامبر۱۹۱۸) .

وقتی که جنك شروع شد متجاوز ازسه ربع کلیهٔ ممالك اروپا در آن شرکت داشتند وچون ژاپن بتحریك انگلیس واردجنك شد پیوسته عده ممالکی که وارد صحنه نبرد میگردیدند افزایش میگرفت . در اواخر دوران جنك دولت آمریکا نیز بدرخواست انگلیس وفرانسه جمع کثیری از قواء نظامی خود را برایجنك باآلمان به اروپا فرستاد و باین ترتیب جنگی که مقدمات آن در اروپای مرکزی فراهم شده بود سراسر دنیا را فرا گرفت .

ممالکی که وارد جنك بودند بخصوص آلمان وفرانسه که عنصر اصلی محاربه محسوب میشدند با توسعه علوم به تکمیل وسائل جنك و تسلیحات میپرداختند و بر عدهٔ سربازان خود میافزودند در طول مدت جنك بین‌الملل دولت آلمان چهارده ودولت فرانسه هشت میلیون سرباز برای میادین مختلف جنك آماده ساختند وانگلیس هم که تاآن زمان مخالف خدمت نظام بود در دورهٔ جنك مزبور قوانین‌خاصی جهت‌خدمت وظیفه وسربازگیری وضع کرد .

علاوه بر سربازان وصاحب منصبان که عنصر اصلی جنك بودند کلیه افراد وطبقات باوسائلی که در اختیار خود داشتند برای فتح نهائی سعی و کوشش میکردند . دانشمندان وعلماء با اکتشافات شیمیائی خود انواع گازها را برای درهم شکستن مقاومت دشمن بعنوان اسلحهٔ جدید وارد میدان نبرد کردند وزنان در کارخانه‌ها ومؤسسات علمی مردان را یار ویارر بودند .

وسعت میدان نبرد یکی دیگر از وجوه مشخصهٔ جنك بین‌الملل نسبت به جنگهای ادوار سابق بود ومتحدین ومتفقین در جبهه‌هائی که دامنه آن از رودخانه اسکو تا شط فرات از طرفی و از طرف دیگر از ویستول تا دانوب و وردن امتداد داشت با یکدیگر دست وپنجه نرم میکردند وطول جبهه جنك در غالب نقاط متجاوز از سیصد کیلو متر میشد .

جنگهای بین‌الملل اول از لحاظ خسارات وارد بر ممالك واز بین رفتن شهر ها و قصبات آباد وقتل و خونریزی وحشیانه ای که طرفین در حق یکدیگر اعمال کردند شباهت تامی با سیل هجوم طوائف هون به متصرفات دولت روم در قدیم‌الایام داشت .

معمولا مورخین جنك بین الملل اول را به سه دورهٔ متمایز تقسیم میکنند : دورهٔ اول ( اوت ۱۹۱٤ ـ نوامبر ۱۹۱٤ ) ودورهٔ دوم ( نوامبر ۱۹۱٤ ـ مارس ۱۹۱۸ )ودورهٔسوم (۲۱ مارس ۱۹۱۸ ـ ۱۱ نوامر۱۹۱۸) چون در کتاب حاضر غرض بیان کیفیت وشرح مفصل وقایع جنك نیست برای تذکاروروشن شدن‌مطلب فقط بذکر رؤس‌حوادث هر یك ازادوار ثلاثهٔ‌جنگ میپردازیم .

دوره اول

مولتکه[۱] رئیس ارکان حرب آلمان قواء مأمور فتح فرانسه را به پنج قسمت بزرك تقسیم کرد و فرماندهی آنها را بسرداران معروفی چون فن کلوك[۲] وفن بولو[۳] داد و برای آنکه زود تر کار دشمن را یکسره کند بیطرفی بلژیك را به چیزی نگرفت ودستور داد که قواء آلمان از طریق آن سرزمین وارد فرانسه شوند . این جمع با بدست آوردن قلعه مستحکم لیژ[٤] با سرعت هر چه تمامتر در خاك بلژیك پیشرفت کردند و بلژیکی‌ها را بجانب آنور[٥] راندند ووارد خاك فرانسه شدند ولانگل دوکاری[٦] وفرنچ[۷] سرداران معروف فرانسوی وانگلیسی‌را ازپای دو آوردند وایشان‌را وادار به عقب‌نشینی کردند وفرانسویان‌را دردو ناحیه مون[۸] وشارل‌روا[۹] بسختی در هم‌شکستند ژنرال ژوفر[۱۰] رئیس ارکان حرب فرانسه با شکستهای مزبور فرمان عقب نشینی داد .

دولت فرانسه چون میدانست آلمانها قصد تصرف پاریس رادارند حکومت آنجا را بشهر بردوانتقال داد وحفظ وحراست پایتخت رابکف باکفایت ژنرال گالینی[۱۱] سپرد . اما لشکریان آلمان که تصرف پاریس را کاری آسان وپیش پاافتاده‌میدانستند موقتاً ازحمله به آن شهر خودداری کردند وبه تعقیب قواء ژنرال ژوفر پرداختند ومیخواستند با سرعت حرکت قواء کوهستانی فرانسه را بکلی‌از پای در آورند وهر چه‌زودتر بجنگ خاتمه دهند بنا بر این پس از عبور از رود مارن[۱۲] به تعقیب

۱ - Moltke ۲ – Von Kluck ۳ – Von Bulow ٤ – Lieges
٥ – Ànvers ٦ – Langle de cary ۷ – French ۸ – Mons
۹ – Charleroi ۱۰ – Joffre
۱۱ - Galliéni ۱۲ –Marne

فرانسویان که عازم جنوب شرقی بودند پرداختند گالینی از بی‌تدبیری فن کلوك استفاده کرد و باسپاهیانی که در پاریس تهیه دیده بود شروع به حملات جناحی بقواء دشمن نمود وضمناً ژنرال ژوفر را بوسیله تلگراف ازادامه عقب‌نشینی بازداشت و چون ژوفر باکسان خود بجانب مارن برگشت جناح راست آلمانها در مخاطره افتاد و عاقبت در نتیجه لیاقت و کفایت کالینی و فوش[۱] سرداران فرانسوی قواء آلمان ناچار به عقب نشینی شد .

آلمانها تلافی شکست مارن را در بلژیك کردند و پس ازفتح لیژ که به آن اشاره شد قلاع و شهرهای مستحکم نامور[۲] موبوژ[۳] و آنور را در مدت قلیلی بدست آوردند چون قواء بلژیك در آنور شکست خورد آلبر[٤] پاشاه آن مملکت با باقیمانده سپاه خود از آن شهر فرار کرد ودرحوالی رودخانه ایزر[۵] مستقرشد و درهمان اوان عده‌ای از فرانسویان وجمعی از انگلیسها بکمك وی شتافتند اما باحمله شدید آلمانها از پای در آمدند قواء آلمان برای تلافی شکست مارن درصدد بر آمد که دونکرك[٦] و کاله[۷] را درفرانسه متصرف شود اما بامقاومت شدید فرانسوی ها و انگلیسها مواجه گردید و ناچار درحوزه رودخانه ایزر باقی‌ماند . باآن که آلمانها نتوانستند شمال‌غربی فرانسه را متصرف شوند به‌برقراری ساخلوی خود در شهرهای لیل ورنس[۸] وبندر سواسون[۹] نائل آمدند در همان موقعی که متفقین باآلمانها درجبهه‌غرب مشغول زدو خورد بودنددرجبهه‌شرق نیز جنگهای‌خونینی بین متحدین وروسها اتفاق افتاد . نیکلای دوم‌تسار

---

۱ -Foch ۲-Namur ۳- Maubeuge ٤ - Albert ۵ -yzer
٦ - Dunkerque ۷ -Calais ۸ - Reims ۹ -Soissons

روسیه دوسپاه بزرك را مأمور فتح پروس شرقی کرد ولی هیندنبورك[۱] سردار معروف آلمانی باتفاق رئیس ارکان حرب خود لودن درف[۲] با عدهٔ قلیلی روسها را در ناحیه تانن برك[۳] و کنار دریاچه مازوری[٤] بکلی ازمیان برد . گراندوك نیکلا در همان اوان در لمبرك[٥] قواء اطریشی را ازپای‌در آورد وشروع بتاخت‌وتاز در ایالت گالیسی[٦] کرد این بارنیز هیندنبورك‌خودرابعجله بکمك‌اطریشی هارساند ودرنزدیکی ورشو روسها را شکست داد .

اطریشیهاتصورمی کردند که باحملهٔ‌مختصری کار صربستان یکسره خواهد شد ولی‌برخلاف این‌تصور ازدولت کوچك‌مزبور دوبار شکست خوردند وناگزیرعقب‌نشینی کردند .

درخارج‌قطعه اروپانیز بین متفقین ومتحدین زدوخورد هائی‌بروز کرد ودراوائل‌جنك کشتی‌های جنگی آلمان‌خسارت‌فراوانی بقواءمتفقین وارد آورند . اما پس از شکست دریائی آلمانها در جزیرهٔ فالکلند[۷] متحدین‌تمام سعی‌خودرا مصروف‌بتکثیر عدهٔ تحت‌البحریهای خود کردند ودرآبهای اروپا تلفات شدیدی بنیروی دریائی انگلیس واردآوردندبا این حال متفقین بدستیاری ژاپن برجمیع مستعمرات آلمان دست یافتند وآلمان برای آنکه دامنهٔ جنك را بمشرق زمین کشاند با دولت‌عثمانی متحد شد .

**دوره دوم** در اواخر سال ۱۹۱٤ ریاست ارکان حرب آلمان به‌فن‌فالکن‌هاین[۸] رسید. وی که محاربات تعرضی

---

۱ - Hindenburg ۲ - Ludendorf ۳ -Tannenberg
٤ - Mazurie ٥ - Lemberg ٦ - Galicie
۷ - Falkland ۸ - Falkenhayn

را بی‌مورد میدانست در صدد بر آمد باجنگهای تدافعی وایجاد خندق و استحکامات فرانسه را تحت محاصره در آورد .

دولت فرانسه نیز که دراوایل جنك تلفات فراوانی داده بودبرای تهیهٔ قواء تازه نفس ازآلمان تقلید کرد وسربازان خود را در استحکامات زیرزمینی مستقر ساخت ودرمقابل خطی که آلمانها از دریای شمال تا سرحدات سویس مستحکم کرده بودند شروع به جنك های تدافعی نمود .

دورهٔ جنك های تدافعی سه‌سال‌ونیم طول کشید ومتحدین ومتفقین بهمان نسبتی که علوم وصنایع توسعه مییافت باآلات وادوات جدیدحرب وارد میدان نبرد شدند وآلمان هاچندین‌بار پاریس ولندن را باطیارات خود مورد حملات شدید هوائی قراردادند وتحت البحریهای خویش را در آبهای شمال اروپا واقیانوس اطلس بجان کشتیهای جنگی و تجارتی متفقین انداختند وبااستعمال گازهای خفه کننده کاررا بر آنهاتنك کردند واگر امریکا به‌بهانهٔ آنکه‌دولت آلمان متعرض‌کشتیهای ممالك‌بیطرف شده است درجنك دخالت نمیکرد حدس قریب بیقین آن بود که متفقین از صحنه نبرد بیرون میرفتند .

دولت ایطالیا دربیست وسوم مه سال ۱۹۱٦ پس از عقد قرارداد دوستانه باانگلیس واطمینان برتصرف ایالات تریست[۱] و ترانتن[۲] حاضر بجنك بااطریش‌شد وقواء خودرا درخط جنگی ایزونزو[۳] برضد آندولت آماده ساخت .

متفقین قصد دست یافتن بربغاز داردانل کردند ولی دولتین اطریش

---

۱ - Trieste ۲ - Trentin ۳ - Isonso

وآلمان آنها را از انجام این مقصود بازداشتند و بافتح دوناژك[۱] جبههٔ روسیه رادرایالت گالیسی بکلی درهم شکستند وموفق بتصرف لهستان و لیتوانی[۲] وکورلاند[۳] شدند. فتوحات مزبور باعث شد بلغارستان در زمرهٔ متحدین درآید وبهمراهی آندولت صربستان بدست متحدین افتد.

متفقین در جبههٔ غرب باحملات شدید خود خواستند خط دفاعی آلمانهارا بشکافند اما درمحل شامپانی تلفات فراوانی دادند و تلفات فرانسویان بتنهائی در جنگهای سال ۱۹۱۵ بچهارصد هزار نفر رسید ویك میلیون نفر آنها نیزدرنتیجهٔ جراحتهای شدید از میدان نبرد خارج شدند چون در سال ۱۹۱۶ دولتین پرتقال ورومانی بمتفقین پیوستند آلمان واطریش رومانی را متصرف شدند.

از وقایع مهم اوایل همان سال جنك وردن است که مدت هفت ماه طول کشید آلمانها باحملات شدید درپنج ماه اول موفقیت کاملی به دست آوردند و چندین قلعهٔ مستحکم از قلاع وردن را متصرف شدند و نزدیك بود فرانسویان ازنگاهداری آن محل مأیوس گردند که ژنرال پتن[٤] مأمور دفاع قلعهٔ مزبور شد وباقوای تازه نفسی که باخود همراه آورده بود آلمانها را وادار بعقب نشینی کرد ونیول[٥] ومانگن[٦] دو نفر از ژنرالهای ارکان حرب خود را بتعقیب ایشان و فتح استحکامات وردن فرستاد. تلافی شکست وردن را آلمانها درجبههٔ سم کردند و فرانسویها را بکلی ازمیان بردند ودرخط دفاعی ایزونزو وجبههٔ شرق و ترانسیلوانی ومقدونیه فتوحات نمایانی نمودند.

---

۱ - Dunajek ۲ - Lithanie ۳ -- Gourlande

٤ - Petin ٥ - Nivelle ٦– Mangin

بااین فتوحات متحدین ریاست عالیهٔ قواء خودرا بکف باکفایت هیندنبورك سپردند و وی به اتفاق لودندورف تمام خاك رومانی را متصرف شد .

یکی دیگر از حوادث سال ۱۹۱٦ جنك دریائی ژوتلند[۱] بین انگلیس و آلمان بودکه هیچیك از طرفین بنتیجهٔ قطعی نرسید در همان اوان روسها ارزروم را از عثمانی ها گرفتندوبرسراسر ارمنستان دست یافتند اما انگلیسها درمحل کوت العماره به سختی از عثمانی‌ها شکست خوردند .

سال ۱۹۱۷ یکی از سخت ترین سالهای دورهٔ جنك بین الملل بود ووضع اقتصادی دول اروپائی خاصه آلمان بسیار وخیم شد بهمین مناسبت دولت آلمان متشبث باقدامات ودسائسی در داخله روسیه شد وبااستفاده از وجود کسانی چون راسپوتین انقلاب بلشویکی را در آن سرزمین بوجود آورد . بروز انقلاب بلشویك درروسیه نیکلای دوم را وادار به استعفاء ازسلطنت کرد وحکومت جدیدی که‌تحت ریاست‌لنین[۲] و تروتسکی[۳] روی کار آمد با دولت آلمان در شهر برتس لیتوسك[٤] متارکه‌ای‌را به امضاء رساند که بموجب آن روسیه پای‌خود را از جنك کنار کشید .

حیث عمدهٔ محاربات سال۱۹۱۷ علاوه برانقلاباتی که در روسیه اتفاق افتاد توسعهٔ جنگهای زیر دریائی بود و آلمانها در مدت پنج ماه خسارت فراوانی به کشتیهای جنگی وتجارتی متفقین‌ودول بیطرف وارد آوردند .

---

۱ – Jutland ۲ - Lenine ۳ – Trotski ٤ –Litowsk

چون دولت آلمان در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۱۷ بجمیع دول اعلام کرد که کشتیهائی را که در آبهای اطراف ایطالیا وفرانسه وانگلیس رفت و آمد میکنند خواه متعلق بدول بیطرف وخواه از آن متفقین باشد بوسیلهٔ تحت البحری غرق خواهد کرد دولت آمریکا نیز وارد جنك شد .

بطور کلی در محاربات سال ۱۹۱۷ همیشه فتح با آلمانها بود و نیروی فرانسه تحت ریاست ژنرال نیول درخط معروف هیندنبورك واقع درجبههٔ غرب چندین باراز آلمانها شکست خوردوانگلیسها نیز باوجود تلفات زیاد نتوانستند سواحل بلژیك را از چنك ایشان بیرون آورند . دراین سال تلفات ایتالیا بیش ازدول دیگر بودومتحدین درمحل کاپرتو[۱] خط دفاعی ایتالیائیها را بکلی درهم شکستند و صد و پنجاه هزار نفراز آنها رامقتول وسیصد وسی پنج هزارنفردیگررا اسیر کردند .

درهمان اوان کنستانتین پادشاه یونان که باویلهلم نسبت داشت از سلطنت استعفا داد وونیزلس[۲] رئیس الوزراء آن مملکت رسماً یونان را جزء متفقین در آورد .

ازوقایع دیگر سال۱۹۱۷دست یافتن انگلیسها بر بغدادو بیت المقدس بود .

**دوره سوم**

چون آلمان از جبههٔ شرق تاحدی فراغت حاصل کردقواء خودرا دراوایل سال۱۹۱۸از آن‌قسمت بجبههٔ غرب خواست تا قبل از ورود سپاهیان امریکا به صحنه جنك با حملات تعرضی کارمتفقین‌را یکسره کندومتفقین که‌میدانستند‌بدون کمك امریکا نمیتوانندد‌رمقابل‌سربازان آلمانی‌مقاومت نمایند در استحکامات

---

۱– Caporetto ۲– Venizelos

خودباقی ماندند .

یکی از اسرار موفقیت دائمی آلمانها در جنگ های بین‌الملل تا سال۱۹۱۸ تمرکز قوای آن تحت ریاست یکنفر سردار لایق بود و حال آنکه قواء متفقین رادو نفرفرمانده انگلیسی وفرانسوی اداره میکردند واختلاف نظرایشان غالباً باعث شکست آن ها میشددراوائل‌سال۱۹۱۸ نیز آلمان همین رویه را تعقیب کرد وتمام نظامیان خود را تحت اختیار اریش‌لودندورف که درجبههٔ شرق لیاقت‌وکاردانی خودرا بدفعات نشان داده‌بود گذارد فرماندهی‌قواء متفقین راچنانکه اشاره کردیم ژنرال پتن فرانسوی و مارشال دوگلاس هك[1] داشتندلودندورف خواست بین قواء دشمن تفرقه اندازدوبا حملات شدید خود مانع از الحاق انگلیسها به فرانسویهاگردد .

بهمین مناسبت در بیست ویك مارس۱۹۱۸ به عجله هرچه تمامتر خودرا بمحل سن‌کانتن[2] رساند وخط تدافعی متفقین رادرهم شکست و فرانسویها و انگلیس ها ناگزیر برای جلوگیری از تشتت آراء نظامی جمیع قواء خودرا تحت اختیار ژنرال فوش قرار دادند با اینحال‌آلمانها درناحیه پیکاردی شصت کیلومترپیشروی کردند ونقاط معتبری رابدست آوردند.لودندورف درجبههٔ فلاندرنیزشیوهٔ جنك‌پیکاردی راپیشه‌ساخت وابتدا انگلیسهارا شکست داد و برای از بین بردن قواء فرانسه تامارن ۶۵کیلومتری پاریس‌پیش رفت . ولی بامقاومت شدیدژنرال‌فوش مواجه شد و نتوانست مانند جنگهای پیکاردی قواء دشمن را بکلی از پای در آورد .

---

۱– Douglas - haig ۲–Saint - Quentin

چون آلمانها به مارن رسیدند وضع فرانسویان در دفاع مملکت خود دشوار شد. چه آلمانها پیوسته با طیارات و توپهای سنگین خود پایتخت فرانسه رازیر گلوله میگرفتند تااوایل‌ماه ژویه درحدود هفتصد هزار نفرسرباز امریکائی بفرانسه رسیدند و رسیدن آنها مایه امیدواری متفقین شد و چون متفقین از لحاظ عده نسبت به آلمانها فزونی گرفتند لودندروف درصدد حملهٔ شدیدی بر آمد . جناح راست سپاه آلمان از مارن گذشت و به پیشرفت هائی نائل آمد اما جناح چپ آنها مواجه با مقاومت ژنرال گورو گردید و ناچار به عقب نشینی شد. ژنرال فوش با این پیش‌آمد وراندن آلمانها بطرف خط تدافعی هیندنبورك متوجه شد که بایستی‌ازخستگی قواء دشمن استفاده کند و کار آنها را یکسره نماید بنابراین با نظم و ترتیب خاص قسمتهای مختلف سپاه متفقین را وادار به حملهٔ بخط مزبور کرد و آلمانها باوجود مقاومت شدید درکامبره[1] و سن کانتن‌ازمتفقین شکست خوردند وناچار بجانب خطوط تدافعی‌احتیاط که درپشت خط اول قرار داشت عقب نشینی‌کردند ودرنتیجه نقصان آذوقه ومهمات وفشار شدید دشمن ناگزیر درخواست متارکه جنك نمودند و متفقین درشب یازدهم نوامبر ۱۹۱۸درمحل رتوند[2] واقع درجنگل‌اگل[3] توسط ژنرال‌فوش شرایط سنگین متارکه را برایشان تحمیل کردند.

درسوم‌اکتبر۱۹۱۸فردینان پادشاه بلغارستان براثر بروزاختلافات داخلی دست از سلطنت برداشت و پسرش بوریس[4] روی‌کارآمد. وی از زمرهٔ متحدین آلمان‌خارج شدوهمین‌امر موجبات فتح صربستان راتوسط متفقین فراهم آورد.

---

۱- Cambrais ۲- Rethondes ۳- Aigle ٤- Boris

درآسیا ژنرال آلنبی[1] انگلیسی عثمانیها را در فلسطین از پای در آورد وشهرهای دمشق وحلب را متصرف شد ودولت عثمانی در محل مودرو[2] ناچار بامضاء متارکه جنك گردید .

دولت اطریش نیز پس از شکستی که در ویتوریوونتو[3] از ایطالیا خورد در سوم دسامبر درخواست صلح کرد ومتفقین در پادو[4] متارکه جنك را باآندولت امضا کردند .

قبل از تقاضای متارکه جنك از طرف آلمانها در روز چهارم نوامبر شورشی توسط نظامیان و کارگران مقیم کیل[5] آلمان بروز کرد ودامنه آن بنقاط دیگر کشور کشیده شد ودر مونشن و برلین رسما حکومت جمهوری اعلام گردید (۸ نوامبر) وویلهلم دوم ناگزیر از سلطنت استعفا داد و به هلند رفت و اندکی بعد ولیعهد آلمان نیز بدو پیوست .

**متارکه یازدهم نوامبر**

پس از بروز انقلاب در آلمان واعلان جمهوری حکومتی موقتی در آن سرزمین تحت ریاست یکی از نمایندگان کارگران بنام ابرت[6] تشکیل شد و فرستادگان این دولت با ژنرال فوش راجع به مفاد متارکه یازدهم نوامبر وطرز اجرای آن مذاکره کردند و آنرا بامضا رساندند .

مواد عمدهٔ متارکه نامه بقرار ذیل است :

دولت آلمان در مدت پانزده روز نقاطی راکه در فرانسه وبلژیك و آلزاس ولرن اشغال کرده است تخلیه نماید و ۵۰۰۰ لکوموتیو و ۵۰۰۰ توپ و ۲۵۰۰۰ مسلسل سبك و ۱۵۰۰۰ واگون و ۱۷۰۰ طیاره و ۵۰۰۰

---

۱ – Allenby ۲ -Moudros ۳ – Witorio - Veneto ٤ - Padoue
٥ - Kiel ٦ - Ebert

اتومبیل بزرك بارکشی وعده‌زیادی کشتی جنگی وتحت‌البحری به‌متفقین دهد ومعاهدات برست لیتووسك وبخارست را لغو سازد وجمیع سپاهیان خود را از ممالك اطریش هنگری وروسیه ورومانی احضار و کلیه اسراء جنگی متفقین را رد کند .

**مذاکرات صلح در پاریس**

متفقین پس از متارکه یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ مصمم شدند برای مذاکرات صلح وعقد قرارداد با دول مغلوبه آلمان و اطریش هنگری و بلغارستان وعثمانی در پاریس انجمنی از نمایندگان خود تشکیل دهند . این انجمن در هیجدهم ژانویه ۱۹۱۹ تحت ریاست کلمانسو رئیس‌الوزراء فرانسه تشکیل گردید وبیست وهفت کشور درآن حضور یافتند ودر بین آنها علاوه بر نمایندگان دول اروپا نمایندگان بعضی از ممالك آمریکا و آسیا نیز دیده میشدند وهمانطورکه جنك جنك بین‌الملل بود انجمن پاریس نیز صورت بین‌الملل بخود گرفت . اما مذاکرات توسط همان دولی که در جنك با یکدیگر متفق بودند صورت گرفت.

انجمن صلح پاریس چند باری بیشتر از کلیهٔ نمایندگان دول ذینفع تشکیل نشد وبرای رسیدگی بچگونگی تأدیهٔ غرامات جنك بتأسیس بیش از پنجاه شورای خصوصی فنی پرداخت . اما تصمیمات قطعی ابتداء توسط شورای نمایندگان ده‌گانهٔ دول متفق درجنك ( فرانسه . انگلیس ایطالیا . امریکا وژاپن ) گرفته شد وسپس برای تدقیق وتحقیق مراجعه بانجمن نمایندگان چهارگانه فرانسه وانگلیس وایطالیا وممالك متحده گردید وچون ارلاند[1] ونمایندهٔ ایطالیا از رسیدن به مقاصد خود مأیوس

---

۱ - Orlando

شد واز انجمن استعفاء داد عاقبت کلمانسو وویلسون للویدجرج رئیس-الوزراء انگلیس هر یك بنوبهٔ خودنیات دولت متبوعهٔ خویش را برمتحدین تحمیل کرد.

**چهارده ماده ویلسون**

وودریوویلسن رئیس جمهور ممالك متحدهٔ امریکا بریاست نمایندگان کشور خود برای مذاکره در موضوع صلح در انجمن پاریس حضور یافت وچون میخواست صلحی که بین دول اروپائی بر قرار میشود صورت واقعی و حقیقی داشته باشد اصولی راتحت چهارده ماده راجع بسرنوشت ممالك آن قطعه در آورد وبه نمایندگان متفقین پیشنهاد کرد. مواد مزبور بقرار ذیل است:

۱ - مصالحه بین دول اروپائی باید علنی باشد وجمیع ممالك از عقد قرارداد ها ومعاهدات سری خودداری کنند.

۲ - آزادی بحر پیمائی برای جمیع دول در کلیهٔ دریاها.

۳ - آزادی وبرابری مطلق کلیهٔ دول در امور اقتصادی وتجاری

۴ - کوشش کلیهٔ ممالك در تحدید تسلیحات.

۵ - استقرار نظم حقیقی درامور مربوط بمسئلهٔ مستعمرات با در نظر گرفتن منافع بومیان آن نواحی.

۶ - تخلیهٔ خاك روسیه وتنظیم اصولی که مطابق آن دولت مزبور اطمینان بر استقلال ملی وسیاسی خود پیدا کند و بهر نحوی که لازم میداند حکومتی در آنسر زمین تشکیل دهد.

۷ - تخلیه خاك بلژیك وحفظ استقلال آن سرزمین بدون کوچکترین دخالت در جلوگیری از ترقی مملکت مزبور.

۸ ـ تخلیه خاك فرانسه وجبران خساراتی که بر آن‌سرزمین وارد آمده است وبازگشت دو ولایت آلزاس ولرن بدولت مزبور .

۹ ـ رساندن ایطالیا بحدود طبیعی خود .

۱۰ ـ اطمینان‌ملل‌اطریش‌وهنگری براینکه بتوانند کاملا مملکت خود را مطابق قوانین محلی اداره کنند .

۱۱ ـ تخلیه رومانی وصربستان ومونته نگرو[1] وترمیم خسارات وارد بر آنها وراه دادن صربستان بدریا .

۱۲ ـ اطمینان کلیه ممالکی که‌ازتجزیه دولت‌عثمانی‌بوجود آمده ـ اند بر ادارهٔ مملکت مطابق‌قوانین وقواعد ملی‌ومحلی خود وحق‌استفاده جمیع دول از تنگه داردانل .

۱۳ ـ تشکیل‌دولتی مستقل‌ازکلیه اراضی‌مسکونی توسط‌لهستانی ها ودست یافتن دولت لهستان بدریا .

۱٤ ـ تأسیس مجمع عمومی اتفاق ملل برای حفظ استقلال‌سیاسی وارضی کلیه دول .

مواد چهارده گانه ویلسون که برای حفظ صلح بین ملل دنیاپیشنهاد شده بود باآنکه در ظاهر کلیه دول آنرا قبول کردند در طرز اجرای آن مطابق اصولی که پیش بینی شده بود توفیق حاصل نشد وبمشکلات عدیدهٔ ارضی وملی واختلافات دول برخورد وملل مغلوبه‌بعناوین‌مختلف از اجرای مفاد آن خودداری کردند .

**جامعه ملل**

متفقین‌مطابق پیشنهاد ویلسن قبل از سایر مسائل مربوط به صلح شروع به تهیه مقدمات تشکیل جامعه ملل کردند ومطابق قرار داد بیست وهشتم

۱ – Monrénégro

آوریل ۱۹۱۹ بنا شد انجمن مزبور با شرائط ذیل در ژنو بأسیس گردد .

۱ ـ جامعه ملل از کلیه دولی که نمایندگان خود را در انجمن صلح پاریس فرستاده‌اند تشکیل میشود و نمایندگان ممالك بیطرف نیز در آن حق ورود دارند ودر مورد نمایندگان دول مغلوب از آنجمله آلمان در صورتیکه دو ثلث ازکلیه اعضاء رأی دهند بعضویت قبول خواهند شد .

۲ ـ جامعه ملل مقاصد و نیات خود رادر حفظ صلح عمومی بوسیله ایجاد چهار شوراعملی خواهد کرد .

الف ـ مجمعی از نمایندگان کلیه دول تشکیل میشود.

ب ـ شورائی از نمایندگان نه دولت بزرك که پنج نمایندهٔ آن حتماً از نمایندگان انگلیس وفرانسه وممالك متحده وژاپن وایطالیا خواهند بود وچهار نماینده دیگر بمیل جامعه ملل از دول دیگر انتخاب میشوند تشکیل میگردد.

ج ـ تشکیل دیوان داوری بین‌الملل برای رسیدگی به امور قضائی .

د ـ تأسیس مؤسسات مخصوصی برای گفتگو ورسیدگی در مسائل مربوط به شئون اجتماعی ملل که از آنجمله یکی ایجاد انجمنی برای ترتیب وتنظیم کار و تسهیل وسائل پیشرفت در زندگی کارگران است.

۳ـ اعضاء جامعه ملل متعهد میشوند که کشورهای متبوع خود را با اقدامات لازم در مقابل حملات اجانب محافظت واستقلال سیاسی وملی

یکدیگر را کاملا تأمین کنند .

٤ ـ دولی که نمایندگان خود را به جامعه ملل میفرستند باید در تحدید تسلیحات بکوشند واگر اختلافی بین آنها بروز کرد در رفع آن بجامعه مزبور مراجعه نمایند وتا سه ماه بعد از رأی قطعی نمایندگان به هیچوجه مبادرت بجنك نکنند . اگر دولتی بر خلاف تعهد بجنك اقدام کند کلیه دول با آن قطع روابط خواهند نمود وبا قوای نظامی مفادقرار داد صلح ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ را حفظ خواهند کرد .

٥ ـ کلیه اراضی که پس از جنك بین الملل از ممالك متحدین منتزع شده است وهمچنین مستعمراتی که اهالی آن لیاقت وکفایت ادارهٔ خودرا ندارند با تفتیش مستقیم جامعه ملل تحت اختیار دولی که معین میشود قرار خواهند گرفت بطور کلی این مسئله را باید گوشزد کرد که جامعه ملل آنطور که ویلسون امیدوار بود وتصور میکرد باعث صلح وآرامش نشد وبه اشکالات متعددی برخورد . مثلا قضیه اقدام بجنك مطلقا منع نشد وتحدید تسلیحات اجباری نگردید وبر خلاف میل فرانسه که مایل بتشکیل سپاهیان بین الملل دائمی مخصوص حفظ منافع نمایندگان جامعه بود بایجاد آن موفق نشدند واندکی نگذشت که آلمان علاوه بر آنکه نمایندهٔ خود را از مجمع خواست مواد صلح پاریس وعهدنامه ورسای را مطابق میل وسلیقه خویش تعبیر کرد وکلیهٔ امتیازات نظامی واجتماعی را که از آن سلب شده بود دوباره برای خود ثابت ومسلم گردانید.

دولت فرانسه چون از حس انتقام جوئی آلمان در بیم وهراس بود بالاخره پس از مذاکرات طولانی باویلسن وللوید جرج برای جلوگیری از هجوم آندولت وتجدید محاربه موفق شد نواحی ساحل چپ رودخانه

رن را که در آنجاهفت میلیون آلمانی سکونت داشتند تا مدت پانزده سال تحت تفتیش واختیار کامل جامعه ملل باقی گذارد وقوائی از کلیه نظامیان متفقین در آن نواحی گمارد تا هر پنج سال یکبار به همان نسبتی که دولت آلمان غرامات جنك را پرداخت سپاهیان مزبور قسمتی از آن خاك را تخلیه کنند .

**معاهده ورسای**

متفقین در هفتم مه ۱۹۱۹ نمایندگان دولت آلمان را برای عقد قرار داد در ورسای دعوت کردند بهمین مناسبت مجمع ملی آلمان در شهر وایمر[۱] تشکیل شد وپس ازقبول شرائط متفقین مصالحه ورسای در ۲۸ مه ۱۹۱۹ در همان قصر آینه‌ای که بیسمارك در سال ۱۸۷۱ امپراطوری ووحدت آلمان را اعلام کرده بود بامضای طرفین رسید .

علاوه بر مادهٔ مربوط به تشکیل جامعه ملل وشرایط راجع به نواحی واقع در ساحل چپ رودخانه رن که شرح آن گذشت عهدنامه ورسای شرائط دیگری در خصوص مسائل ارضی ومادی داشت که بشرح آنها میپردازیم .

**شرایط ارضی**

بموجب معاهدهٔ ورسای آلزاس ولرن از مملکت آلمان منتزع وبفرانسه ملحق گردید. ناحیه مرسته[۲] بدولت بلژیك تعلق گرفت وقسمتی از ایالت پروس از آن دولت لهستان شد وراجع به نواحی شلسویك[۳] واوپن مالمدی[٤] وسیلزی علیا وقسمت جنوبی پروس شرقی قرار براین شد که الحاق آنها به ممالك ذینفع مربوط به آراء عمومی اهالی سرزمینهای مزبور باشد .

---

۱ - Weimar ۲ -Morsenet ۳ -Shelswig ٤–Eupen - malmédy

دو قسمت دیگر از مملکت آلمان یکی بندر دانتزیك[1] ودیگری حوزهٔ سار[2] شرایطی متفاوت با سر نوشت نواحی دیگر منتزعه از آلمان داشت . توضیح آنکه بندر دانتزیك را برای آنکه لهستان بدریا راه داشته باشد بدولت مزبور واگذار کردند وحوزهٔ سار را مدت ۱۵ سال تحت اختیار جامعه ملل قرار دادند و بنا شد که فرانسه در مقابل خساراتی که بر اثر تهاجم آلمانها در قسمت شمالی آن سرزمین وارد آمده است از معادن آن استفاده کند . و پس از اتمام مدت مزبور برای الحاق آن به آلمان مراجعه بآراء عمومی اهالی آن ناحیه شود ومطابق معاهدهٔ ورسای آلمان کلیه متصرفات خودرا درچین بدولت ژاپن واگذار کند ومستعمرات افریقائی خود را نیز بجامعه ملل سپرد که اعضاء آن با رضایت وصلاحدید جملگی ادارهٔ آنها را تحت اختیار هر دولتی که درنظر گیرند قراردهند.

**شرایط مادی**

دولت آلمان طبق قرارداد ورسای متعهد شد که از عهده غرامت کلیه خسارات وارده براهالی نقاطیکه در آنجا لشکر کشی کرده است بر آید و مبلغی راکه متفقین در دوران جنك بدولت بلژیك برای تهیه تجهیزات وفراهم آوردن وسائل جنك در مقابل آلمانها داده اند بپردازد و از عهده مخارج سربازانی که در جنك ناقص العضو شده اند بر آید .

برای تعیین مقداروجهی که آلمان بایستی تأدیه کند قرار تشکیل انجمنی را باسم شورای خسارت دادند و بناشد انجمن مزبور تا اول مه ۱۹۲۱ شرایط خودرا بدولت آلمان گوشزد کند و آلمانها متعهد شدند که قبل ازرسیدن موعد مزبورمبلغ بیست میلیارد مارك طلا بعنوان مساعده

---

۱ - Dantzig ۲ - Sarre

بفرانسویها تأدیه کنند و کلیه کشتیهای تجارتی وسیمهای تحت‌البحری و ماشین های عظیم خودرا بعنوان غرامت جنك بمتفقین واگذار نمایند .

علاوه برشرایط مادی و ارضی که بذکر آنها مبادرت رفت متفقین شرایط دیگری نیز درعهدنامهٔ ورسای واردکردند که از آن جمله یکی محاکمهٔ ویلهم دوم توسط هیئتی‌مخصوص از دول غالب بعنوان نقض‌قرار دادهای سابق ودیگری‌تحویل کسانیکه‌بنظر آنها مرتکب جرائم سیاسی وباعث ظهور جنك شده‌اند بود .

غالب شرائطی که درعهدنامه ورسای ذکرشده بودصورت حقیقت بخودنگرفت و بیشتری از آنها نیز بتمامی به موقع اجراء گذاده نشد و اعضاء مجلس سنای ممالك متحده امریکا بشناختن مجمع اتفاق ملل تن درندادند وبمحض مرك ویلسن رئیس‌جمهورخودرا رسماً بی‌علاقه نسبت به انجمن مزبور نشان دادند ودولت آلمان هم تا میتوانست از اجرای مواد عهدنامهٔ ورسای خودداری میکرد وازسپردن مجرمین سیاسی بـه محاکم بین‌الملل بعنوان اینکه کاری مشکل وبرخلاف شئون ملی‌است سرپیچید وخودبمحاکمه وتبرئه ایشان اقدام‌کردوپادشاه هلند نیزحاضر به بیرون کردن امپراطور آلمان ازسرزمین خودنشد وآلمانهاکه بنابود فقط صدهزارسپاهی داشته باشند بعناوین مختلف به ازدیاد قوای نظامی خود پرداختند وحتی ازتأدیه غرامت جنك که متفقین آنرابه۱۳۲میلیارد مارك طلا تخمین زده بودند خودداری‌کردند .

**معاهدات دیگر**

غیرازمعاهده ورسای متفقین معاهدات دیگری با دول‌مغلوب منعقدکردندکه بشرح آنها میپردازیم

معاهده سن‌ژرمن[۱] بااطریش (ده سپتامبر ۱۹۱۹) نویی[۲] بابلغارستان (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹) . تریانون[۳] باهنگری (٤ ژوئن ۱۹۲۰) . وسور[٤] بادولت عثمانی (۱۱ اوت ۱۹۲۰) .

مقصود از معاهدات سن‌ژرمن و تریانون تجزیه دولت اطریش و هنگری بود و اطریش جدید فقط از ولایات آلمانی آن دولت تشکیل شد و مملکت هنگری نیز منحصر باراضی مسکونی نژاد مجار گردید وممالك چك‌اسلواکی ولهستان ویوك اسلواك ایالات منتزعه از اطریش هنگری قدیم رابین خود تقسیم کردند وترانسیلوانی برومانی ملحق‌شد ودوناحیه ایستری[٥] وترانتن[٦] ضمیمه ایتالیا شد .

معاهدات نویی وسور تجزیه دولت امپراطوری عثمانی را در بر داشت . چه بلغارستان بالازدست دادن قسمتی‌ازاراضی خود ازراه داشتن بدریای اژه محروم شد و یونان بتصرف اندری نوپل[۷] و ایالت تراس[۸] و جزائر دریای اژه جزجزیره ردس[۹] که از آن ایتالیا شد نائل آمد ومنطقه بغازها تحت تفتیش شورای مخصوصی‌ازنمایندگان‌جامعه ملل‌قرار گرفت وجمعی‌ازسپاهیان‌متفقین‌به محافظت آن پرداختند .ترکیه فقط قسطنطنیه را دراروپا و آناطولی را درآسیاداشت وبموجب معاهدات مزبوربایستی ازمیر را بیونان واگذارکند . ارمنستان حکومتی مستقل تشکیل داد و شامات وبین‌النهرین بترتیب تحت قیمومت فرانسه و انگلیس درآمد و فلسطین مطیع انگلیس شد وچون‌حجازدردوران جنك بین‌الملل برضد پادشاه عثمانی قیام کرده بود استقلال کامل یافت .

---

۱- Saint Germain ۲- Neuilly ۳- Trianon ٤- Sevres
٥- Istrie ٦- Trentin ۷- Andrinople ۸- Thrace
۹- Rhodes

مواد معاهدات چهارگانه مزبور نیز مانند معاهدهٔ ورسای طابق‌ـ
النعل بالنعل اجرا نشد وترکها که طبق عهدنامه‌های مزبور خلع سلاح نشده
بودند حکومتی انقلابی در آنقره تشکیل دادند و بنای مخالفت بافرانسویها
برسر سرحدات شامات گذاردند وبالاخره دولت فرانسه بعداز دوسال
جنگهای خونین بامصطفی کمال پاشا رئیس سپاهیان ترکیه طبق معاهده
آنقره (۱۹۲۱) ناچار ازتصرف ارمنستان وسیلیسی صرفنظر کرد .

## نتایج جنگ

**انحطاط اقتصادیات**

جنگ بین‌الملل باعث انحطاط اقتصادیات وتجارت
کلیه ممالك دنیا گردیدو اختلاف شدیدی بین مقدار
محصولات و مصنوعات و مصرف آنها پدیدآورد
درایام جنگ تمام ممالکی که کم و بیش وارد صحنهٔ نبرد بودند محصولات و
مصنوعات داخلی راتحت تفتیش دقیق خوددر آوردند و برای آنکه از
این حیث احتیاج بخارج نداشته باشند بتوسعهٔ صنایع ومحصولات داخلی
پرداختند . بااین اقدام اقتصادیات ممالك صورت ملی بخود گرفت و
قوانین سختی راجع بعوارض گمرکی تدوین شد و حتی انگلیس که تا
آن زمان درتوسعهٔ اقتصادیات خود ازطریقهٔ تجارت آزاد پیروی میکرد
تمایل خاصی ازخود نسبت بدادوستدمحدودنشان داد . در نتیجهٔ اختلاف
بین ممالك و بروزجنك محصولات صنعتی اروپا قسمت اعظم بازار های
مشتری خودرا از دست داد و ازاین حیث انگلیس و آلمان بیش ازممالك
دیگر دچارزحمت شدندودردو ملکت مزبور ازدیاد مصنوعات و بیکاری
از مسائل مهمی بودکه اولیاء دولت را بخود مشغول میداشت . یکی از

علائم و آثار مهم عدم تعادل اقتصادیات در ممالك اروپا موضوع تورم بود بعلت آنکه مقدار فراوانی پول کاغذی دراختیار مردم گذاشته شده بود در آلمان دراواخر سال ۱۹۲۳ چهارصدو نود وشش هزار و پانصدوهفت میلیارد مارك رواج داشت وبهمین مناسبت اعتبارات ملی وارزش مسکوکات رو به نقصان نهادوزندگی گران شد . این وضع درممالك مغلوب بصورت بدتری در آمد وچون در آلمان مقدار پولهای کاغذی فزونی گرفت زندگی بسیار دشوار شد ودولت ناگزیر پولهای جدیدی را در جریان انداخت در فرانسه قیمت فرانك نسبت بزمان قبل از جنك پنج برابر کمترشد. موضوع تورم درجمیع ممالك اروپا بروزکرد فقط لیره انگلیسی مقـام اصلی خودرا دراقتصادیات محافظت نمود .

**اثرات اجتماعی**

تغییراتی که دروضع اجتماعی مردم اروپا بروز کرد بشدت تغییرات اقتصادی نبود با این حال در وضع اجتماعی ممالکی که در جنك دخالت داشتند تحولاتی پدید آمدودر روسیه این تحولات بصورت انقلاب در آمد و بنیان طبقهٔ حاکمه را ازبیخ وبن برافکند یکی از اثرات مهم اجتماعی جنك بین‌الملل انحطاط واضمحلال طبقهٔ متوسط بود که جای خودرا بطبقهٔ تازه بدوران رسیده وجماعتی که در نتیجهٔ طول مدت محاربه مال و مکنت فراوانی بدست آورده بودواگذار کرد . انحطاط علم و ادب و تتبعات ذوقی وفکری نیز یکی دیگر از اثرات اجتماعی جنك خانمانسوز بین‌-الملل بود . همانطورکه خرابی وضع مالی وتورم اسکناس در سراسر اروپاباعث روی کار آمدن طبقهٔ جدیدی شدکه مال ومکنت را مخصوص خود کرد جمعی دیگر از مردم مانند اعضاء ادارات وارباب مشاغل آزاد

ونویسندگان وهنرمندان و کسانی که در آمد محدودی داشتند بافقر و فلاکت هم آغوش شدند . چون کشتار عظیم جنك عدهٔ زیادی ازمردان را ازمیان بردزنها چه درحین جنك وچه بعد از آن جای ایشان را در غالب مشاغل گرفتندودرامور سیاسی واجتماعی دخالت کردند .

**اثرات سیاسی** یکی از مهمترین اثرات سیاسی جنك بین الملل اضمحلال بزرگترین سلسله های پادشاهی اروپا مانند دودمان‌هابسبورك‌وهوهنتسولرن‌ورومانوف وروی کار آمدن حکومت جمهوری‌درغالب ممالك اروپا بود از خاندان های قدیم پادشاهی اروپا جز خاندان هانوردر انگلیس وساوا در ایتالیا وبوربون در اسپانیا سلسله‌دیگری دراروپا باقی‌نماند .

پیشرفت متفقین‌اصول آزادی وحکومت دموکراسی راکه علمدار آن ویلسن رئیس جمهور آمریکا بود در اروپا انتشار داد ودر انگلیس این اصل بحد کمال خود رسید ودر آلمان نیز برخلاف دورهٔ استبداد اساس حکومت برپایه آزادی‌ومشروطه استوار گردید اما وضع‌حکومت دربعضی‌ازممالك‌اروپا بعدازجنك بصورت‌دیکتاتوری‌درآمد . نمونه بارز این‌نوع‌حکومت روسیه شوروی وایطالیای فاشیستی بود .

نتیجه دیگر جنك مزبور نمو حسن ملیت بین طبقـات مختلف مردم بود وهمین امر موجبات‌استقلال ایرلندومصر وانقلابات هندوستان را برای بدست آوردن آزادی فراهم آورد .

جنك بین الملل باعث شدکه سرمایه کلیه ممالك اروپا بامریکا انتقال یابد وقسمت اعظم طلای دنیا در آنجاجمع واروپا مدیون امریکا گردد . در مدت پنجاه ویك ماه که جنك‌بین‌المللل طول کشید اختلاف

بین صادرات وواردات امریکایازده میلیارد دلاربود ومقدار ذخیرهٔطلای آنسرزمین در سال ۱۹۱۸ بالغ برهزارو هشتصد و هشتاد و هفت‌ملیون دلارکه ثلث طلای دنیا میشود گردید و امریکائیها از این راه توانستند قروض خودرا بپردازند . درسال ۱۹۱٤ دولت آمریکا دوملیارد دلار به ممالك دیگر قرض داشت‌اما درسال ۱۹۲۵ ممالك دیگر هیجده میلیارد بآمریکا مقروض شدند بموجب احصائیه‌ای که بانك ملی نیویورك در سال ۱۹۲۵ منتشر کرد معلوم شد سرمایهٔ نقدی آنکشور پنجاه در صد نسبت بسرمایه نقدی مجموع ممالك انگلیس وفرانسه و آلمان وایطالیا برتری دارد .

**اوضاع روسیه** بین ممالك اروپا بعد از جنك بین الملل روسیه بیشتر از همه‌دچار تغییرات وتحولات شد . این مملکت که حکومتی استبدادی‌واشرافی داشت بغتةً درحین جنك‌بصورت جمهوری اشتراکی درآمد واشتراکیون برهبری وهدایت لنین اساس و پایه روسیه تساری ووضع سیاست واقتصادواجتماع و آداب واخلاق‌مردم آن سرزمین را دگرگون کردند . اما در نیل باین مقصود دچاراشکالات فراوان شدند ومدت دوسال (۱۹۱۸ ـ ۱۹۲۰) با مخالفین انقلاب در جنك ونزاع بودند . متفقین برای جلوگیری از اشاعه مرام اشتراکی از قائدین نهضت ضد انقلاب ازآنجمله امیرالبحر کلچاك [۱] و دنیکین [۲] و ورانژل [۳] پشتیبانی میکردند . این جماعت قوائی بنام سپاهیان سفید در مقابل سپاهیان سرخ ترتسکی [٤] فرمانده نظامی اشتراکیون تشکیل دادند . چون درآن ایام(۳۰اوت ۱۹۱۸) یکی از زنان یهودی ضد انقلاب‌موسوم

۱ - Keltchak ۲ - Denikine ۳ - Vrangel ٤ - Trotsky

به فانی کاپلان[1] با گلوله لنین را بسختی مجروح کرد شورائی فوق‌العاده معروف به چکا[2] تأسیس شد واعضاء آن ترتسکی راوادار به ایجاد حکومت وحشت در سراسر روسیه ساختند وبقتل وغارت مردم بیگناه پرداختند وبالاخره برسپاهیان سفیدغلبه کردند وشورشیان را از میان برداشتند .

لنین پیشوای مقتدرطریقه اشتراکی روسیه که از نجبا واصیلزادگان وپدرش جزء مشاورین دولت بود بسال ۱۸۷۰ بدنیا آمد . وی ولادی‌میر- ایلیچ اولیانوف نامداشت وبعداً اسم مستعار لنین را اختیارکرد . لنین و برادرش قبول عضویت حزب اشتراکیون را نمودند وبسختی با حکومت مطلقه تسار آغاز ضدیت کردند . یکی از برادرانش در سال ۱۸۸۷ توسط دولت توقیف و اعدام وخود وی دو سیبریه زندانی شد وچون در سال ۱۹۰۰ از محبس خلاصی یافت بین طرفداران مرام اشتراکی شهرت بسزائی بدست آورد ودر محافل داخل وخارج کشور اشتراکی بین‌الملل وشاگرد حقیقی کارل مارکس شناخته شد ودر سال ۱۹۱۷ پا بصحنه سیاست روسیه گذارد ودر نتیجه فعالیت وایمان واقعی اساس حکومت جابرانه تساران را بر انداخت وتا سال ۱۹۲٤ که تاریخ فوت اوست با اقتدار تمام برجان ومال مردم روسیه فاعل مایشاء بود .

طریقه‌ای را که لنین در سیاست واجتماع آورد بر خلاف ممالك غربی اروپا بر اساس سیادت وعظمت ملت ومساوات مردم در مقابل قانون متکی نبود ومفهومی جز مبارزهٔ طبقاتی نداشت . طبق اصول حکومت جماهیر شوروی هیئتی از زعماء وسران اشتراکیون تشکیل میشود که بکارهای مملکتی رسیدگی کند . این شورا سالی دوبار افتتاح میگردد

---

۱ - Fanny - kaqlan ۲ - Tcheka

واعضاء انجمن مرکزی مجریه را انتخاب میکنند . انجمن اخیرالذکر نیز بنوبه خود شورای کمیسرهای ملی را تعیین مینماید . کمیسرهای مزبور بمنزله حکام وعمال دولتی‌هستند و برتق وفتق کارهای مملکتی میپردازند اما قسمت اعظم این تشکیلات اسمی بود بی مسمی و کمتر صورت عمل بخود گرفت و تمام اختیارات در دست لنین و جانشین وی استالین[1] نیز دارای همان قدرت واستقلال بود .

تغییر وضع سیاسی مملکت تاحدی سهل و آسان است ، اماحیات اقتصادی را از صورتی بصورت دیگر درآوردن بسیار مشکل بنظرمی آید . با اینحال لنین باجدیت و پشتکار عجیبی این امرمهم را نیز انجام داد وبیش ازیکسال نگذشت که بانکها ومؤسسات صنعتی ودادوستد و تجارت را کاملا ملی کرد واداره جمیع این‌اموررا تحت اختیار دولت در آورد و کار روزانه کارگران را بهشت ساعت تقلیل دادوتمام هم خودرا مصروف بتوسعهٔ فلاحت کردودرایجادمزارع نمونه کوشید وچون‌فلاحت رااساس رشداقتصادی مملکت میدانست ارباب صنعت وطبقهٔ سوداگران وبازرگانان رادربوتهٔ فراموشی گذاردواملاك سلطنتی واراضی‌مخصوص کلیسا وملاکین‌کل را بدست دهاقین وروستائیان سپردوبااین عمل توده مردم راباخود همراه کرد ودل ایشان را بدست آورد . اما چون بتدریج خواست محصولات فلاحتی رابعنوان ملی کردن تحت اختیار دولت قرار دهد درسراسرمملکت دچار اعتراض و مخالفت شدید برزگران شد و مدت دو سال روسیه دورهٔ اضطراب ووحشتی راطی کرد که تصورمیرفت آنچه را سران اشتراکیون رسیده‌اند بزودی پنبه شود و امیدآنان در

1 —Staline

بهبوداوضاع اقتصادی کشورمبدل بیأس گردد. چه مردم شهرراترك گفتند وبروستا رفتند و نقصان محصولات فلاحتی و آذوقه موجب قحط و غلاء شد وفقر وفاقه بربیچارگان استیلا یافت .

بهمین مناسبت لنین موقتاً از تعقیب سیاست اقتصادی خود دست برداشت وبرخلاف مرام اشتراکی که جمیع اراضی ومحصولات فلاحتی می‌بایست دردست دولت باشدقرار گذارد که روستائیان با پرداخت مقدار قلیلی‌مالیات جنسی جمیع محصولات فلاحتی را مطابق میل‌خود بمصرف خریدوفروش رسانندودادوستدوتجارت خصوصی که‌تا سال ۱۹۲۱ مخفیانه انجام میگرفت آزادانه صورت گیرد این‌سیاست اقتصادی جدید درتاریخ روسیه معروف بطریقه نپ[۱] شده است. بموجب همین سیاست دولت‌روسیه جهت جلب ثروت وسرمایه امتیازاتی چند بسرمایه داران خارجی برای استخراج معادن وایجاد کارخانه داد وباین ترتیب فلاحت وصناعت جانی تازه گرفت وفعالیتهای اقتصادی آغاز گردید .

آلمان

چون درنتیجه شکست آلمان‌درجنك‌انقلاب‌نوامبر ۱۹۱۸ بروزکرد اشتراکیون ازتغییراوضاع وروی کارآمدن حکومتی‌جدید امیدوارشدند ومردم به تقلید روسها بتشکیل شورای‌نظامیان و کارگران پرداختند ودوانجمن یکی‌بنام انجمن مجریه ودیگری‌موسوم‌به انجمن کمیسرهای ملی بوجود آوردندکه اولی توسط ابرت[۲] و دومی‌تحت ریاست هیز[۳] اداره‌میشد . باوجوداین تشکیلات چون آلمانی‌ها مردمی منظم و مرتب و طرفدار قدرت ملی وتوسعهٔ صنعت و تجارت بودندبرعکس روسیه درآلمان‌تبلیغات اشتراکی واقدامات پیروان

---

۱-Nep ۲- Ebert ۳- Haase

این مرام پیشرفت چندانی نکرد و وجود طبقهٔ ذی نفوذ تجار و ارباب صنایع واعضاء دولتی وصاحبمنصبان ونظامیان که نظم وترتیب جزء تربیت اجتماعی آنها بشمارمیآید وازهمه بالاتر علاقه تام وتمام مردم بحفظ ملیت ومبارزه شدید باهرج ومرج ازسقوط مملکت درگرداب مرام اشتراکی جلوگیری کرد. اختلاف بین طرفداران مرام اشتراکی وتقسیم آنها به دوطبقه افراطی واعتدالی نیزازپیشرفت این مرام جلوگیری کردافراطیها به تقلیداز بردگان ایتالیائی که یکقرن قبل از میلاد مسیح درایتالیا برضدحکومت شورش وانقلاب عظیمی برپا ساخته بودند واسپارتاکوس[1] نامیده میشدند خودرا بهمان نام نامیدند ودرپیشرفت کارخویش سعی بلیغ نمودند امـا اشتراکیون اعتدالی رعایت میانه روی راکردند. بین دوطبقه مزبورجمعی دیگروجودداشت که طبقه مستقل نامیده میشد ودرانتخاب خط مشی و تمایل به یکی ازطبقات سابق الذکرمرددبود . چون اشتراکیون اعتدالی درپیشرفت مقاصد ونیات خودمراعات نظم وترتیب رامیکردندو تشکیلات پابرجائی داشتند درشوراهائی که بذکر آن مبادرت رفت اکثریت تام و تمام یافتند ودر صدد استقرار حکومت مشروطه برآمدند و با اولیاء دولت در برانداختن ریشهٔ انقلاب وممانعت از پیشرفت کار اشتراکیون افراطی مساعدت کامل کردند و بتدریج رؤسای انقلابی آلمان‌را از میان برداشتند و موجب تقویت طبقهٔ بازرگانان و صنعتگران شدند .

طرفداران تشکیل حکومت مشروطه درشهر کوچك وایمر[2] که در دوران قدیم مرکز آزادیخواهان آلمان بود اجتماع کردند و درصدد تشکیل مجلس مبعوثان برآمدند و مقدمات گرفتن رأی‌را برای انتخاب

۱-Spartacus ۲-Weimar

نماینده فراهم ساختند و اصول آزادی و دموکراسی را در انتخابات مراعات کردند و زنان‌را در رأی‌دادن و انتخاب‌شدن به‌نمایندگی‌مجلس آزاد گذاردند عدهٔ نمایندگان مجلس مزبور چهارصد و سی‌ودونفر بود که سی‌ونه‌تن از آنها از بین زنان انتخاب‌شدند و مانند مجلس رایشتاك زمان امپراطوری اکثریت را اشتراکیون اعتدالی وکاتولیکها داشتند و بعد ازاین‌طبقه نمایندگان جماعت اعتدالیون ازنمایندگان احزاب‌دیگر بیشتر بودند جلسات مجلس مبعوثان مدت یکسال ( فوریه ۱۹۱۹ - مه ۱۹۲۰) تشکیل شد از کارهای عمدهٔ این مجلس تصویب عهدنامهٔ صلح ( ژوئن ۱۹۱۹ ) و اعلام حکومت مشروطه تحت نام مشروطیت وایمر (ژوئیه۱۹۱۹) بود . مجلس مزبود برای آنکه یادگار امپراطوری آلمان را حفظ کند بخود نام رایش[۱] داد و در ایجاد وحدت آلمان سعی بلیغ کرد و اندکی نگذشت که حکومت جمهوری دموکراسی‌را در سراسر مملکت برقرارساخت دراین‌حکومت قوهٔ مقننه به‌دومجلس رایشتاک[۲] و رایشرات[۳] سپرده شد . نمایندگان رایشتاک با آراء عمومی به مدت چهارسال انتخات میشدند و این‌نمایندگان نمایندهٔ طبقات مختلف آلمان بودند اما اعضاء مجلس رایشرات ازطرف ایالات و ولایات مختلف آلمان انتخاب میشدند و در واقع هر یك‌میلیون‌نفرجمعیت آن سرزمین یکنفر نماینده به مجلس اخیرالذکر میفرستاد .اختیارات کلی‌در تفتیش ودخالت درکارهای حکومت متعلق به مجلس‌رایشتاك بود که بتدریج قدرت‌فوق‌العاده‌ای بدست آورد قوهٔ مجریه را یکنفر رئیس جمهور که‌با آراءعمومی بمدت هفت سال انتخاب میشد در دست داشت رئیس جمهور میتوانست

۱- Reich ۲- Reichtag ۳- Reichrat

برای مرتبه دوم انتخاب شود کارهای مملکتی وامور مربوط به دفاع دولت در مقابل مجلس رایشتاك در دست صدر اعظم آن کشور بود.

قبل از جنك بین‌الملل در آلمان بهیچوجه فکر حکومت جمهوری وجود نداشت وجمهوری آلمان پس از اتمام جنك مزبور زادهٔ شکست آن دولت بود که بدون مقدمه خود را حاضر بـه تغییر وضع حکومت کرد. چون حکومت جمهوری بدون مقدمه روی کار آمد سیاستمداران آنزمان آلمان تصور میکردند دوام چندانی نخواهد داشت موضوعی که این فکر را تأیید میکرد بروزاحساسات‌سلطنت طلبی بین بعضی ازطبقات وتقلید اولیاء دولت از امپراطوری آلمان دروضع ادارهٔ مملکت بود. از طرف دیگر قاطبهٔ نظامیان واستادان دانشگاه‌وطبقهٔقضات واعضاءادارات وروحانیون ونجبا واصیل زادگان وحتی صنعتگران وبازرگانان از این رویه پشتیبانی مینمودند. طبقهٔ حاکمه و آنهائی که به هدایت افکار عامه میپرداختند برای پیشرفت مقصود خود بـه تهییج حس ملیت بین طبقات مختلف مردم دست زدند و گفتند معاهدات ورسای سیادت وعظمت ملت کهنسال آلمان را پایمال وملکوك کرده است.

در اواسط ماه مارس ۱۹۲۰ یکی از ژنرالهای آلمانی موسوم به لوتویتز[۱] در برلین کودتائی بر پا ساخت اما این کودتا دراثرمقاومت‌شدید سندیکای کارگران واعتصاب طبقهٔ‌کارگر بجائی نرسید در انتخابات سال ۱۹۲۰ طرفداران سلطنت وملیون آلمان به‌هفت میلیون‌رسید ودرمجلس به اندازه عدهٔ نمایندگان‌اعتدالیون واشتراکیون اعتدالی نماینده‌فرستادند ودر ایالت باویر نفوذ وقدرت کامل پیدا کردند وبه‌تشکیل انجمنهای‌سری

---

۱- Luttwis

پرداختند وحکومت وحشت را بر قرار ساختند وعده‌ای از معاریف سیاستمداران وارباب صنایع رابقتل رساندند . مرك ابرت در سال ۱۹۲۵ باعث شدکه پس از مراجعه بآراء عمومی هیندنبورك[1] بزرگترین نظامی دوران امپراطوری ویلهلم دوم را بریاست جمهوری انتخاب کنند روی کار آمدن هیندنبورك دورهٔ جدیدی را در تاریخ آلمان آغاز کردکه با توسعهٔ اقتصادیات وصنایع وجمیع شئون مملکتی هم آهنك بود .

سالهای بعد از جنك را آلمان از لحاظ اقتصادیات بسختی گذراند ووضع مالی ومسکوك آن مملکت اعتبار اصلی خود رااز دست داد ودر سال ۱۹۲۳ که چند سالی بود ناحیه روهر آلمان برای استخراج ذغال سنك وترمیم خسارات جنك بدست فرانسه‌افتاده بود مارك کاغذی بسختی دچار تورم شد وهمین امر باعث ورشکستگی مؤسسات اقتصادی وازبین رفتن طبقه متوسط مملکت مانند اعضاء دولتی گردید وفقر وفاقه سراسر کشور را فراگرفت اما آلمانها برای نجات مملکت از این وضع خراب سرمایه هنگفتی را در معرض کارهای عمومی وتوسعه صنایع قرار دادند وبجلب ثروت سرمایه داران‌خارجی پرداختند وپول جدید رایشمارك را رواج دادند این اقدامات باعث شدکه‌اقتصادیات آلمان جان تازه گیردواز وضع اسف آور ایام بعد از جنك خارج شود وصنایع‌فلزکاری ومکانیکی آن رونق اولیه خود را بدست آورد وبر مقدار مصنوعات کارخانه های مختلف کشور افزوده گردد .

مارشال هیندنبورك تا سال ۱۹۳۳ که تاریخ فوت اوست بار دیگر نیز بریاست جمهور انتخاب‌شدودرمدتی که‌روی کاربود کارهای مملکتی را

---

۱ – Hindenburg

بوسیلهٔ صدراعظم هائی چند ازجمله برونینك[۱] وفرانتس فن پاپن[۲] وشلایشر[۳] و آدولف هیتلر[٤] اداره میکرد .

آدولف هیتلر اصلا اطریشی وفرزند یکی از مأمورین گمرك شهر برنو[٥] بود واز سن هفده تا بیست و دو سالگی در شهر وین متوطن شد[.] چون پدرش وفات یافت بکار نقاشی منازل ومؤسسات شهر مزبور پرداخت واندکی بعد به معماری اشتغال ورزید ودر نتیجهٔ فقر وناتوانی چندی در گوشه و کنار سرگردان بود وبا رنج ومشقت بسیار واشتغال بکار های کوچك در مهمانخانه‌ها روزگار گذراند وحتی چنانکه مشهور است مدتی به فروش کارت پست مشغول بود وبگفتهٔ خودش روزگار در تلاش معاش او را سخت وسنگدل بار آورد واستقامت وپایداری بوی آموخت ودر اثر خواندن مجلات و کتب فراوان از هر فنی اطلاعات مختصری بدست آورد واز همان اوان نسبت به یهودیان بسیار بدبین بود وپیروی از مرام کارل مارکس را بزرگترین عامل تخریب اجتماع میدانست در سال ۱۹۱۲ وین را ترك گفت وعازم آلمان شد ودر شهر مونشن اقامت گزید وبهمان شغل نقاشی در ودیوار خانه‌ها مشغول شد وچون نسبت به خاندان هابسبورك اطریش که غالب کارهای مملکتی را بمردم یهودی واگذار کرده بودند کینه وحقد شدیدی میورزید از شروع جنك بین‌الملل که آن را وسیلهٔ از بین رفتن حکومت جور واستبداد میدانست بسیار شادمان شد ومیگویند از خبر شنیدن اعلان جنك باندازه‌ای غرق خوشی وشادمانی گردید که بر روی دو زانو افتاد وخدا را شکر کرد که سعادت زندگی در چنان دوره‌ای را بدست آورده است . هیتلر با آنکه اطریشی بود بعنوان داوطلب

---

۱ – Bruning ۲ – Franz - Von - papen ۳ – Schleicher
٤ – Adolf - hitler ٥ – Braunau

در قسمت پیاده نظام باویر ثبت نام کرد و پس از آموختن مقدمات لازم نظام مدت ده ماه به جبهه فرانسه رفت وچون بخوبی از انجام وظائف محوله بر آمد جزء سربازان درجهٔ اول‌شناخته شد در محاربه سم (اکتبر ۱۹۱۶ ) مجروح ودر جنك ایپر (اکتبر ۱۹۱۸) در نتیجه گازهای جنگی بستری ودر حادثه اخیرالذکر موقتاً ازنعمت باصره محروم گردید وبمریضخانه‌ای در ناحیه پومرانی انتقال یافت وچون بهبود یافت به باویر رفت وخود را دوباره به قسمت مربوط به نظام آنشهر معرفی کرد صاحب منصبان آلمانی که حس وطن پرستی ونفرت شدید ویرا نسبت به پیروان کارل مارکس ویهودیان‌دیدنددرحق وی‌بنیکی‌رفتار کردند وارنست‌رم[1] که یکی از صاحب منصبان عالی قدر ودر عین حال وطنپرست ومنتظر فرصت برای استفاده از اوضاع خراب مملکت پس از متارکه جنك بین‌الملل بود مقدم ویرا گرامی شمرد ودر توطئه‌هائی که بعدها برانگیخت از وجود هیتلر وقوت کلام وبلاغت‌بیان‌او استفاده کرد . دردوازده‌سپتامبر ۱۹۱۹ شخصی بنام درکسلر[2] در مونشن انجمن کوچکی باسم حزب کارگر آلمان تشکیل داده بود . هیتلر که داعیهٔ دخالت در امور سیاسی داشت در آن انجمن ثبت نام نمود وهمین امر مقدمه زندگی سیاسی او شد ودر نتیجه پشت‌کار واستقامت خستگی ناپذیری که داشت حزب کوچك مزبور را بصورت‌کانون نهضت ملی‌در مقابل بیگانگان درآورد ودر توسعهٔ آن‌کوشید ودر اولین مجمعی که از اعضاء حزب کارگر در ماه فوریه ۱۹۲۰ تشکیل شد در نتیجهٔ نطق احساساتی وبلیغی که ایرادنمود جمع کثیری را وارد حزب خود کرد وازآن پس‌کار وی بالاگرفت و

---

۱ – Ernest Rohm ۲ – Drexler

جمعیت زیادی که در نظرهٔ اولی فریفته او میشدند بوی پیوستند وچون میدانست مردم از مقررات صلح ورسای نا راضی هستند این مسئله را با آب وتاب تمام در گوشه و کنار با وسائل مختلف انتشار داد و آتش کینه ودشمنی مردم را بر ضد عاقدین قرارداد بر افروخت . بلاشك وجود هیتلر یکی از عوامل مهمی بود که موجب تقویت حس ملیت در آلمان شده است .

اشغال روهر[۱] ناحیه ذغال خیز آلمان توسط متفقین کینه وعداوت شدیدی در ملیون آلمان بخصوص در فرقهٔ اشتراکیون ملی مونشن پدید آورد وهمین کینه وعداوت باعث ظهور نازیسم[۲] شد هیتلر که منتظر فرصت برای استفاده از احساسات مردم بوده وقع را مناسب دید واز نهضتها و شورشهائی که در مونشن وباویر اتفاق افتاد استفاده ودر یکی از مهمانخانه‌های مونشن نطقی هیجان انگیز ایراد صبح روزبعد با طرفداران خود در شهر شروع به تظاهرات کرد و بین طرفداران وی و پلیس نزاع درگرفت وعده‌ای از ایشان بقتل رسیدند وهیتلر فراری شد . اما دو روزبعد وی را بچنك آوردند وبه پنجسال حبس محکوم کردند هیتلر در مدت چندماهی که در زندان بود کتاب معروف خودموسوم به نبرد من[۳] را برشته تحریر درآورد .

درسال ۱۹۳۰ برونینك روی کار آمد این صدراعظم بلاشك پس از اشترزمن یکی از بزرگترین مردان سیاسی آلمان بود اما بر اثر تعصب شدیدی که درمذهب داشت برعدهٔ مخالفین اوافزوده شد .

درزمان وی صدو هفت نفر نمایندهٔ نازیست در رایشتاك وارد شدند واز آن پس کارهیتلر وسوسیالیستها بالاگرفت وروز بروز برعدهٔ

---

۱ – Ruhr ۲ – Nasisme ۳- Mein kampf

طرفداران هیتلر ورم سابق الذکر افزوده شد هیتلر بدستیاری رم قواء ورزیدهٔ مجهزی فراهم آورد ودوباره شورشها و نهضتهائی درباویر برپا ساخت روز بروز نهضتهای مزبور شدت میگرفت ودامنهٔ آن بنقاط دیگر آلمان کشیده میشد سوسیالیستهای ملی یعنی طرفداران هیتلر و نازیسم پیراهنی قهوه‌ای رنك برتن داشتند وپرچمهائی باعلامت صلیب شکسته در دست می گرفتند وبا اشتراکیون واعتدالیون بسختی مخالفت میورزیدند.

هیندنبورك رئیس جمهور آلمان پس ازعزل برونینك فرانز فن پاپن[1] را بصدارت بر گزید.

فن پاپن دردوران صدارت طریقه محافظه کاری را پیشه خود ساخت ودرتقویت جمهوری آلمان و خدمت بهیندنبورك سعی بلیغ کرد و در آغاز امر مراعات حال حزب نازیسم را نمود وبااین اقدام خواست اعضاء آن حزب را نیز تحت اختیاروقدرت خوددر آورددراوایل صدارت فن پاپن کنفرانس لوزان افتتاح شد ووی بعنوان نمایندهٔ آلمان در آنجا حضور یافت اماچندی از مراجعت وی ببرلین نگذشت که ازکار خود معزول شد وشلایشر[2] بصدارت رسید ودرسی ام ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر جانشین او گردید وبتشکیل هیئت وزراء دست زد وزراء وی ازاحزاب مختلف سوسیالیست ملی واعتدالی وجمهوری طلب بودند و غالب این وزراء توسط مجلس رایشتاك بروی تحمیل شدند اما هیتلر پس از چندی مجلس را منحل کرد وبعضی ازوزراء تحمیلی را ازکابینه راندو کسانی دیگر بجای ایشان آورد وفن پاپن را بمعاونت صدارت بر گزید واحزاب مختلف جزحزب سوسیالیست ملی را منحل کرد وبتشکیل پلیس مخفی[3] دست زد و به وسیله اعضاء آن که بتدریج بصورت موسسه بزرگی در آمد بتفتیش عقائد

۱ - Franz von papen ۲ – Schlicher ۳ - Gestapo

مردم پرداخت و یهودیان را از مملکت راند و بضبط اموال آنها برای صرف در راه ادارهٔ امور مملکتی پرداخت و مخالفین حکومت را در زندانهای مخصوص محبوس ساخت واز انتشار کتب ومجلات و رسالات ناشر عقاید اشتراکی جلوگیری بعمل آورد وبرای بیکاران که عدهٔ آنها به شش میلیون نفر میرسید کار پیدا کرد و بتوسعهٔ امور فلاحتی وصنعتی دست زدو کارخانه های فلزکاری واسلحه سازی را دوباره با شدت هرچه تمامتر بکار انداخت دربیست وچهارم مارس ۱۹۳۳ مجلس رایشتاك جدید که چندی قبل از آن تاریخ بااکثریت نمایندگان طرفدار نازیسم تشکیل شده بود درنتیجهٔ پشت کارخستگی ناپذیری که هیتلر دراداره امور مملکت بکاربرد مدت چهارسال وی را بااختیار تام وتمام در ادامهٔ اقدامات خود آزاد گذارد هیتلر بااین اختیارات امتیازات ایالات وولایات مختلف آلمان را ازبین بردو آنهارا از لحاظ طرز اداره تابع حکومت مرکزی کردو به این ترتیب وحدت کامل آلمان را بوجود آورد. وهرمن گورینك[۱] را در راس امور مربوط بتوسعهٔ هوانوردی گماشت و دکتر یوزف گوبلس[۲] را بمقام وزارت تبلیغات برگزید .

حکومت آلمان درزمان هیتلر برپایهٔ اصول نظامی برقرار بود و آلمان باسرعت عجیبی خود رامسلح ومجهز کرد و گورینك نیز درتوسعه هوانوردی وافزایش عدهٔ طیارات آن سرزمین سعی بلیغ نمود .

هیتلر ازهمانموقعیکه روی کارآمدمخالفین فراوانی بین طرفداران احزاب مختلف آلمان وحتی بین خود نازیها وسوسیالیست های ملی داشت واین جمع براستبداد ودیکتاتوری وی خرده میگرفتند .

---

۱ – Hermann Goring  ۲ – Joseph Goebbels

بنابراین هیتلر درصدد از بین‌بردن دشمنان خود بر آمد ودرسی‌ام ژوئن ۱۹۳٤ فرمان قتل آنهارا داد و عدهٔ بیشماری باین ترتیب بوسیلهٔ نظامیان از میان رفتند .

ازجمله کسانیکه در آن روز دچارقهروغضب هیتلر شد رم‌همکار ودوست قدیمی وی‌بود که تیرباران گردید .

یکماه پس از واقعهٔسی ژوئن ۱۹۳٤فلدمارشال هیندنبورك بسن هشتاد وهفت بدرود زندگی گفت وهیتلر درصدد بدست آوردن‌ریاست جمهور بر آمد ودراول اوت بآسانی بآن مقام رسیدوپیشوا وصدر اعظم آلمان مقام‌ریاست‌جمهور را نیز مخصوص خودکردوبرای قانونی کردن این امر درنوزدهم اوت مراجعه بآراء عمومی نمودوبا متجاوز ازسی و هشت‌میلیون رای به تثبیت این مقام نائل آمد هیتلر از آن پس رئیس دولت و پیشوای حزب نازیسم تنهاحزب مقتدر آلمان گردیدوتمام‌امور مملکتی را تحت اختیارخود درآورد ومقام قاضی عالی‌و فرمانده قواء را نیز برای خود مسلم ومحرز گردانید .

اساس مسلك نازیسم برپایهٔارزش نژاد وسلامت و پاکی خون و علاقه به مسقط‌الرأس افراد آلمان متکی بود وبرطبق اصول آن آزادی افراد درمقابل عظمت مذهب سوسیالیست ملی ازمیان‌میرفت هیتلر نژاد ژرمن را مافوق کلیه نژاد هامیدانست‌وسیادت ملت آلمان را برملل‌دیگر مسلم میدانست طرز اصول عقاید و حکومت هیتلر از غالب جهات با فاشیسم[۱] ایتالیا نزدیك بود بخصوص ازلحاظ تظاهرات وتبلیغات و ایجاد حس‌ملیت درپیروان آن . درنتیجهٔ تلقین این قبیل افکار امربرخود هیتلر

۱ - **Fascisme**

نیز مشتبه شد وبارها هیتلر اول ماه مه را به عنوان عید ملی اعلام کرد و بموجب قانون بیستم ژانویه ۱۹۳٤ در خصوص کار اصول اتحادیه کارگران را از میان برداشت و بامعاضدت وهمکاری یکی از بزرگترین علماء اقتصاد دکتر شاخت[1] که ابتداء ریاست بانك دولتی وسپس وزارت اقتصاد ملی را داشت توانست وضع اقتصادیات وصنایع وتجارت آلمان را بجائی رساند که هم باعث بهبود اوضاع داخلی گردد وهم مصنوعات آن سرزمین سراسر بازارهای مشتری دنیا رافرا گیرد.

**دول مرکزی اروپا و مسئله اقلیت**

چنانکه دیدیم در روسیه و آلمان بعد از جنك بین الملل تغییراتی از لحاظ اقتصادی واجتماعی بروز کرد وبا آنکه از وسعت آن دو مملکت کاسته شد توانستند استقلال خودرا حفظ کنند اما امپراطوری اطریش هنگری یکی از ممالك مرکزی اروپا بکلی از میان رفت واز متصرفات آن کشورهای چندی بوجود آمد.

تجزیه این مملکت بممالك کوچك خود یکی از نتایج مستقیم جنك مزبور بود. غیر از آلمان اروپای مرکزی بین شش مملکت تقسیم شد باین ترتیب که از متصرفات اطریش و آلمان وروسیه در لهستان مملکت مستقل وسیعی بوجود آمد ورومانی در نتیجه انضمام ایالات ترانسیلوانی وبسارابی وسعت بیشتری پیدا کرد و از مجموع ایالات بهم و مراوی و منطقه شمالی جبال کارپات چکوسلواکی تشکیل گردید ویوگسلاوی از صربستان ومونته نگرو[2] وبسنی و هرزگوین وکروآسی[3] و کارنیول[4]

---

[1] - Schacht [2] - Montenegro

[3] - Croatie [4] - Carniol

بصورت مملکتی جدید در آمد ومجارهای تبعه دولت اطریش مملکت مستقل مجارستان را تشکیل دادند واطریش که تمام متصرفات خودرا از دست داد از جمیع ممالك مرکزی اروپا کوچکتر شد .

کشورهای مرکزی اروپا که شرح آن گذشت از لحاظ وسعت و مردم ساکن آن ونژاد وطرز آداب واخلاق بایکدیگر اختلاف فراوان داشتند اطریش ومجارستان جزء کوچکترین ممالك اروپای مرکزی در آمد ورمانی ولهستان در تقسیمات اروپای مرکزی سهم بیشتری بردند خاصه لهستان جزء ممالك معظم در آمد مملکت اخیرالذکر و چکسلواکی واطریش حکومت جمهوری دموکراسی ومشروطه داشت . در رومانی ویوگسلاوی پادشاهی برقرار گردید .

رومانی تحت تبعیت یکی از شعب خاندان هوهنت زلرن آلمان درآمد ودریوگسلاوی سلسله صربستانی کاراگه اورگویش [1] بسلطنت رسید هنگری نیز مشروطه پادشاهی را اختیار کرد ولی چون متفقین نتوانستند پادشاهی برای آنجا نامزد کنند امیرالبحر هرتی [2] را بعنوان نیابت سلطنت برگزیدند .

چون کلیهٔ ممالك جدید مرکزی اروپا از لحاظ وضع حکومت بایکدیگر اختلاف داشتند و آداب واخلاق وطرز زندگی مردم آن نواحی نیز بهیچوجه به یکدیگر نزدیك نبو در آغاز امر اغتشاشاتی چند در ممالك مزبور بروز کرد .

اختلافات بین احزاب مختلف در لهستان بحد کمال رسید وبهمین مناسبت مجلس آن مملکت منظماً افتتاح نشد وبالاخره پیلسودسکی [3] در

---

۱ – Karageorgevich ۲ –Horthy ۳ - Pilsudski

سال ۱۹۲۶ حکومت دیکتاتوری را در آنجا برقرار ساخت در یوگسلاوی نیز وضع مملکت مانند لهستان بود مضافاً به آن که اختلافات احزاب به صورت اختلافات ملی در آمد و کروآتها[1] و صربها بسختی بجان یکدیگر افتادند و الکساندر پادشاه آن سرزمین درسال ۱۹۲۸ حکومت دیکتاتوری را در کشور مزبور برقرار ساخت و مرام بلشویسم در هنگری (مجارستان) پیروان فراوانی پیدا کرد .

وضع اتریش صورت دیگری داشت وقحطی و بحران اقتصادی سراسر آن کشور را فراگرفت و غالب بانکها و مؤسسات تجارتی و تجار معتبر ورشکست شدند و اگر دخالت جامعه ملل نبود اوضاع آن مملکت رو به بهبود نمی گذاشت اما در چك اسلواکی در نتیجه لیاقت و کاردانی مازاریك[2] رئیس جمهور آن سر زمین نظم و ترتیب زودتر از ممالك دیگر مرکز اروپا برقرار گردید .

از آنچه گفته شد معلوم میگردد که تجزیهٔ اروپای مرکزی و تشکیل ممالك کوچك نتیجه اصل ملیت و اختلاف نژادی بود با اینحال تشکیل ممالك مختلف اروپای مرکزی نتوانست از تفرقه اقلیت ها در نقاط مختلف آن ممالك جلوگیری کند و در هر يك از کشورهای مرکزی اروپا جمع قلیلی از ملیت های اقلیت ناگزیر با ملیت های اکثریت تحت لوای يك حکومت در آمدند و از آنجمله در چکوسلواکی بیش از سه میلیون اقلیت آلمانی و در لهستان متجاوز از چهار میلیون اقلیت اوکرانی و در رومانی در حدود یکمیلیون اقلیت مجارستانی زندگی میکردند و همین اقلیت ها همواره موجبات اختلافات سیاسی و اجتماعی را فراهم می آوردند

---

۱ - Croates ۲ - Masaryk

وبرای جلوگیری از شورش واغتشاش اولیاء دول مرکزی اروپا ناچار ایشان را در توسعه مدارس ومؤسسات مخصوص خود وتکلم به‌السنه‌ملی آزادگذاردند .

**وضع ایتالیا**

بین ممالکی که بر متحدین غالب آمدند ایطالیا پس از خاتمه جنك بیش از همه دچار تحولات و تغییرات شدودر نتیجه یکسلسله نهضتها وقیامهای نظامی واختلافات حزبی بالاخره آزادی بیان وبنان مردم آنسرزمین از میان رفت وبجای حکومت دمکراسی دیکتاتوری فاشیست[1] در آنجا بر قرارگردید وموسولینی[2] در رأس آن جای گرفت .

اساس تغییرات وتحولات ایتالیا بر پایه توسعه حس ملیت وتوحید وضع سیاسی واجتماعی متکی بود ومرام فاشیسم در نتیجه عدم رضایتی که مردم آن سرزمین از معاهدات صلح داشتند توسعه یافت چه ایطالیا تصور میکرد متفقین پس از معاهدهٔ ورسای ایالت دالماسی ومملکت آلبانی وقسمتی از آسیای صغیر را تحت اختیار آندولت قرار خواهندداد ودر مستعمرات نسبت به قبل از جنك سهم بیشتری خواهد یافت چون معاهدات صلح دعاوی‌ایطالیا را تامین نکرد ودر نیل باین مقصودنمایند- گان مجلس وحتی حکومت آن مملکت‌اقدامات موثری به عمل‌نیاوردند ودر این راه سستی ورخوت را پیشهٔ خود ساختند واختلافات طبقاتی را بین مردم توسعه دادند ودر بهبود اوضاع اجتماعی نکوشیدند پیروان فاشیسم خود در صدد رسیدن بمقاصد ملی مردم ایطالیا بر آمدند ودر سراسرمملکت بسختی بنای مبارزه با اشتراکیون گذاردند همین امر

۱ – Fasciste ۲ – Muasolini

اوضاع داخلی آن کشوررا دگرگون ساخت ودر گوشه وکنار زمزمه هائی بر ضد حکومت آغاز گردید ودامنه اعتصاب توسعه یافت وحتی مخالفت با تصمیمات دولت وتوجه به اعتصاب در ادارات دولتی نیز سرایت کرد و کارگران کارخانه‌ها را تحت اختیار خود در آوردند وروستائیان ودهاقین باملاك ثروتمندان هجوم آوردند .

چون کارشورش واغتشاش بالا گرفت ودولت نتوانست درجلوگیری از این قبیل اغتشاشات کوشش کند ونظم وترتیب را بر قرار سازد راه برای روی کار آمدن موسولینی هموار شد موسولینی در آغاز امر یکی از اشتراکیون انقلابی واز زمرهٔ روزنامه نگاران تند وافراطی بود وبا پشتکار عجیبی که داشت در صدد بر قراری نظم وترتیب در مملکت و مبارزه در راه نیل بمقصود ملی و توسعه مستعمرات وبر آوردن مقاصد ایطالیا در صحنه سیاست دنیا بر آمد ودر سال ۱۹۱۹ برای این مبارزه جمعی را بنام فاسیو[1] ( دسته ) تشکیل داد وبتدریج در توسعه دامنه آن که بصورت حزب بزرگی در آمده بود کوشید وقواء نظامی معتبری بالباس متحدالشکل ( پیراهنی سیاه ) فراهم آورد وبالاخره در ماه اکتبر ۱۹۲۲ بجانب رم حرکت نمود وپادشاه ایطالیا ناگزیر از وی پشتیبانی کرد و نهضت فاشیست را برسمیت شناخت .

پیروان فاشیسم عظمت ملت ایطالیا ونظم وترتیب را شعار خود میدانستند وچون موسولینی در پیروی از این طریقه سعی بلیغ کرد تا آنجا که ممکن بود ملت ایطالیا بمقاصد خود رسید ومملکت آنها توانست مقام معتبری بین ممالك معظم دنیا بدست آورد .

---

۱ – Fascio

در آغاز امر چنین بنظر میآمد که پس از برقراری نظم وترتیب حکومت فاشیست از میان خواهد رفت .

در سال ۱۹۲٤ ماتئوتی[1] یکی از نمایندگان اشتراکی مجلس که جزء مخالفین مرام فاشیسم بود غفلتاً توسط مأمورین مخفی موسولینی به قتل رسید وچون قتل وی تولید قیل وقال وتظاهراتی بر ضد فاشیسم کرد اولیاء دولت برای جلوگیری از اغتشاشات دست به اقدامات جدی زدند ودر تحکیم اصول دیکتاتوری کوشیدند وکار را بر مخالفین خودسخت گرفتند ودر تشکیلات سیاسی واجتماعی مملکت دقت بیشتری کردند و فاشیسم را در سراسر ایطالیا توسعه دادند وبین سنوات ۱۹۲٥ و ۱۹۲۷ یك سلسله قوانین تحت عنوان قوانین فاشیستی وضع نمودند که اهم آنها قانون جلوگیری از اعتصاب کاگران وتأسیس سندیکای فاشیستی بود .

این سندیکا را دولت برسمیت شناخت . قانون دیگر فاشیستی مربوط به تشکیل شورای مخصوصی بود که نمایندگان مجلس رامستقیماً وبدون مراجعه بآراء عمومی انتخاب میکرد .

با وضع این قبیل مقررات وقوانین مخالفین مرام فاشیسم بجای خود نشستند ودیگر گرد تشکیل مجامع سری نگردیدند .

موسولینی مطبوعات وجراید وحتی مجلس ودوائر دولتی ودانشگاه های کلیهٔ نقاط مملکت را تحت تفتیش مستقیم مأمورین فاشیسم در آورد تا هم از بروز مخالفت جلوگیری کند وهم مرام فاشیسم را درجمیع نقاط کشور اشاعه دهد .

---

۱ -Matteotti

موسولینی می‌گفت که انضباط جز وسیله‌ای برای رسیدن بمقاصد سیاسی نیست و کار عمدهٔ مرام فاشیسم تقویت حس ملیت ودر آوردن ایطالیا در زمرهٔ ممالك معظم دنیا است .

در سیاست خارجی پیشوای ایطالیا نظم و ترتیب را رعایت کرد و پیشرفت‌هائی نصیب وی شد و بالاخره توانست سیادت ایطالیا را بردریای آدریاتیك با تصرف فیوم[۱] در سال ۱۹۲٤ محرز ومسلم گرداند و با عقد قراردادی در سال ۱۹۲۷ با دولت آلبانی کشتیرانی در آن دریارا کاملا مخصوص دولت متبوعه خود نماید چون همواره اختلافاتی بین پیروان حزب فاشیست ودربارپاپ وجود داشت موسولینی در سال ۱۹۲۹ بموجب معاهدهٔ لاتران[۲] باپاپ پی[۳] یازدهم قرار گذارد درشهر رم محلی رامخصوص بدربار پاپ کنند این دربارکه معروف به واتیکان[٤] شده است بیش‌ازچهار هزار متر مربع وسعت ندارد .

پاپ با قبول این قرارداد دست از دعاوی واختلافات خود نسبت‌به پادشاهی ایطالیا برداشت ودر عوض بعضی امتیازات نصیب وی گردید که از آن جمله سیادت روحانی بر جمیع کلیساها وصوامع ایطالیا وتعمیم تعلیمات مذهبی اجباری در کلیه‌مدارس و مؤسسات فرهنگی وتثبیت ارزش ازدواج‌های مذهبی در عرف بود .

**انگلیس و امپراطوری بریتانیا**

با آنکه در انگلیس بعد از جنگ مانند سابق آزادی وحکومت دمکراسی برقرار بود باز آن مملکت از لحاظ حیات اقتصادی وسیاسی

---

۱ - Fiume ۲ - Latran ۳- Pie ٤- Vatican

تغییرات وتحولات فراوانی یافت ودر ادارهٔ امپراطوری وسیع بریطانیا زمامداران آن مملکت با اشکالات ومعضلات چندی روبرو شدند.

مملکت انگلیس ازلحاظ سیاسی بحد کمال تحولات دمکراسی خود رسید وحتی قبل از پایان جنك قانون اصلاح انتخابات ازمجلس آن کشور گذشت وبموجب آن از سال ۱۹۱۸ زنان نیز بـه تحصیل حق رأی در انتخابات نمایندگان نائل آمدندوحزب کارگران قدرت فراوانی یافت و در امور سیاسی واجتماعی باشدت هرچه تمامتر آغاز مخالفت بامحافظه-کاران کرد وغالب مشاغل عالیه‌را بدست رجال وپیشوایان خود سپرد چنانکه ماکدونالد[1] دوبار درسنوات ۱۹۲۴ و۱۹۲۹ بمقام ریاست‌وزرائی انگلیس رسید.

اشکال عمدهٔ دولت انگلیس بعداز جنك مربوط به صنعت وتجارت امپراطوری بریطانیابود.

چه در آن امپراطوری‌وسیع بین کار فرمایان‌و کارگران اختلافات شدیدی‌وجودداشت وبیکاری‌باندازه‌ای‌شدت گرفت که‌تمام‌هم‌اولیاء دولت مصروف‌به‌عواقب‌وخیم‌این‌امر گردیدوهرچه‌دراین‌راه بیشتر سعی وکوشش کردند کمتر به نتیجهٔ قطعی‌رسیدند بیکاری کارگران وصنعتگران‌وعدم اشتغال آنهادرکارخانه‌هاومراکز عمدهٔ‌صنعتی‌لطمهٔ شدیدی بوضع اقتصادی انگلیس واردآورد وغالب بازارهای مشتری مصنوعات‌انگلیسی را به مصنوعات‌رقباء اقتصادی آن مملکت‌سپرد بااینحال‌انگلیس‌توانست‌تاحدی وضع‌اقتصادی‌خود رابهبودبخشد موضوع دیگری که‌حکومت‌انگلیس را بخودمشغول داشت اوضاع‌داخلی‌مستعمرات ومتصرفات آن‌مملکت بود.

1 – Macdonald

در سراسر مستعمرات و مستملکات وسیع آن دولت همواره شورشها وقیامهای ملی برای تحصیل امتیازات بیشتر وحتی ایجاد استقلال بروز کرد چنانکه در ایرلند آزاد مدت سه سال انقلاباتی رخ داد که دولت انگلیس را ناگزیر در دسامبر ۱۹۲۱ وادار باعطاء استقلال داخلی به آن سرزمین کرد ودر مصر وهندوستان نیز نظیر این قبیل نهضتها پیش آمد که ذیلا بشرح آن میپردازیم .

**مصر**

جنك بين الملل و مواد چهارده گانه ویلسن درمصر نیز مانند نقاط دیگر دنیا مردم رابر ضد حکومت بیگانگان برانگیخت وحس ملیت را در آنها بیدار کرد . چون دولت عظیم عثمانی تجزیه شد وترکیه جدید روی کار آمد وممالك عربی کم و بیش آزادی یافتند وعده‌ای که تحت قیمومت ممالك اروپائی بودند جنبشهائی برای بدست آوردن آزادی کردند مصر که در آن زمان در حدود پانزده میلیون جمعیت داشت وبعد از اضمحلال آل عثمان خدیو آنجا سمت خلافت مسلمین رابدست آورد چشم امید جمیع مسلمین متوجه به نهضتها وجنبشهای ملیون آنسرزمین گردید وقاهره براثر سابقه تاریخی که داشت جای اسلامبول را گرفت .

مصریها که در نتیجه سعی و کوشش بآبادی وعمران دره نیل پرداخته بودند نمیتوانستند تحمل این مسئله را کنند که انگلیسها بدون رنج و زحمت سرمایه اقتصادی آنهارا بدست آورند وایشان همواره در فقر و مسکنت روزگار گذرانند .

این فکر ونمو حس ملیت در مردم مصر وتبلیغات وانتشارات جمعی ازمردم وطن پرست ایشان را وادار به نهضتهائی کرد که بالاخره

منجر باستقلال مصر گردید .

چون خدیو مصر حسین در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷ بدرود زندگی گفت برادرش احمد فوأدبجای وی بر سریر خدیوی مصر نشست ومدت نوزده سال بر آن سرزمین سلطنت کرد .

احمدفوأد درطول این مدت درتعمیم تعلیم وتربیت اروپائی درسراسر مصر کوشید وسطح معلومات مردم را بالا برد ودر تشویق طبقهٔ روشنفکر مملکت سعی بلیغ کرد تا جائی که قریب سه ربع ازجمعیت مصر خواندن و نوشتن آموختند . وقتی که جنگ عالمسوز بین الملل اول بپایان رسید جمعیت وطن پرستان به پشت گرمی قاطبه ملت در صدد بدست آوردن استقلال مملکت افتاد اما دولت انگلیس حاضر نبود که یکبارگی دست ازجمیع امتیازات خود در آن سرزمین بردارد ووضع اقتصادی امپراطوری عظیم خویش را با اعطاء آزادي کامل بمصر فلج کند.

مصریها که دست ازمقصود خود بر نمی داشتند براهنمائی زغلول پاشا یکی ازوکلاء دعاوی بر اصرارخویش درراه آزادی افزودند وقیام ملی را در سراسر کشور توسعه دادند رئیس الوزراء مصر رشدی پاشا باحسن نیتی که داشت نتوانست ازمذاکرات خود بادولت انگلیس نتیجه‌ای بدست آورد بنابراین استعفاداد وزغلول پاشا به پشتیبانی مردم برای شرکت درمذاکرات صلح پاریس به تشکیل هیئتی ازنمایندگان مصری تحت ریاست خود پرداخت.

این هیئت راکه کانون مرکزی حزب بزرگی بود که چندی پس از آن تاریخ در مصر قدرت فوق العاده‌ای بدست آوردوفدنامیدند.

هیئت مزبور مأمور مذاکره درخصوص استقلال مصر بانمایندگان مجمع صلح بین الملل گردید اما دولت انگلیس آرام ننشست ودرمارس

۱۹۱۹ زغلول پاشا قائد آزادیخواهان را توقیف کرد و با سه نفر از مصریهاکه جزء هیئت نمایندگی‌بودند به جزیرهٔ مالت فرستاد و در آنجا زندانی کرد تبعید وحبس زغلول پاشا باعث اعتراض شدید مردم برضد اولیاء انگلیسی مقیم مصر گردید واین اعتراض درجمیع نقاط مملکت بصورت انقلابی عظیم در آمد وکلیهٔ خطوط ارتباطی بوسیلهٔ شورشیان قطع شد ومال التجارهٔ انگلیسی‌درسراسر کشور ضبط گردید .

مارشال آلنبی کمیسر عالی انگلیس درمصر برخلاف نظریهٔ لرد کرزن[1] که‌تحت‌الحمایه بودن مصررا برای انگلیس لازم میشمرد معتقد بود باتوسعه قواء بحری در مدیترانه وافزایش قواء نظامی دردلتای مصر میتواند مزایای اقتصادی خودرا در آن کشور حفظ کند دولت انگلیس بصوابدید آلنبی زغلول پاشا را آزاد کرد ومردم در موقع ورود وی با جاه وجلال تمام ازوی‌استقبال کردند زغلول پاشا باهیئت نمایندگی عازم پاریس شد ولی نتوانست درموضوع استقلال مصر نمایندگان ورسای را باخود همراه سازد .

حزب وفدکه خود را باعدم پیشرفت مواجه دیدبرشدت اقدامات خویش افزود و آتش انقلاب را بیش ازپیش دامن‌زد واینبار محصلین نیز بطرفداران حزب‌مزبور ملحق گردیدندودولت انگلیس‌ناچار دردسامبر ۱۹۱۹ هیئتی را بریاست یکی‌از سیاستمداران نامی خود لرد میلنر[2] به مصر فرستاد تااقدامات لازم‌را بعمل آورد لرد میلنر ازمصر درخواست کرد که هیئتی را بعنوان نمایندگی‌رسما بلندن فرستد ریاست این‌هیئت را عدلی‌پاشا صدراعظم مصرداشت که از مذاکرات بالردکرزن در لندن

---

۱ - Cürzon ۲ - Milner

نتیجه ای نبردووقتی که بمصر مراجعت کرد در دسامبر ۱۹۲۱ از مقام صدارت عظمی استعفا داد وچون زغلول پاشا دوباره توسط انگلیس ها توقیف گردید دامنه اغتشاشات توسعه یافت وتزلزل و وحشت سراسر مملکت را فراگرفت وسوء قصد هائی بوقوع پیوست جانشین عدلی پاشا که ثروت پاشانام داشت بعد ازمذاکرات طولانی بالرد آلنبی کمیسرعالی انگلیس که خود ازاوضاع داخلی مصر بتنك آمده بود توانست در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۲۲ اعلامیه‌ای بمضمون «دوران قیمومیت وتحت الحمایه‌بودن مصر بپایان رسیده و دیگر مملکتی است مستقل» از لوید جرج بگیرد .

بااعلامیه مزبور فؤاد خدیو مصر از آن پس بنام فؤاد اول سلطان آن مملکت نامیده شد فؤاد اول در سال ۱۹۲۳ حکومت مشروطه را بمردم مصر اعطاء کرد وزغلول پاشا که منجی مصر بود از بند انگلیسها نجات یافت .

بااینحال دولت انگلیس ازدخالت در کارهای داخلی و خارجی مصر خودداری نکرد وتوانست مزایائی از قبیل ضمانت حفظ ارتباطات امپراطوری بریطانیا در مصر ودفاع مصر در مقابل تجاوزات دول دیگر توسط انگلیس و حمایت منافع خارجیان واقلیتها در مصر بدست آورد .

در انتخابات مجلس در سال ۱۹۲٤ اکثریت نمایندگان با اعضاء حزب وفدشد وغالب آنها بمشاغل عمده رسیدند وزغلول پاشاقائدایشان مامور تشکیل هیئت وزراء گردید وچون ماکدونالد یکی ازاعضاء حزب کارگر انگلیس ریاست‌وزراء را در آن مملکت عهده‌دار شد زغلول پاشا

بتصور آنکه بتواند راجع باوضاع مصر واز بین بردن امتیازات انگلیس باوی کنار آید عازم لندن گردید اما بدون نتیجه مراجعت کرد وهمین امر اوضاع داخلی مصر را وخیم‌تر از سابق نمود وجمعی از مردم وطن‌پرست انجمن وحشت را در مصر تشکیل دادند وعده‌ای از رجال را که با انگلیس‌ها مماشات می کردند بقتل رساندند وحتی برضد زغلول پاشا که میگفتند با انگلیسها سیاست اعتدال را در پیش گرفته است سوء قصد کردند و برشدت اغتشاش افزودند ودر نوامبر ۱۹۲٤ حاکم سودان سرلی استاك[۱] را در قاهره بضرب گلوله از پای در آوردند.

چون مارشال آلنبی از زغلول پاشا درخواست غرامت وجلوگیری از این قبیل اغتشاشات را کرد زغلول پاشا ناگزیر استعفاء داد و بعد از وی زیور پاشا که نسبت به فواد اول بسیار وفادار بود زمام امور را در دست گرفت و مأمور تشکیل هیئت وزراء گردید اما نه وی و نه صدر اعظمهای دیگری چون عدلی پاشا و ثروت پاشا ونحاس پاشا قائد حزب وفد که پس از مرك زغلول پاشا درسال ۱۹۲۷ بریاست آن حزب رسیده بود ودر سال ۱۹۲۸ رئیس الوزراء شد وصدقی پاشا ونسیم پاشا وعلی ماهر پاشا توانستند اوضاع داخلی مصر را بصورت عادی برگردانند و دست انگلیسها را از مصر کوتاه کنند.

مرك فؤاد اول پس از دوسال ناخوشی در سال ۱۹۳٦ و روی کار آمدن ملك فاروق طفل صغیر وی بروخامت اوضاع داخلی افزود. چون جنك حبشه شروع شد و دولت ایطالیا قواء خود را در لیبی[۲] متمرکز ساخت دولت انگلیس برای آنکه مصر بتواند با فراغت بال به بهبود

---

۱- Lee Stack ۲-Lybie

اوضاع داخلی و توسعهٔ نظام خود پردازد و وقتی آن دولت را درحل مشکلات بکار آید بموجب معاهده‌ای که در ۲٦ اوت ۱۹۳٦ در لندن با مصر بامضاء رساند بآن مملکت استقلال تام و تمام داد بشرط آنکه اتحاد نظامی بین آن دومملکت برقرار باشد و حاکم سودان را دولت مصر همیشه با مشورت با انگلیس انتخاب کند .

**هندوستان**

در هندوستان نیز مانندمستمرات دیگر انگلیس نهضت ملی بروزکرد . سیادت وعظمت انگلیس علاوه برتوسعهٔ روز افزون قواء بحری آن مملکت بستگی تام و تمام بمنابع ذی‌قیمت هندوستان دارد در این کشور صنایع نساجی وفلزکاری و صنایع دیگر از اوایل قرن بیستم توسعهٔ فراوانی یافته است و تقریباً تمام مصنوعات آن در بازارهای داخلی بمصرف میرسد و همین توسعهٔ صنایع از فروش مصنوعات آن در بازارهای انگلیسی جلوگیری میکند تا سال ۱۹۱٤ درحدود نصف مصنوعات و منسوجات انگلیسی درهندو-ستان بفروش میرسید و درسال ۱۹۳۲ دولت انگلیس نتوانست بیش از یك ربع این‌قبیل‌مال‌التجاره‌رادرمملکت مزبور بفروشدوعلت‌این‌نقصان وازدست دادن بازارهای مشتری هندوستان توسعهٔ روزافزون مصنوعات آنسرزمین‌بود. واضح‌است‌تجارت‌انگلیس‌بااین‌ترتیب‌دچاروقفه‌می‌گردد. در دوران جنك بین‌الملل هندوستان باکمال‌درستی ووفاداری‌مساعدت و کمك فراوان بانگلیس کرد و قریب یك میلیون سرباز برای‌دفاع از امپراطوری‌بریطانیا دراختیارآن دولت گذارد وازلحاظ مادی نیززیربال انگلیس راگرفت و چون متارکه جنك وعقدقراردادهای مربوط بصلح

پیش آمدهندوستان انتظارداشت مانند کانادادولت انگلیس استقلال داخلی هند را برسمیت بشناسد اما انگلیس برخلاف مقصود هندیها صحبتی از این موضوع بمیان نیاورد و همین امر موجب نهضت ملی وبروزاغتشاش در سراسر هندوستان گردید نهضت مزبور توسط گاندی (١٨٦٩-١٩٤٨) هدایت شد گاندی که درپرد بندر[١] بسال ١٨٦٩ دیده باین دنیا گشود یکی از وجود های خارق العاده ایست که تاریخ بشر کمتر نظیر آن را بخود دیده است این پیشوای هندی متجاوز از ربع قرن با انگلیس‌هاو طرز حکومت ایشان در هندوستان دست و پنجه نرم کرد و در راه‌نیل به آزادی و استقلال هند استقامت و پشتکار عجیبی نشان داد و تمام‌هم خودرا مصروف به اتحاد معتقدین مذاهب مختلف و مردم نژاد ه‌ای متفاوت هندوستان بایکدیگر کرد وچون خود مردی روحانی و اهل ریاضت و طرفدار مبانی اخلاق و سادگی دررفتار و گفتار بود وبمال و منال دنیوی نظری نداشت افکار آزادیخواهانه وکلمات و مواعظ او به آسانی در دلها می‌نشست و باآنکه ریاست‌هیچیك از احزاب رابرعهده نداشت افکار مسالمت آمیز وی باسرعت عجیبی بین مردم جمیع نقاط هندوستان انتشار یافت و تمام عمر را ساده‌پوشید و ساده خورد وگفت برای‌خدمت بهندوستان بدخواه انگلیس نیست و با سیاست مسکو هم همراهی ندارد و جز در راه‌اعتلاء و عظمت ملت قدمی برنخواهدداشت و مخالف تمدن مادی و ماشینی‌اروپائی و عواقب وخیم خانمانسوز آن است .

از ابتداء ماه مارس سال ١٩١٩ گاندی هدایت نهضت ملی را بر

١-Pordbandar

عهده گرفت و در این راه مخالفت خود را باتشبث به قوهٔ قهریه وجبر و زور و بکار بردن وسائل مخرب اعلام داشت وچون بدهلی رفت اولیاء دولت انگلیس ویرا مقیداً به بمبئی فرستادند .

خبر توقیف گاندی آتش انقلاب را در سراسر هندوستان دامن زد وانگلیس هـا بسختی بنای مبـارزه با این انقلابات راگذاردند ودر ۱۳ آوریل همان سال در یکی از شهرهای پنجاب بنام آمریت سر[1] با قواء نظامی خود مردم راگلوله باران کردند وچهار صد نفر از ایشان رابقتل رساندند وچون میدانستند این کار عاقبت خوبی نخواهد داشت در صدد تحبیب ملت بر آمدند ووزیر هندوستان مونتاگو[2] ونائب السلطنه آن سرزمین لرد چلمس فرد[3] برای تسکین نهضت هندوستان اقداماتی بعمل آوردند که منجر به اعطاء فرمانی مخصوص توسط دولت انگلیس موسوم بفرمان هندوستان[4] در دسامبر ۱۹۱۹ گردید .

بموجب این فرمان در هندوستان دو مجلس یکی بنـام شورای دولتی ودیگری معروف به انجمن قضائی تشکیل گردیدوشوراهای ولایتی با مسئولیت وقدرت کامل ایجاد گـردید وحکام وولات موظف بودند در تعمیم تعلیمات عمومی وتـوسعهٔ وسائل حفظ الصحهٔ مـردم وپیشرفت کار فلاحت وامور اجتماعی وترقی سطح معلومات اهالی کوشش وسعی بلیغ کنند .

اما چون قریب یك ثلث از مملکت هندوستان توسط بزرگان و راجه های هندی که هر یك از آنها قرار دادهای خاصی با دولت انگلیس

---

۱ – Amritsar ۲ – Montagu ۳ – Chelmsford
٤ – India act

داشتند اداره میشد این طرز حکومت بآسانی در کلیهٔ نقاط آنسر زمین عملی نگردید وناگزیر برای رسیدگی به امور نواحی مزبور مجلس مخصوص شاهزادگان را در دهلی تشکیل دادند ریاست این مجلس با نائب‌السلطنه انگلیس بود .

فرمان هندوستان که تا اندازه ای آزادی عمل بمردم آنسر زمین میداد فرمانی بود که انگلیس متعهد شد که پس از دهسال تجربه دراصول آن تجدید نظر کند اما قرار داد سور که برملت مسلمان ترکیه توسط متفقین تحمیل شده بود در بین مسلمانان هندوستان قیل وقال عجیبی بر پاساخت و باعث اعتراض شدید آنها نسبت به تصمیم دول غالب گردید و گاندی که نظری جز اتحاد پیروان مختلف مذهب هندوستان نداشت ازمسلمانان آن دیار پشتیبانی کرد ودستور مقاومت با تصمیمات انگلیس دادو گفت که هندیها حق ندارند خدمات اداری‌ونظامی دولت انگلیس را بپذیرند .

با این تصمیم اندکی نگذشت که مدارس وادارات دولتی بکلی خالی وبسته شد و بتدریج مردم ازپرداخت مالیات خودداری کردند واز ورود اجناس خارجی جلوگیری بعمل آوردند وشورش واغتشاش بالا گرفت ودر سال ۱۹۲۱ هزاران نفر را مأمورین انگلیسی توقیف نمودند وگاندی در سال ۱۹۲۲ بشش سال حبس محکوم گردید . ولی در فوریهٔ ۱۹۲٤ ازحبس خلاصی یافت‌ودولت انگلیس درسال ۱۹۲۷ هیئتی را تحت ریاست سرجان‌سایمون[۱] مأموررسیدگی بدرخواست‌های ملیون هند کرد .

این هیئت کار مهمی از پیش نبرد ودر سال ۱۹۲۹ گاندی رسماً اتمام حجتی صادر کرد که بموجب آن از دولت انگلیس تقاضای استقلال

۱ - John Simon

داخلی هندوستان را نمود ودر سال ۱۹۳۰ دولت انگلیس کنفرانسی در لندن برای رسیدگی به امور هندوستان ترتیب داد و نمایندگان هند را دعوت کرد.

ریاست این کنفرانس با رامسی ماکدونالد[1] بود وسه بار تشکیل گردید وچون مقاصد گاندی در خصوص مشروطیت واستقلال داخلی هندوستان عملی نشددستور دادنمایندگان هندوستاندر کنفرانس شرکت نکنند در فوریهٔ ۱۹۳۰دوباره از ورود مصنوعات انگلیسی درهندوستان ممانعت بعمل آمد وپیروان گاندی بنای مخالفت با اولیاء دولت گذاردند واغتشاشات در بمبئی و کلکته بحد اعلای خود رسید ودر ۲۳ آوریل‌در پیشاور صدها هزار نفر از مردم بخاك هلاك افتادند وگاندی در ۵ مه باتفاق‌هزاران نفر ازکسان خود زندانی شد وچون لرد ایروین[2] که‌بعدها ملقب به لرد هالیفاکس[3] شد ودر آن تاریخ نیابت سلطنت هندوستان را داشت میدانست بالاخره کنفرانس لندن ناگزیر از قبول نمایندگی گاندی در آن خواهد شد در ژانویه ۱۹۳۱ وی را از حبس آزاد ساخت ودر آن سال گاندی بلندن رفت وچون نتیجه‌ای از این کنفرانس برده نشد بمحض مراجعت به هندوستان ملیون دست بانقلاب زدند وحکومت وحشت را بر پا کردند وجمعی از مأمورین نظمیه وقضات انگلیسی را به قتل رساندند وحکومت انگلیس ناچار در ماه های اول سال ۱۹۳۲ در حدود هفتاد هزار نفر از مخالفین را توقیف وگاندی را زندانی کرد.

گاندی در ۲۰ سپتامبر همان سال اعلام روزه ونخوردن غذا کرد

---

۱ - Ramsay Mac Donald　　۲ - Irwin
۳ - Halifax

وگفت تا انگلیس برفع اختلافات واشکالات نپردازد غذا نخواهد خورد این اعلامیه نائرهٔ انقلاب را در سراسر هندوستان شعله‌ور ساخت امادر همان اوان ریاست جمعیت ملیون از کف گاندی خارج شد وگاندی که از حبس در همانسال خلاصی یافت دراوت ۱۹۳۳ به بهانه آنکه جانشین لرد ایروین نائب السلطنه انگلیسی از پذیرفتن وی خودداری کرده‌است مخالفت خویش را آغازکرد ودر نتیجه این امر حکومت بریتانیا مصمم شدکه خود طرحی براي اصلاحات مشروطهٔ هندوستان در ماه مارس ۱۹۳۳انتشار دهدودرژانویهٔ ۱۹۳۵ آن رابا وجود مخالفت شدیدوینستن چرچیل[1] نمایندهٔ محافظه‌کار از مجلس گذراند.

این قانون از اول آوریل ۱۹۳۷ بموقع اجراءگذارده شد.

**ترکیه**

باآنکه اجراء معاهدات سن ژرمن وتریانون با منافع بعضی از دول اصطکاك داشت واشکالات فراوانی در مقابل آن دیده میشد باز بهر وسیله ای‌که بود بموقع اجراء گذارده شداما دراجراء معاهدهٔ سورمتفقین باشکالات بسیاری برخوردند وچنانکه اشاره شد تغییراتی عظیم در مدت دو سال (۱۹۲۰-۱۹۲۲) در مشرق پدیدآمد واختلافاتی بین یونان وترکیه بوقوع پیوست.

اساس این اختلافات بروز تحولاتی در داخلهٔ دو مملکت مزبور بودباین ترتیب‌که یکی‌از افسران ترك موسوم بمصطفی کمال‌پاشاچنانکه دیدیم درشهر آنقره واقع‌در آناتولی‌درسال ۱۹۱۹ حکومتی ملی‌تشکیل دادودریونان‌کنستانتین پادشاه مخلوع آن‌کشور در ماه دسامبر ۱۹۲۰ دوباره روی‌کارآمد وزمام امور مملکت را دردست گرفت وبا این پیش

---

۱ - Winston churchill

آمد دولتین فرانسه و ایطالیا ازکمك بیونان خودداری کردند و جانب حکومت آنقره را گرفتند کنستانتین پادشاه یونان میخواست بر قسمتی از متصرفات ترکیه دست یابد و بهمین مناسبت جمعی از قواء خودرا بآسیای صغیر فرستاد اما سپاهیان یونان که ازسال ۱۹۲۱ درمحل ساخاریا[۱] متمرکز شده بودند دراوایل سال ۱۹۲۲ توسط ترکها بکلی ازپای درآمدند و ترکها ازمیررا متصرف شدند وبااین فتح یونان رابجای خود نشاندندو در سال ۱۹۲۳ ترکیهٔ جدید با متفقین معاهده‌ای در شهر لوزان منعقد کرد ومتفقین فتح ازمیر واقدامات مصطفی کمال پاشا را برسمیت قبول کردند واز آن پس ترکیه بر آناطولی در آسیا وایالت تراس شرقی و آندری نوپل در اروپا بلامنازع دست یافت وحق حاکمیت خارجیها[۲] راکه تاآن زمان در ترکیه داشتند لغو ومتفقین را وادار به تجدید نظر در معاهدهٔ مخصوص بغازها کرد .

بموجب مقررات معاهدهٔ سور بغازهای بسفر وداردانل تحت تفتیش ومراقبت عمومی قرارگرفته بود دولت ترکیه بموجب معاهده لوزان نفوذ خودرا بر شهراسلامبول محرز ومسلم گردانید وقرارگذارد که حق کشتیرانی در دریای مرمره و آبهای حوالی بغازهای بسفور و داردانل وهمچنین حق پرواز از فراز این نواحی مخصوص جمیع دول باشد بشرط آنکه مجموع قوائی راکه هر یك از ممالك از بغازها برای رفتن بدریای سیاه میگذرانند از مقدار بزرگترین قواء مملکتی که در کنار دریای سیاه قرار دارد تجاوز نکند وریاست هیئت بین‌الملل ادارهٔ امور بغازها در دست نمایندهٔ ترکیه قرار گیرد وهیئت مزبور قواء بین‌الملل

---

۱ – Sakharia ۲ – Capitulation

نداشته باشد .

فتح ازمیر توسط ترکیه وضع یونان راد گرگون ساخت و کنستانتین مجبور به استعفا گردید ودر آنجا حکومت جمهوری روی کار آمد (۱۹۲۲) اما این فتح در ترکیه بالعکس برقدرت کمال پاشا افزود ومردم آنسرزمین درسال ۱۹۲۲ ویرا به ریاست جمهور انتخاب کردند ومصطفی کمال از آن پس دست بیك سلسله اصلاحاتی درشئون اجتماعی واقتصادی ترکیه زد که موجبات قدرت وعظمت آن کشور را درانظار دول آسیائی واروپائی فراهم آورد .

**قیمومتها** ازمقررات معاهدهٔ سور فقط مسئله مربوط بسرنوشت ایالات و متصرفات آسیائی دولت عثمانی صورت عمل بخود گرفت سوریه وفلسطین وبین النهرین چنان که سابقا اشاره شد تحت قیمومیت فرانسه وانگلیس درآمد .

عین مادهٔ مخصوص این قسمت بقرار ذیل است :

«ممالکی که مردم آن تاحدی رشد فکری دارند موقتا توسط جامعهٔ ملل مستقل شناخته میشوند بشرط آنکه درادارهٔ امور داخلی آنها یك شورای عالی و یك نفر نمایندهٔ دولت قیم شرکت جویند واین امر تاموقعی برقرارست که جامعهٔ ملل مطمئن برادارهٔ مملکت بوسیلهٔ خود ایشان گردد دراین صورت باین قبیل ممالك استقلال تام وتمام داده خواهد شد ».

بموجب قرارداد سان رمو[1] درسال (۱۹۲۰) فرانسه بعنوان قیم سوریه وانگلیس قیم فلسطین وبین النهرین انتخاب شدند چون اقوام وملل مختلف درسوریه زندگی می کنند دولت فرانسه درادارهٔ امور آنجا باآنکه بحفظ آداب وسنن قدیمی ایشان پرداخت باز دچار موانع و

۱ - San – Remo

اشکالات فراوان گردید اختلافات سیاسی و بلوا های نظامی درسراسر کشور پدید آمدو ناگزیر آن مملکت را به دو قسمت جمهوری لبنان و مملکت مشروطهٔ سوریـه تقسیم کرد (۱۹۳۰)

سیاست انگلیس نیز در آغاز امر باموانع واشکالاتی درفلسطین وبین‌النهرین مواجه شدولی اندکی بعد(۱۹۲۱)دولت انگلیس بین‌النهرین را بصورت پاشاهی عراق درآوردوامیرفیصل را در آنجا بسلطنت رساند وبموجب معاهدهٔمخصوصی که بادولت عراق منعقد ساخت براتحاددولت مزبور درموقع بروز جنك ومساعدت های نظامی آن اطمینان حاصل کردوچون معادن نفت موصل از لحاظ اقتصادیات امپراطوری انگلیس اهمیت فراوانی داشت آن ناحیه را نیز ضمیمهٔ عراق کردوجامعهٔملل‌نیز ممانعتی بعمل نیاورد .

قبل از جنك بین‌الملل یهودیان اروپائی بخصوص معتقدین این مذهب درروسیه ورومانی برای تشویق مهاجرت بفلسطین انجمن هائی تشکیل داده بودند وعده‌ای رابآنسرزمین فرستادند و در ایام جنك نیز رؤسای انجمن های مزبور باکسب اجازه ازمتفقین جمعیتی باسم کانون ملی‌یهودیان تأسیس کردند (۱۹۱۷) وپس ازخاتمهٔ جنك عدهٔ بیشتری را بفلسطین‌فرستادند این جمع‌اندکی بعدازاستقرارخود در آنسرزمین‌بکار-های عام‌المنفعه وتوسعهٔ امورفلاحتی دست زدند .

اما این اقدامات بعلت آنکه اکثریت مردم فلسطین باالعراب بود اغتشاشات وشورش هائی‌را باعث شدکه تاشروع جنك بین‌الملل ثانی نیز دوام داشت وهنوز هم این اختلافات باقیست

**اقدامات جامعه‌ملل**

جامعهٔ‌ملل در رفع اختلافات بین‌دول اروپائی تا آنجا که توانست‌وسیاست‌دول معظم اجازه‌داداقدامات موثر بعمل آورد واین‌اقدامات‌توسط‌شورای آن جامعه انجام گرفت بموجب مقررات معاهدهٔ ورسای شورای جامعهٔ ملل در ایالت سار و دانزیك و کارهای مربوط بآن نواحی‌تفتیش و دقت‌کامل بعمل‌آورد وچندین‌باردررفع اختلافات‌بین‌دولتین‌فرانسه‌و آلمان‌حکمیت کرد وموقعیکه دولت فنلاند ودولت سوئدبرسر تصرف‌جزائر آلاند[1] با یکدیگر مناقشاتی‌داشتند اقدامات موثر کرد و بموجب حکمیت آن جامعه جزائر مزبور درسال ۱۹۲۱ ضمیمهٔ فنلاندگردید.

در سال ۱۹۲۲ بین اطریش وهنگری راجع به‌بعضی نقاط سرحدی اختلافات بروزکردوجامعه‌ملل برفع آن پرداخت وچنانکه‌گفتیم‌موصل را نیزضمیمه‌مملکت عراق‌نمود اقدامات دیگر جامعه ملل یکی دخالت آن دربهبود اوضاع اقتصادی دولتین هنگری واطریش بود که‌بامساعدت های لازم وضع فلاحت وصنعت‌ممالك مزبور را بصورت عادی برگرداند وعین همین اقدامات را در یونان‌وبلغارستان بموقع اجراء گذارد ودیگر جلوگیری از بروز جنك بین‌یونان و بلغارستان درسال ۱۹۲۵ بود بطور کلی این مسئله رابابد متذکرشد که جامعه ملل در رفع اختلافات بین ممالك مختلف از مبانی اخلاقی وقدرت روحی خود استفاده کرد واگر با اتکاء باین مبانی درجلب نظر مساعد نمایندگان دول‌معظم موفق‌نمی-شد سعی و کوشش آن درحفظ نظم اروپا بجائی نمیرسید.

---

۱ – Aland

# فصل هیجدهم

## جنگ بین‌الملل دوم

**مقدمات جنگ**

از تاریخ سی‌ام ژانویه ۱۹۳۳ که هیتلر مؤلف کتاب نبرد من[۱] بمقام صدارت عظمی رسید در صدد بر آوردن آرزوی ملت آلمان که تجدید نظر با قوه قهریه درمقررات عهدنامه ورسای بود بر آمد .

دولت ایتالیا که نیز مانند آلمان ازمقررات عهدنامه ورسای ناراضی و سهمی را که درنظر داشت بدست نیاورده بود باشارهٔ موسولینی[۲] قائد خود باهیتلر همداستان شد . و دولت آلمان در اکتبر ۱۹۳۳ از عضویت جامعهٔ ملل خودرا کنار کشید وخدمت نظام را در سراسر کشور اجباری کرد . موسولینی ازسال ۱۹۳٤ تا ۱۹۳٦ با موافقت دولت آلمان با وجود مخالفت شدید انگلیس حملاتی چند به حبشه کرد وعاقبت آنجارا متصرف شد . در مارس ۱۹۳٦ بدون آنکه مخالفتی از جانب دولتین فرانسه و انگلیس ظاهر شود . آلمان ایالت رنانی[۳] را زیر نفوذ خود درآورد . از آغاز سال ۱۹۳٦ انقلاباتی دراسپانیا بروز کرد وموجب جنگهای داخلی شد . دولتین آلمان وایتالیا که دردوران جنگهای بین‌الملل دوم معروف به محورشدند فرصت مناسبی برای بکاربردن اسلحه جدید وموادجنگی خود درآنسرزمین بعنوان خواباندن غائله شورشیان بدست آوردند و

---

۱- Mein Kampf ۲- Mussolini ۳- Rhenanie

باالنتیجه‌تجربیاتی از لحاظ استعمال سلاحهای مزبور تحصیل کردند . در نوامبر ۱۹۳۶ دولت آلمان با دولت ژاپون عهدنامه مودت منعقد ساخت که ایتالیا نیز درژانویه۱۹۳۷ آن راامضاء کرد .در۱۹۳۷دولت ایطالیااز عضویت جامعهٔ ملل‌خارج‌شدودر دوازدهم مارس ۱۹۳۸ آلمان ازضعف انگلیس و فرانسه استفاده کرد و بسختی براطریش حمله برد و بدون عکس‌العملی از طرف آندولت آنسرزمین را ضمیمه آلمان نمود وهیتلر اعلام کرد که دیگردراروپا درصددانضمام نواحی‌دیگر بامپراطوری آلمان برنخواهد آمد .

بااینحال در سال ۱۹۳۸ دعوی تملك مناطق سودت را که توسط آلمانیها مسکون بودکرد . بهمین مناسبت در۲۹ سپتامبر انجمنی ازسران ممالك چهارگانه انگلیس وفرانسه وآلمان وایطالیا در مونشن تشکیل گردید وبرای جلوگیری از بروزجنك توافق حاصل شدکه آلمان‌سودت رانیز ضمیمه خاك خود کنند . اما هیتلر باین اندازه قناعت نکرد ودرسال ۱۹۳۹ غفلتاً به چکسلواکی حمله برد و ملت چـك را جزء ملل متبوعه آلمان درآورد واسلواکی را بعنوان تحت‌الحمایه آندولت اعلام نمودو درهمانسال ممل[1] را متصرف شد و دولت ایتالیا از آلمان سرمشق گرفت ودرآوریل‌همانسال آلبانی‌راضمیمه‌خودکردودولتین لهستان ومجارستان بدون توجه به خطری که آنها راتهدید میکردبترتیب ناحیهٔ تسچن[2] وقسمتی ازاوکرن راقبضه‌کردند .

درآوریل ۱۹۳۹ دولت آلمان قرارداد عدم تجاوزخودرابا دولت لهستان‌ملغی ساخت‌ومعاهدهٔ بحری انگلیس‌رانیزکان لم یکن‌اعلام نمود

۱- Memel ۲- Teschen

تمام مدت زمستان سال ۱۹۳۹ دولت آلمان راجع ببندر دانزیك ودالان دانزیك که جزء لاینفك آلمان بشمار میآید ولزوم انتزاع آن از لهستان شروع به تبلیغ نمودودرماه اوت همانسال باوجود حضورهیئت فرانسوی وانگلیسی درمسکوبا دولت شوروی معاهده‌ای تجارتی منعقد ساخت و باین معاهده در بیست و سوم همان ماه ضمیمه ای بعنوان عدم تجـاوز دولتین بیکدیگر ملحق گردید نتیجه این معاهده در واقع تقسیم جدید لهستان توسط دولتین روسیه و آلمان بود .

دراواخر ماه اوت دولت آلمان ازجانب ممالك غربی اروپا آسوده خاطر بود ودرنتیجه معاهده ای که با روسیه منعقد ساخت ازآنطرف نیز فراغت خیال داشت . چه طبق این معاهده هیتلر نیمی ازلهستان و بسارابی وممالك بالتیك را پس ازفتح لهستان جزء سهم روسیه درآورده بود . از طرف دیگر برای آنکه آلمان ازتجاوز متفقین ازطریق بلژیك به آنسرزمین آسوده خاطر باشد با لطائف الحیل بلژیك را وادارکردکه از اتحادیهٔ دولتین انگلیس وفرانسه بیرون آید وازجانب انگلیس که نفرت شدیدی نسبت بجنك داشت چندان نمیترسید و استحکامات زیکفرید در مقابل سرحدات فرانسه که در مدت قلیلی احداث شده بود آلمان را از تعرض فرانسه نیزایمن میداشت . دولت ایطالیا درهمان اوان اعلام کرده بود که بهیچوجه گرد عملیات نظامی نخواهدگشت ودولتین ترکیه وژاپون خود راکاملا بیطرف قلمدادکرده بودند .

باآنچه گفته شد دولت آلمان میبایست از موقع استفاده کند وهر چه زودتر کارلهستان را یکسره سازد .

**وقایع سالهای ۱۹۴۰-۱۹۳۹**

دولت آلمان دراول سپتامبر ۱۹۳۹ بدون اعلان جنك بایکمیلیون سپاه کار آزموده و ۲۵۰۰ فروند هواپیما بلهستان حمله کرد لهستانیها فقط عده قلیلی سپاه حاضر و چند هواپیمای جدید داشتند و لشکریان آنسرزمین فاقد توپخانه سنگین وزره پوش بودند. آلمانیها باسرعت برق دالان دانزیك راتحت تصرف خود در آوردند وقواء خویش‌را بدو دسته تقسیم کردند: دستهٔ اول از طرف پروس شرقی عازم شمال ودسته دوم ازجانب سیلزی عازم جنوب لهستان شدند وسپاهیان لهستان راکه درمغرب ویستول پراکنده شده بودندتحت محاصره در آوردند وباآنکه هواپیماهای لهستانی براثر بمباران شدید آلمان از بین رفته بود قواء لهستان بسختی مقاومت کرد اما این مقاومت در مقابل قواء عظیم آلمان وسلاح جدید آن کشور کاری از پیش نبرد ودرپانزدهم سپتامبر دو دسته سپاه آلمان در برست لیتوفسك[۱] بیکدیگر ملحق شدند ودوروز بعدلشکریان روسیه بدون مقاومت وارد لهستان شد ودربیست وهشتم سپتامبر ورشوپایتخت لهستان بدست آلمانها افتاد وهیتلر در پنجم اکتبر با عظمت وجلال واردآنجاشد.

از همان روز اول ماه سپتامبر انگلیس وفرانسه بآلمان گوشزد کردند که قواء خودرااز لهستان خارج کند وچون آلمان باین اعلامیه وقعی ننهاد در سوم سپتامبر دولتین مزبور بآلمان اعلان جنك دادند.

تجهیزات نظامی فرانسه درنهم سپتامبر بپایان رسید ودر کنار رودرن وارد خاك آلمان‌شد ودرمقابل خط نظامی زیگفرید[۲] آرایش نظامی گرفت. اما از پیشروی خود داری کرد وتمام زمستان در همانجا مستقر گردید.

---

۱- Brest-Litovsk ۲- Siegfried

دولت انگلیس از همان آغاز حملهٔ آلمان به لهستان با قواء بحری خود سواحل آلمان را تحت محاصره درآورد ودولت آلمان ناگزیر متشبث به جنگهای دریائی و بکار بردن تحت‌البحري شد وتلفات فراوانی بکشتیهای انگلیسی وارد آورد.

در تمام مدت زمستان ۱۹۳۹ دولت آلمان با جدیتی تمام مشغول تجهیزات بود وبا نود میلیون جمعیت وقدرت صنعتی ودستگاه عظیم نظامی خود موجب وحشت وترس فرانسه که بیش از چهل میلیون نفر سکنه نداشت ونظام آن از سلاح جدید استفاده نمیکرد وهمان اسلحهٔ قدیم وتوپخانه‌ای که حمل ونقل آن مشکل بود بکار میبرد گردید. در همان اوان روسیهٔ شوروی به فنلاند هجوم آورد وتقاضای بنادر وایستگاه هائی در آن‌سرزمین کرد. اما فنلاند که مملکتی کوچك است‌وسه‌میلیون بیشتر جمعیت ندارد بسختی در مقابل روسها مقاومت کرد وخط نظامی مانرهایم[1] از پیشروی دشمن مانع شد و روسها پس از رسیدن قواء کثیر امدادی ودادن تلفات بسیار بر فنلاندیها غلبه کردند ودر مسکو معاهدهٔ صلح وشرائط خود را بر دولت فنلاند تحمیل کردند. (۱۲مارس ۱۹۳۹) مقاومت شدید فنلاندیها وتلفات‌سپاه شوروی وطول مدت جنك دول‌معظم اروپا وحتی خود آلمان را راجع به‌قدرت نظامی روسیه درشك وتردید انداخت وهمین امر با حملهٔ قواء آلمان در سنوات بعد بممالك روسیه سپاه آلمان را بسوی نیستی ونابودی کشاند. فتح نروژ توسط آلمان در سال ۱۹٤۰ مقدمهٔ وقایع وحوادث دیگردر آنسال بود. هیتلر برای‌بدست آوردن ایستگاههای مناسب دریائی‌وفرودگاههای هوائی جهت محاصرهٔ

---

۱ – Maner heim

انگلیس ودر عین حال ازز یر محاصره دریائی انگلیس بیرون آمدن ودست یافتن بر قواء بحری نروژ و آوردن مواد اولیه لازم در صنعت وسنگهای معدنی از سوئد فتح نروژ را لازم میشمرد بهمین مناسبت در نهم آوریل بعنوان حفظ خاك بلژیك در مقابل حملهٔ احتمالی قواء انگلیس اخطاریه‌ای بدولت نروژ فرستاد و بلافاصله قواء خود را جهت تصرف آنکشور گسیل داشت و بر اسلو[1] پایتخت آنسرزمین دست یافت وقواء بحری آنرا نیز بچنك آورد ودر همانروز تمام خاك دانمارك را اشغال کرد و کپنهاك را متصرف شد. متحدین که این بدیدند قوائی بکمك نروژ فرستادند ونارویك[2] را تحت تسلط خود در آوردند. اما وقایع وحوادث فرانسه باعث شد که قواء مزبور را احضار کنند و آلمانیها نارویك را متصرف شوند. در همان حال جمعی از قواء متحدین نزدیك بلژیك شدند تا در موقع حملهٔ آلمان بکمك آندولت بشتابند اما در دهم مه نزدیك صبح لشکریان آلمان وارد بلژیك و هلند شد و قلاع نظامی بلژیك از آن جمله لیژرا تحت تصرف در آوردند و به پیشرفت خود ادامه دادند واز رودخانهٔ موز[3] گذشتند و متفقین را بسختی شکست دادند متفقین در صدد رفتن به دونکرك وفرار از راه دریا بر آمدند. اما این امر بر اثر بمباران هواپیماهای آلمانی بآسانی انجام نگرفت وتلفات نمایان نصیب انگلیسها وفرانسویها شد. در همان اوان دولت فرانسه ریاست سپاهیان خود را از ژنرال گاملن[4] گرفت وبه ژنرال ویگان[5] داد. ژنرال ویگان به جمع آوری قواء پراکنده فرانسه پرداخت تا با آلمانها مقابل شود وراه جنوب رابر آنها ببندد، اما آلمانها که بموقع ازاین نقشه اطلاع

۱ - Oslo ۲ - Narvick ۳ - Meuse ٤ - Gamelin ٥ - Weygand

یافتند پس از فتح آمین[۱] عازم روئن[۲] شدند وهاور را تصرف کردند واز رودخانه سن گذشتنه وتمام آبادیهای سر راه را بتصرف درآوردند و وارد بروتانی شدند و عده‌ای دیگر از سپاهیان آلمان از رودخانهٔ لوار گذشتند وبر سومور[۳] که بسختی مقاومت میکرد دست یافتند وبجانب جنوب شتافتند وبا این عمل میخواستند سپاه پاریس را محاصره کنند. ضمن این عملیات جنگی شهرهای مهم سر راه از آن جمله رنس[٤] بدست آلمانها افتاد وقواء آنها راه لیون را در پیش گرفت و آنجا نیز فتح شد. با این پیش آمد ها قسمت عظیم قواء فرانسه محصور گردید. در همان موقع پاریس خود را شهری بیطرف اعلام کرد وسپاهیان آلمان از آن شهر گذشتند وچون فرانسویان عرصه را برخود تنك دیدند ونمیتوانستنددر مقابل دستگاه عظیم نظامی آلمان مقاومت کنند ژنرال ویگان پیشنهاد متارکهٔ جنك کرد ودر ۲٤ ژوئن این متارکه بامضاء رسید. دولت آلمان پس از فراغت ازکار فرانسه از بنادر شمال آن مملکت برای حملهٔهوائی بخاك انگلیس استفاده کرد. این حملات مدت یکسال طول کشیدوتلفات وخسارات زیادی بانگلیس وارد آمد. ولندن شب وروز مورد بمباران طیارات آلمانی قرار گرفت وچون دولت آلمان دیداین‌حملات برای‌خود آندولت نیز گران تمام میشودودر روزتلفات زیادتر است فواصل‌حملات را زیادتر کرد. در عرض این مدت دولت انگلیس نیز یکبار برلین را بمباران نمود. اما مزیت هوائی همواره در دست‌آلمانها ماند. چون آلمان نتوانست از طریق بمباران هوائی انگلیس را بزانو درآورد در صدد فتح تنگهٔ جبل‌الطارق برآمد ودولت اسپانیا را با خود همراه کرد

---

۱ – Amiens ۲ – Rouen ۳ – Saumure ٤ – Reims

اما ایطالیا با این امر مخالفت ورزیدودولت آلمان نیزاین تصمیم راعملی نکرد . در چهارم آوریل قواء نظامی ایطالیا سومالی انگلیس راکه توسط جمع قلیلی از سپاهیان انگلیس محافظت میشد محاصره وفتح کردند .

مارشال گرازیانی[1] فرماندهٔ قواء ایطالیا در لیبی باسپاهیانی عظیم سیدنی بارانی[2] را تصرف کرد . در بیست وهشت اکتبر دولت ایطالیا اخطاریه‌ای بیونان فرستاد وتقاضاکرد بعضی از نواحی ازآنجمله کرفو[3] وکرت[4] را بآن دولت واگذار کندودر همان روز آن نواحی را بمباران کرد واز طریق آلبانی قوائی به یونان فرستاد . امـا یونانیها بسختی بـا ایطالیائیها جنگیدند و بندر تارانت[5] را در ایطالیا بمباران کردند وبه قواء بحری آنسرزمین لطماتی وارد آوردند . رئیس کل قوای انگلیس در شمال افریقا ژنرال ویول[6] با مهمات وقوائی که بکمك او رسیده بود از صحرا گذشت ودر سیدنی بارانی ایطالیائیها را از پای درآوردواسرای فراوان بچنك آورد سپس توبروك[7] وبن غازی[8] راگرفت وباین ترتیب تمام سیرنائیك[9] را فتح کرد . حوادث آفریقا ویونان نشان دادکه ایطالیائیهادر جریان جنك نمیتوانند کاملا دوشا دوش آلمانها پیشروی کنند واز حیث قدرت نظامی چندان حائز اهمیت نیستند . اما فتح یونان ودر دست داشتن شمال افریقا برای مراقبت از دریای مدیترانه وجلوگیری از فرستادن کمك بروسیه یکی از مواد مهم برنامهٔ نظامی دولت آلمان بود .

---

۱ – Graziani ۲ – Sidi - Barani

۳ – Corfou ٤ – Crête ٥ – Tarente ٦ – Wavelq

۷ – Tobrouck ۸ – Benghasi ۹– Cyrénailue

**وقایع سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲**

در اوائل سال ۱۹٤۱ روزگار با آلمانها روی خوش نشان میداد و روزهای اول ماه ژانویه قواء هوائی آلمان در سیسیل و ساردنی مستقر شد . واز آنجا حملات شدیدی به جزیرهٔ مالت وقواء بحری انگلیس که از مدیترانه میگذشت کرد . ضمن این عملیات فرصتی بدست آمد که قوائی عظیم با تجهیزات کامل از طرف آلمانها وارد شمال افریقا شود تا تلافی شکست ایطالیائیها را بنماید . فرماندهٔ این قوا با ژنرال رومل[1] بود . رومل بغتتاً به بن غازی حمله برد و آنجا را تصرف کرد واز توبروك گذشت و وارد خاك مصر شد درهمان اوان تحت البحریهای آلمان شروع بعملیات کرد و ۷۰۰۰۰۰ تن کشتیهای انگلیسی را غرق ساخت . اما همان موقعیکه کشتی بزرك هود[2] انگلیسی بین ایسلند وگروئنلند توسط قواء بحری آلمان از میان رفت کشتی بزرك بیسمارك آلمانی با ۳۵۰۰۰ تن ظرفیت توسط انگلیسها غرق شد .

در ماه اوت رومانی کاملا توسط سپاهیان آلمان اشغال گردید و بریس[3] پادشاه بلغارستان ناگزیر وارد اتحاد سه گانه آلمان وایطالیا و ژاپن گردید با این حال قواء آلمان آنکشور را نیز اشغال نمود یوگوسلاوی که نمیخواست وارد اتحادیهٔ آلمان شود نیز پس از بمباران شدید وفتح بلگراد ضمیمهٔ آلمان شد . در همان اوان آلمان شروع بحملات شدیدی بیونان کرد وبا وجود کمك انگلیسها به یونان آتن فتح گردید وموره نیز بدست آلمانها افتاد واز آن پس بمباران جزیره کرت شروع شد وسه هزار چتر باز آلمانی در آنجا برزمین نشستند و با وجود جدیت قواء بحری

---

۱ - Rommel ۲ - Hood ۳ - Boris

انگلیس آنجا نیز بدست آلمانها افتاد در آمریکا قانونی که مضمون آن (تجمع وتمرکز قواء ممالك دمکراسی جهت فتح غائی) بود از مجلس گذشت و آمریکا از آن پس خود را در سرنوشت اروپا سهیم دانست و آمادهٔ کمك به متحدین گردید.

انگلیسها در افریقای شرقی اریترهٔ ایطالیا را تصرف کردند وقواء افریقای جنوبی خودرا بهحبشهرساندند و آدلس آبابا را تصرف کردند و دوك دائوست[1] ایطالیائی ناگزیر به تخلیهٔ آنجا شد. در سوم آوریل ۱۹٤۱ رشید علی حکومت عراق را بدست آورد و بنای رابطه با آلمانها گذاشت وازآنها سی فروند هوا پیما گرفت. اما انگلیسهامهلت ندادند وبغداد را فتح کردند. در یازدهم مـه رودلف هس[2] یکی از رؤسای نازیست با هواپیمای شکاری به اکس رفت وپیشنهاداتی راباخود برای اتحاد با انگلیس برد. اما عمل ویرا جدی تلقی نکردند.

در بیست ودوم ژوئن ۱۹٤۱ سپاهیان آلمان غفلتاً وارد خاك روسیه شد ومنظور آنها راندن بطرف لنینگراد ومسکو وخارکف بود. آلمانها در این سفر جنگی فتوحات نمایان کردند وشهرهای جنوب روسیه را گرفتند. اما قسمتی ازسپاه آنها که بمحاصرهٔ مسکو پرداخت در اثر رسیدن زمستان وسرمای شدید ناگزیر به توقف گردید وتا شصت کیلومتری آن شهر پیشرفت بیشتری نکرد وبا آنکه یکبارسعی درشکستن خط دفاعی روس نمود نتوانست پایتخت شوروی را متصرف شود وروسها که پیوسته عقب‌نشینی میکردند در مقابل آلمانها بایجاد خط دفاعی پرداختند ودر استالینگراد بسختی مقاومت نمودند وبا آنکه شهر کاملا خراب شده بود

---

۱ - D'aoste ۲ - Rudolf Hess

تسلیم نشدند.

از آغاز ماه اوت ۱۹۴۱ یعنی از همان موقعیکه سپاهیان آلمان با سرعت عجیبی بطرف چاههای نفت آسیای میانه پیشرفت میکردند متحدین برای کمك بروسیه و فرستادن مهمات و آذوقه بآن سر زمین اشغال ایران را لازم شمردند ودولتین روس وانگلیس پس از تبانی با یکدیگر قواء خود را از طرف شمال وجنوب وارد ایران کردند وبعد از یك هفته کاررا را یکسره نمودند وایادی آلمان را اخراج کردند وراه آهن سراسری را مجهز و آماده وراه اسفالتهٔ بوشهر تهران را احداث نمودند .

درشمال افریقا جنك بین متحدین و قواء آلمانی ادامه داشت و شهرها واستحکامات چندین بار بین طرفین دست بدست گشت . بااین حال درسال ۱۹۴۲ پیشرفت کامل باژنرال رومل بود ورومل که یکبار بآلمان آمده بود با تجلیل تمام پذیرائی شد و بادرجه مارشالی بشمال افریقا بازگشت .

درسال ۱۹۴۲ یکی از حوادث مهم حملهٔ آلمانها به شبه جزیره کریمه وفتح سباستوپول بود . درروسیه بعضی از شهرها از آنجمله خارکف بدست روسها افتادولی پس ازچندی درنتیجهٔ حملات شدید آلمانها دو باره شهر های مزبور را ازدست دادند . این حملات دریك جبهه ۲۰۰ کیلومتری انجام گرفت وباوجود پیشرفتهائیکه میکردند چون طول جبههٔ آلمانهادر روسیه روزبروز زیادتر میشد قواء آنها پراکنده‌تر میگردیدند و صحنه را جهت دفاع روسها وتهیهٔ قواء وتجهیزات و گرفتن کمك از انگلیس و امریکا ازطریق ایران آماده میساختند . منظور اصلی آلمانها گرفتن استالینگراد بود که پایداری ولجاجت روسها باوجود دادن تلفات بیشمار

مانع از آن میشد .

ممالك متحدهٔ آمریکا علاوه بر آنکه طیاراتی فراوان جهت بمباران شهرهای آلمان میفرستادند جمع کثیری از سپاهیان خودرا در افریقا پیاده کردند ومهمات وتسلیحات بسیار بدانجا فرستادند ودیگر تحت البحری‌های آلمانی نمیتوانستند عملیات خودرا بصورت قطار انجام دهند و افق جنك در مقابل آلمانها روز بروز رو به تاریکی میگذاشت وهیتلر خودناراحت بودواغلب فرماندهان لشکری از آنجمله دریاسالار ریدر[1] را از کار برداشت وفرمان تجهیز عمومی وخواستن مردان شانزده الی شصت وپنج و زنان هفده الی چهل وپنج سال را تحت پرچم صادر کرد وملل متبوعه را وادار ساخت که جمعی را برای کارکردن درکارخانه‌ها بآلمان بفرستند .

**وقایع سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴**

از آغاز ماه ژانویه ۱۹۴۳ دوره جنگهای تعرضی روسها شروع میشود وتمام خطهٔ قفقاز و کوبان را تصرف میکنند وخارکف را نیز از آلمانها میگیرند . اما شهر اخیر پس از چندی دو باره بدست آلمانها میافتد . روسها قسمتی ازمسکو راکه تاآن تاریخ توسط آلمانها تحت محاصره بود خلاصی می‌بخشندو بین مسکو ولنینگراد ارتباط برقرار میسازند .

درتونس مارشال رومل قواء خودرا درخط دفاعی مارت[2] بر قرار میسازد وچندین بارقواء انگلیسی وفرانسوی راشکست میدهد . اما عاقبت ناچار بعقب نشینی بشبه‌جزیره کاپ بن[3] میشود .

در جبههٔ روسیه روسها خود را برای جنگهای تعرضی تابستان آماده میکنند ومتفقین مقدار فراوانی اسلحه ومهمات وهفت هزار طیاره

---

۱ - Raeder ۲ - Mareth ۳ - Cap Bon

جدید بکمك آنها میفرستند و کارخانه های خود روسیه نیز بکار میافتد ومهمات جنگی فراهم میسازد . درضمن برای تعقیب پیاده نظام آلمان دولت روسیه عدهٔ فراوانی سواره نظام تربیت میکند . بطور کلی در آنسال عدهٔ قوای روسیه ۳ برابر سپاهیان آلمان گردید . باشرحیکه داده شد واضح است روسها درجبههٔ جنوب روسیه پیشرفتهای نمایان میکنند وبسرحد لهستان نزدیك میشوند .

درجبههٔ ایطالیا سپاهیان انگلیس و آمریکا واردجنوب سیسیل میشوند و آن جزیره را کاملا تحت تسلط خوددرمیآورند ودرصدد حملهٔ بایطالیا برمیآیند چون وضع نظامی ایطالیارو بوخامت میگذارد موسولینی استعفاء میدهد ومارشال بادوگلیو[1] بجای او بریاست قواء ایطالیا میرسد ودرصدد برمیآید که بامتفقین شروع بمذاکره صلح کند . اما هیتلر فرصت بوی نمیدهد وقوائی بهرم و ناپل میفرستد و آنجارا قبضه میکند وموسولینی را توسط هواپیما ازقلعهٔ مستحکمی که در آنجا محبوس شده بود میرباید ودوباره اورا برسرکار میگمارد و آلمانها دفاع ازایطالیارا برعهده میگیرند ومتفقین را ازجزیره ساردنی وسیسیل میرانند . امادرهمان تاریخ جمعی از قواء انگلیسی بکالابر پیاده میشوند وتارانت را بدون مقاومت شدید تصرف میکنند وعده‌ای دیگر از آمریکائیها درسالرن[2] جنوب ناپل وارد میشوند وبالاخره بازحمت زیادخودرا بهخطوط دفاعی آلمان که با عجله مهیا ساخته بود میرسانند .

بطورکلی دراواخر سال ۱۹۴۳ وضع نظامی آلمان نسبتاً رضایت بخش بودوروسها ازسرحدات لهستان رانده شده و آلمانها درچندین صد

---

۱ - Badoglio ۲ - Salerne

کیلومتر درخاك روسیه مانده بودند وممالك کوچك تحت الحمایه آلمان نیز کاملا تحت نفوذ واقتدار آنها باقی بود واسلحهٔ جدید و مخفی وارد میدان نبرد میشد ودرغالب جبهه‌های جنك آلمانها پیشرفت میکردند .

درسال ۱۹٤٤ حوادث گوناگونی اتفاق افتاد که مهمتر ازهمه یکی ایجاد جبهه دوم توسط انگلیسها وامریکائیها ازطریق اقیانوس اطلس درخاك فرانسه و دیگر شروع جنگهای تعرضی روسها از آغاز همانسال و محاصره قواء عظیم آلمان درجنوب روسیه بود . درماه مه سال ۱۹٤٤ قواء متفقین عاقبت خط دفاعی آلمان را در ایطالیا باوجود مقاومت شدید لشکریان ایشان شکافتند وآمریکائیها وارد رم شدند وعازم شمال گردیدند وفرانسوی ها الب را تصرف کردند . درجبههٔ دوم فرانسه متفقین پیشرفت فراوان نمودند وباساختن پنج بندر مصنوعی قواء ومهمات واسلحهٔ فراوانی وارد فرانسه کردند وبادادن تلفات زیاد قدم بقدم درشمال غربی فرانسه پیشرفتند وآلمانها بعد ازجنك تعرضی سخت ناگزیر بعقب نشینی شدند وبطرف استحکامات شمال شرقی فرانسه رفتند وقواء متفقین وفرانسویان هریك از طرفی شروع بپیشرفت کرد . آمریکائیها وانگلیسها خودرا بخط دفاعی زیگفرید رساندند وفرانسویها باکمك متفقین خود پاریس را گرفتند و بجانب لیون رفتند و قواء متفقین مقیم ایطالیا شروع بپیشرفت کرد و ازآلب گذشت و درلیون بدستهٔ دیگر ملحق شد وعدهٔ کثیری از قواء آلمان درجنوب غربی آلمان تحت محاصره درآمد .

سپاهیان روس چون وضع آلمان را در جبههٔ غرب بدانسان دیدند شروع بحمله بخط دفاعی مانرهایم درفنلاند کردند وآنرا شکافتند و بر

جبههٔ مرکزی آلمانها درروسیه حملات شدید نمودند ومینسک[1] راگرفتند ولیتوانی ولتونی و استونی رامتصرف شدند و بویستول رسیدند . ازطرف دیگر جمعی دیگراز قواء روس بین جبال کارپات ودریای سیاه آلمانها را مورد حمله قراردادند . وچون دراین جبهه وضع آلمان روبضعف گذاشت دولت رومانی تقاضای متارکهٔ جنك کرد و باآلمان اعلان جنك داد . سپاهیان روس باشدت هرچه تمامتر بپیشروی خود ادامه دادند وبترتیب بخارست وبلگرادرا تصرف کردندومجارستان را مورد حمله قراردادند وبجانب بوداپست رفتند .

در جبههٔ شمال شرقی فرانسه متفقین لرن ومتسن واستراسبورك و ساورن وهاگنو[2] وبلفور[3] راگرفتند وباوجود حملهٔ شدید آلمانهادرجبهه‌ای بطول صدکیلومتر براثر تفوق قواء هوائی متفقین آلمانها ناچار بعقب نشینی شدند ودراین عقب نشینی قدم بقدم با دشمن میجنگیدند . دراین پیشروی متفقین تلفات بیشماری‌دادند . باین ترتیب دراواخر سال ۱۹٤٤ وضع آلمان بسیارناگواربنظرمیآمد ودرهمان سال‌سوء قصدی که‌به‌نتیجه نرسیدبرضد هیتلر کردند وباوجود آنکه از حیث سربازان بمراتب‌متفقین نسبت بدولت آلمان تفوق داشتند باز بر اثر اسلحهٔ جدیدی‌که روزبروز واردمیادین جنك‌میشدمانند و و ه یك و ه دو[4] بازازدستگاه‌نظامی آلمانها در بیم وهراس بودند .

**وقایع سال ۱۹٤۵**

**عملیات‌جنگی‌متفقین در خاك آلمان درسال۱۹٤۵ شامل سه قسمت میشود :**

۱ ـ جنگهای تعرضی شدید سپاهیان

---

۱ - Minsk ۲ Haguenau ۳ - Belfort ٤ - V۱ V۲

روس که منجر به عبور از رودخانهٔ ویستول ورسیدن به رودخانهٔ ادر هشتاد کیلومتری مشرق برلین وهمچنین فتح پروس شرقی وتسلط برمحل وکینگس برك تا نزدیکی دانتزیك میگردد.

۲ ـ دوره دوم که از بیست وسوم فوریه شروع وبه بیست وپنجم مارس ختم میشود مربوط به حملات متفقین به ساحل چپ رودخانهٔ رن وفتح کلنی وکوبلانس[۱] است .

۳ ـ دورهٔ سوم شامل عملیات دامنه‌دار وقطعی متفقین‌در دوجبهه شرق وغرب آلمان میشود . پس از آنکه متفقین توپخانه وهواپیمای فراوان تهیه کردند وارد حوزهٔ رودخانهٔ روهر شدندوهلند وهانور وبرم وهامبورك ولوبك ومایانس وایالت ماگدبورك[۲] راگرفتند ودرآنجا با قواء روس تماس یافتند سپس شروع به‌پیشرفت کردند ونورنبرك ومونشن وسالتسبورك را فتح کردند وقواء فرانسوی برچسگادن[۳] وکارلسروهه‌و اشتوتگارت واولم را گرفت .

در جبههٔ ایطالیا قواء متفقین متوجه شمال آنسر زمین شد و بافتح آن نواحی در جنوب گردنه برنر[٤] با قواء آمریکائی که از باویر میآمدند ملحق گردید . چون خاك آلمان بترتیبی که ذکر شد بدست متفقین افتاد آخرین حمله‌شروع شدوروسها از راه درسد[٥] بطرف برلین‌پیشروی کردند . وامریکائیها وانگلیسها وفرانسویها نیز از طرف مغرب وجنوب بآنشهر حمله آوردند وبا وجود مقاومت شدید آلمانها پایتخت آلمان‌فتح گردید ودر نهم ماه مه ۱۹٤٥ فرماندهان نظامی آلمان در برلین تسلیم

---

۱ - Coblence ۲ - Magdbourg ۳ - Bertchesgaden

٤ - Brenner ٥ Dresde

قطعی قواء آلمان را بامضاء رساندند .

**جنك در شرق اقصی**

جنك در شرق اقصی در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ شروع شد . در آن تاریخ ژاپونیها پیرل هاربور[۱] یکی از ایستگاههای بزرك دریائی ممالك متحدهٔ امریکای شمالی در اقیانوس آرام را بشدت بمباران کردند وخسارات فراوان وارد آوردند اما آمریکا در آنموقع سرگرم جنگهای اروپا بود ونمیتوانست در همان وقت بجبران این عمل در شرق اقصی دست به عکس العمل بزند .

از سال ۱۹۳۱ به بعد اختلافاتی بین چین وژاپن در اثر تصرف منچوری توسط ژاپونیها وجود داشت ودر سال ۱۹۳۳ دولت ژاپن چهار ایالت را در شمال چین اشغال کرده بود . اما جنك حقیقی بین چین وژاپن از سال ۱۹۳۷ آغاز گردید وقواء ژاپنی درمدت قلیلی تین تسن وپکن وشانگهای وکانتن را متصرف شدند وچین را از منچوری تا تنکن تحت محاصرهٔ بحری در آوردند . اما چین در مقابل این تجاوزات تسلیم نشد ودول خارجی برای مقاومت در مقابل ژاپن کمکهای مادی بآندولت میکردند واسلحه ومهمات میفرستادند . چون ژاپن اوضاع متفقین را در اروپارو بخرابی دید در ژوئیه ۱۹۴۱ سایگون را در هندوچین فرانسه اشغال کرد وبا دولت سیام کنار آمد واز دو طرف به هندوچین حمله کرد وشانگهای وسپس جزایر سنگاپور وفیلیپین ومانیل را در ۱۹۴۲ بتصرف درآورد وبه پیشروی خودادامه داد وبتدریج برنئووسوماترا وجاوه وگینه جدیدوبروتانی جدیدرازیر نفوذخوددرآوردو به خاك استرالیانزدیك شد .

---

۱ - Pearl - Harbour

چون وضع متفقین دراروپا رو به بهبود نهاد وپیشرفت آنهاقطعی شد دولت امریکا با هواپیماهای جنگی خود مراکز صنعتی وقواء بحری ژاپن را بسختی بمباران کرد وبا نظم وترتیب خاصی یك یك نقاطی راکه ژاپن تصرف کرده بود بدست آورد وبا جنگهای دریائی وهوائی ایوشیما[1] واوکیناوا[2] بکلی قواء بحری وهوائی ژاپن را از میان برد .

در کنفرانس پتسدام[3] مارشال استالین به نمایندگان متفقین گفت که میکادو ویرا مأمور کرده است که راجع به مصالحهٔ با متفقین تقاضای گفتگو کند. بهمین مناسبت متفقین اتمام حجتی جهت دولت ژاپن فرستادند وچون ژاپن شرایط متفقین را ردکرد در ششم اوت ۱۹٤۵ یکی ازهوا- پیماهای امریکائی بمبی اتمی در هیروشیما پرتاب کرد که شصت در صد شهر بکلی ویران شد ودر نهم اوت ناگازاکی را دچار همین سرنوشت کرد . دولت ژاپن که کار رابدینمنوال دید در چهاردهم اوت تسلیم بلاشرط گردید . در همان اوان سه دسته از قوای روسیه منچوری را از سه طرف تحت محاصره در آوردند وقواء ژاپنی بدون مقاومت تسلیم شدند روسها پس از فتح منچوری بطرف خلیج پچیلی پیش رفتند ودر واقع پس از چهل سال انتظار شکست جنگهای ۱۹۰٤ و ۱۹۰۵ را جبران کردند .

---

۱ – Ewoshima ۲ – Okinawa ۳- Podsdam

# نتایج جنك وسازمان

## ملل متحد

جنك بین‌الملل دوم (۱۹۳۹ - ۱۹٤٥) یکی‌از حوادث جانگداز
تاریخ بشر بشمار میآید واین جنك از حیث وسعت جبهه وعدهٔ ممالك
شرکت‌کننده در آن وکثرت کشتار ومیزان لطمات وخسارات ناشی از
آن وتخریب بلاد وممالك آباد تاآنزمان نظیری در تاریخ نداشته است
بحران اقتصادی وفساد اجتماعی که نتیجهٔ مستقیم این جنك بود تا حدی
رسید که بیچارگی وبدبختی جنك بین‌الملل اول (۱۹۱٤ - ۱۹۱۸) رااز
افکار واذهان مردم دور ساخت . این‌جنك باآنکه مانند جنك اول‌بین-
الملل اثرات بد وفاسدی را در بر داشت نتایج خوبی را نیز شامل بود در
بر اثر مجاهدت وکوشش علماء ودانشمندان ترقیات وسیعی در عالم‌علم
واختراعات بمنصهٔ ظهور رسید و علم طب وجراحی به ذروهٔ اعتلاء خود
نائل آمد ودر شیمی‌وفیزیك وعلم الادویه وفنون‌مهندسی ومعدن شناسی
پیشرفتهای نمایان‌نصیب مردم گردید . غیرازآنچه گفته شد جنك‌بین‌الملل
دوم باعث شدکه غالب ممالك کوچك وبزرك از آن جمله مجارستان و
ولهستان استقلال وتمامیت ارضی خود را از دست بدهند وباسم ممالك
پشت پردهٔ آهنین تحت نفوذ دولت شوروی در آیند . در عوض ممالك
دیگری مانند هندوستان وپاکستان‌که قرنها در انتظار آزادی بودند
استقلال ملی‌خود را بدست آوردند واز زیر یوغ بندگی ستمگران بیرون
آمدند ولااقل‌درصورت ظاهر باآنکه جزء ممالك مشترك‌المنافع انگلیس

هستند استقلال خود را تحصیل کردند . تشکیل دولت مستقل اسرائیل نیز یکی دیگر از نتایج جنك بین‌الملل دوم بود .

**سازمان ملل و تاریخچه آن**

چنانکه در وقایع سال ۱۹٤۱ بیان شد لندن پایتخت انگلیس پیوسته مورد بمباران طیارات آلمانی قرار گرفته وچون غالب ممالك اروپا زیر نفوذ آلمانها در آمده بود . اعضاء حکومت این قبیل ممالك به انگلیس پناهنده شدند وضمن اقامت در آنجا ومشاهده تلفاتی که از این راه بمردم وارد میآمد در صدد بر آمدند که وسائلی برانگیزند تا زمامداران دنیا بتوانند با برقراری صلح وسلامت دائمی بین بشر از جنك وخونریزی و کشتار مردم ممالك مختلف جلوگیری کنند . بنابر این در ماه ژوئن همان سال بیانیه‌ای باین مضمون از قصر سن جیمس صادر کردند ومقدمات ایجاد سازمان ملل را فراهم آوردند . مفاد آن بیانیه از اینقرار بود : ( اساس برقراری صلح همیشگی تعاون و همکاری ملل آزاد دنیا با یکدیگر ومقصود از اجتماع ما در اینجا تأمین صلح و آسایش ورفاه مردم است ) وسه ماه پس از صدور این اعلامیه چرچیل رئیس‌الوزراء انگلیس و روزولت رئیس جمهوری امریکا در یکی از نقاط اقیانوس اطلس بایکدیگر ملاقات کردند وراجع بآزادی مردم دنیا مباحثاتی نمودند ودرصدد چاره‌جوئی از اجحاف وظلم وستم نسبت باهالی کره ارض بر آمدند . گفتار و مذاکرات آنها منشور آتلانتیك را پدید آورد ودر ژانویهٔ ۱۹٤۲ چرچیل و لیت وینف نمایندهٔ دولت شوروی در لندن متفقاً اعلامیه‌ای بمضمون ( اصول منشور آتلانتیك برنامهٔ عمل وروش کار ما خواهد بود ) بامضاء رساندند واین اعلامیه مشهور باعلامیهٔ لندن شد . سپس بر اثر مجاهدت

و پشتکار وزیر امور خارجهٔ امریکا در مسکو بیانیه‌ای مشعر بر (وزراء خارجهٔ ممالك انگلیس و امریکا وشوروی معتقد هستند که برای حفظ صلح پس از خاتمهٔ جنك سازمانی بوجود آید که اساس آن مساوات واستقلال کامل دول ودر آن برروی تمام ممالك صلحجو گشاده باشد ) انتشار یافت و چندی بعد کنفرانسی نیز در تهران منعقد گردید واستالین وچرچیل در آنجا بایکدیگر ملاقات کردند واعلامیه‌ای در خصوص حفظ صلح جهانی انتشار دادند . کنفرانس یالتا نیز این اصول راتأیید کرد وباین ترتیب پس از خاتمه جنك سازمان ملل متحد بوجود آمد.

درسازمان ملل متحد ۵۵ مملکت عضویت دارند واین سازمان طبق مقررات منشور آتلانتیك شامل پنج قسمت مجمع عمومی وشورای امنیت وشورای اقتصادی واجتماعی وشورای قیمومت ودیوان دادگستری بین الملل ودبیرخانه میشود .

**مجمع عمومی**

مجمع عمومی از جمیع اعضاء ملل متحد تشکیل میشود ودر واقع رکن اصلی سازمان ملل است واعضاء مجامع دیگر را انتخاب میکند هر یك از ملل عضو سازمان میتواند تا پنج نماینده درمجمع داشته باشد ولی بیش ازیك رأی ندارد . تصمیمات مجمع در خصوص مسائل وحوادث مهم با اکثریت دو سوم اعضاء حاضر اتخاذ میشود واتخاذ تصمیم در مسائل دیگر که اهمیت چندانی ندارد منوط بعدهٔ نصف بعلاوه یك اعضاء حاضر ورأی دهنده است دورهٔ اجلاسیه مجمع عمومی سالی یکبار است ولی میتواند بر حسب تقاضای اکثریت اعضاء یا شورای امنیت جلسات فوق العاده تشکیل دهد .مجمع عمومی با اکثریت دو سوم اعضای حاضر ورأی دهنده میتواند شش عضو

موقتی شورای امنیت را معین کند واعضاء دائمی پنجگانه پنج مملکت انگلیس ایالات متحدهٔ امریکای شمالی وفرانسه وچین واتحاد جماهیر شوروی را منشور ملل متحد معین کرده‌است . انتخاب‌اعضاء موقت یاغیر دائمی شورای امنیت‌باید با توجه به وضع جغرافیائی آنها ومیزان‌فعالیت اینقبیل ممالك وتأمین صلح وامنیت‌انجام گیرد ،انتخاب اعضاء هیجدگانهٔ شورای اقتصادی واجتماعی نیز با مجمع عمومی است وهمچنین تعیین اعضای شورای قیمومت جزءاختیارات مجمع‌عمومی‌است . اما درانتخاب قضات پانزده گانهٔ دیوان‌دادگستری مجمع عمومی وشورای امنیت‌توحید مساعی میکنند . دبیر کل ملل متحد که شخصیت بارز ومقام بلندی دارد نیز توسط مجمع عمومی انتخاب میشود ،از کارهای مهم این مجمع‌توسعهٔ اصول تعاون بین‌الملل در سیاست واقتصاد واجتماع وفرهنك وبهداشت عمومی واحترام به اساس آزادی ملل بدون توجه‌به نژاد وجنس وزبان ومذهب واتخاذ تصمیم در خلع سلاح وتحدید تسلیحات است .

**شورای امنیت**

شورای‌امنیت‌یازده‌عضودارد‌چنانکه گفتیم پنج‌عضو آن دائمی وشش‌عضودیگرموقتی‌وپنج عضودائمی عبارتست‌ازانگلیس ، فرانسه،ایالات‌متحده‌امریکای شمالی‌واتحادجماهیر شوروی وچین . مسئولیت تأمین صلح جهانی با شورای امنیت است و عموم اعضاء سازمان ملل متحد بموجب‌مقررات منشور آتلانتیك موظفند که تصمیمات آنرا بموقع اجرا گذارند .

هر يك از اعضاء شورا حق يك رأی دارد ودر مورد اتخاذ تصمیم راجع بآئین کار هفت رأی موافق از یازده رأی کافی است ولی در موارد دیگر اتخاذ تصمیم منوط برأی مثبت هفت عضو که اعضاء دائم میبایست

جزء آن باشند میشود وا گریکی از اعضاء دائم رأی موافق ندهدتصمیمی انتخاذ نمیشود وهمین مورداست که حق وتو نام گرفته است .

**شورای اقتصادی واجتماعی**

منشورملل متحددرراه ترقی اجتماعی وبهبود وضع زندگی و آزادی اقتصادی ملل شورای اقتصادی و اجتماعی را بوجود آورده است . این شورا تحت نظر مجمع عمومی انجام وظیفه میکند وبرفع اشکالات اقتصادی واجتماعی بین الملل میپردازد ودر بالا بردن سطح فرهنك وآزادی بشر میکوشد این شورا هیجده عضو دارد وهمانطورکه گفته شد توسط مجمع عمومی انتخاب میشوند ومیتواند برای امور مختلف انجمنهای دیگری مرکب از متخصصین تشکیل دهد . مانند سازمان بین الملل کار وسازمان کشاورزی وسازمان تعلیم وتربیت وعلوم وفنون که معروف به یونسکو[1] شده است وهمچنین بانك بین المللی عمران وتوسعه وصندوق بین المللی پول و امثال آن .

**شورای قیمومت**

ممالکی در دنیا وجود داردکه ازلحاظ اقتصاد و موقع سوق الجیشی برای دول دیگرحائز اهمیت هستندوازلحاظ فرهنك وتعلیم وتربیت رشدکامل ندارند وتحت قیمومت دول معظم قرارگرفته اند .

کارعمده شورای قیمومت توسعه معارف در اینقبیل ممالك و برانگیختن وسائلی است جهت نموورشد قواء فکری ساکنین آن نواحی تاحدیکه بتوانند کشور خودرا بدون معاونت دیگران اداره کنند هر

---

۱ – Unesco – ( The united Nations Educational scientifiçs and Oultural organisation )

یك از اعضای شورای امنیت دارای یك رأی است و اتخاذ تصمیمات با اکثریت آراء صورت میگیرد .

**دیوان دادگستری بین‌الملل**

دیوان دادگستری پانزده عضودارد که بدون توجه به ملیت از کسانیکه دارای برجسته ترین مقام اخلاقی وقضائی در موطن خود هستند انتخاب می شوند وممکن است کسانی نیزدراین دیوان عضویت پیدا کنند که درعلم حقوق خاصه در حقوق بین‌الملل تبحروشهرت فراوان داشته باشند و کار عمدهٔ دیوان مزبور رفع اختلافات بین‌الملل طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل است . مجمع عمومی اساسنامه دادگاه عالی بین‌الملل لاهه را پایه دیوان دادگستری بین‌الملل قرارداد و مانند دیوان لاهه جامعه ملل سابق مقر آن را شهر لاهه معین کرد .

**دبیرخانه سازمان ملل متحد**

کارهای اداری سازمان ملل متحدرا دبیرخانه‌ای اداره می کندکه رئیس کل آن به پیشنهاد شورای‌امنیت توسط مجمع عمومی‌انتخاب می‌گردد .

دبیرخانه یك رئیس کل وچندنفر عضودارد که زیردست وی‌انجام وظیفه میکنند . رئیس کل‌دبیرخانه درتمام‌جلسات مجمع عمومی‌وشورای امنیت وشورای‌اقتصادی واجتماعی‌وشورای‌قیمومت حضورمییابد وبانجام وظائف محوله اقدام‌میکند . دبیرخانه دارای هشت اداره مربوط به‌امور شورای امنیت و امور اقتصادی وامور اجتماعی و امور مربوط به ممالك تحت قیمومت واخبار واطلاعات وامورحقوقی و کنفرانسها وامورعمومی وامور اداری ومالی است .

# فصل نوزدهم

## وضع علوم و ادبیات در قرن بیستم

علماء

با آنکه نیمه اول قرن بیستم شاهد کشتار عظیم دو جنگ خانمانسوز بود و مردم با اشکالات فراوان اقتصادی وسیاسی واجتماعی مواجه بودند واهل علم ونظر وهنر فراغت‌بال و آسایش خیال نداشتند باز علماء و دانشمندانی بوجود آمدند که دنباله تحقیقات وتتبعات علمی قرن نوزدهم را گرفتند ودرعلوم فیزیك و شیمی وطبیعیات اکتشافات شافی و کافی کردند و کار را بجائی رساندند که علم و هنر را ازمحیط تجمل وتفنن بیرون آوردند ومعلومات خودرا برای استفاده نثار پیشگاه عامه نمودند ودرنتیجه پیشرفتهای فراوان هر یك از علوم مختلف سابق الذکر را بشعبی چند قسمت کردند تا بدان وسیله درهرفنی موضوع تخصص را رعایت ومتخصصین را وادار به‌توسعه رشتهٔ مخصوص خودو کارزندگی را آسان وساده کنند.

از اینجاست که مسئله کارزنجیری[1] در جمیع صنایع و کارخانه ها پیش آمدوموجبات سرعت عمل وافزایش مصنوعات را فراهم ساخت.

چون شرح آراء وعقاید علماء ودانشمندان قرن بیستم که درشعب مختلف علوم تحقیقات فراوانی کرده واساس عقائد علمی قرن نوزدهم را

---

۱ – Le Travail a la chaine

غالباً دگرگون ساخته‌اند ازحوصله این کتاب خارج واصولا فحص وتتبع در آن کار اهل فن و نظر است در اینجا فقط بذکر نام علمائی چند از آن جمله لارنتز[۱] هلندی ومینکوفسکی[۲] روسی و ژرژ کانتور[۳] و برنارد روسل[٤] واميل برل[٥] و آلبرت اینشتاین[٦] آلمانی ازریاضی دانها و ماکس پلانك[۷] و بهر[۸] دانمارکی و آلبرت اینشتاین سابق‌الذکر صاحب فرضیهٔ معروف نسبی وشرودینگر[۹] آلمانی ودیراك[۱۰] انگلیسی وهایسنبرگ[۱۱] آلمانی ولانژون[۱۲] فرانسوی وادینگتن[۱۳] وجیمس جانس[۱٤] وروترفورد[۱٥] انگلیسی و آندرسن[۱٦] وفرونی[۱۷] ووالتن[۱۸] ومادام ایرن کوری[۱۹] ازفیزیك دانها و رامان[۲۰] هندی ازشیمی دانها و هاریسون[۲۱] و کارل[۲۲] و بوروس[۲۳] وبنتینگ[۲٤] و بست[۲٥] کانادائی و کازیمیرفونك[۲٦] انگلیسی ازعلماء طبیعی اکتفا میکنیم .

**نویسندگان**

درقرن بیستم نوشته ها و آثارادبی درکلیهٔ ممالك اروپائی وامریکائی رنك ملی بخود گرفت و آثار فراوانی بسبك واسلوب قدیم وجدید درجمیع السنه انتشار یافت و حتی در ممالك کوچك که تا آن زمان آثار ادبی نداشتند فضلا و دانشمندان بترجمه شاهکارهای نویسندگان ممالك دیگر دست زدند و طرزفکر و

---

۱- Lorentz ۲- Minkovski
۳- George cantor ٤- Bernard russell ٥- Emile borel
٦- Albert Einstein ۷- Max planck ۸-Bohr
۹- Schroedinger ۱۰- Dirac ۱۱-Heisenberg ۱۲-Langevin
۱۳- Eddington ۱٤- James Jeans ۱٥- Rutherford
۱٦- Anderson ۱۷- Feroni ۱۸- Walton ۱۹- Irene curie
۲۰- Raman ۲۱- Harrison ۲۲- Carrel ۲۳- Burrows
۲٤- Banting ۲٥- Best ۲٦- Casimir fonk

نوع تخیلات ایشان رابین هموطنان خویش رائج کردند ودرواقع با این اقدام بازارنثر خوب و نظم بدیع را رونق دادند .

بااینحال چه در این قبیل ممالك وچه درممالکی مانند فرانسه و انگلیس و آلمان وایطالیا که مردم همواره با علم وادب سروکارداشتند ونویسندگان وشعراء آنها در نوشتن وپرداختن آثار خود مراعات لفظ و معنی وروانی ومتانت اسلوب را میکردند سبك وطریقه خاصی درادبیات مشاهده نمیشود وهرکس بهرطریق که میخواهد شعر میگوید و چیزمی نویسد وبر ابداعات خود نام ادبیات ملی مینهد .

مملکت فرانسه هم مانند ممالك دیگر باآنکه درتمام قرن نوزدهم مشعلدارادب وحامی سبکهای ادبی رومانتیسم ورئالیسم بوددرقرن بیستم از لحاظ ادبیات دچار سستی و رخوت شد و بلاغت ژورس[۱] و فصاحت آناتول فرانس[۲] وافکار فلسفی برگسون[۳] ولطافت وظرافت نوشته‌های رودن[٤] ودوبوسی[٥] نتوانست سبك نثر ونظم را بمقام وانسجام ادبیات در دوران قرن نوزدهم رساند .

درست است که امثال مارسل پروست[٦] و آندره ژید[۷] وپل والری[۸] در نوشته های خودکار تجزیه و تحلیل وریزه کاری راتاجائی رسانده‌اند که آثارایشان پرده های دلپذیر نقاشی راماند بااینحال نتوانستند ازاثرات جانگداز جنك های بین‌الملل در ادبیات وضعف وسستی و بیمایگی آن بکاهند .

---

۱- Jaurès ۲- Anatole France
۳- Bergson ٤-Rodin ٥-Bubussy ٦- Marcel Proust
۷- André Gide ۸- Paul Valery





غیر این نواقص ومعایب و ناپختگی در آثار نویسندگان قرن بیستم انگلیسی چون برناردشا [۱] و رودیارد کیپلینك [۲] وولس [۳] وتماس هاردی [٤] وگالس ورسی [٥] وجیمس باری [٦] نمایان است .

اما این موضوع رانباید فراموش کرد که عامه این نوع کتب و نوشته ها راکه ساده و آسان برشتهٔ تحریر در آمده است می پسندد و برای داستانها وقصص نویسندگان وداستانسرایانی چون ماری وب [۷] ولارنس [۸] وسومورست موهام [۹] انگلیسی و کاتلین [۱۰] اززنان زلاند جدید سر ودست میشکنند .

نویسندگان امریکائی در نوشته های خود سعی و کوشش کرده‌اند که امریکا ووضع زندگی مردم و آداب واخلاق ومراسم ایشان را با بیانی شیوا بعالمیان بشناسانند .

ازاین قبیل نویسندگان والدو فرانك [۱۱] وارنست همینك وی [۱۲] و ویلیام فولکنر [۱۳] را نام میبریم که خواننده با قرائت آثار ایشان کاملا به روحیات امریکائی آشنا میگردد .

گورکی [۱٤] ومیشل شولوخف [۱٥] واسنین [۱٦] ازنویسندگان معتبر قرن بیستم روسیه هستند که در نوشته ها وتألیفات خودبیشتربشرح زندگی روستائی پرداخته‌ودر نمایش جلوات طبیعت بهتراز نویسندگان ممالك دیگر ازعهده بر آمده‌اند .

پایان

---

۱– Shav ۲- Rudyard Kipling ۳- Wells ٤- Hardy
٥- Galsworthy ٦- Barrie ۷- Mary Webb
۸- Lawrence ۹-Somerest Maugham ۱۰- Kathleen
۱۱- Waldo Frank ۱۲- Ernst Hemingway
۱۳- William Faulkner
۱٤– Gorki ۱٥- Cholokhov ۱٦-Essenine